



مصوب ۱۳۹۲

قانون آیین دادرسی کیفری

با الحاقات و اصلاحات جدید ۱۳۹۴

با اعمال آخرین اصلاحات

طرح اصلاح

قانون آیین دادرسی کیفری

نگارنده: کانون وکلای دادگستری استان هرمزگان

www.hormozganbar.com

@hormozgan_bar_association۲۰۲۲

علی قاسمی: رییس کانون وکلای دادگستری استان هرمزگان

جامعه و فرهنگ انسانی دائماً در حال تغییر و تکامل هستند. این دگرگونی‌های مستمر، نیازهای جدیدی را برای افراد و نهادهای اجتماعی به وجود می‌آورند. در چنین شرایطی، قوانینی که ستون فقرات نظم و عدالت به شمار می‌روند، نمی‌توانند ثابت و ایستا بمانند. پویایی جامعه، پویایی قانون را نیز می‌طلبد. اگر قوانین نتوانند خود را با این تحولات هماهنگ کنند، کارایی خود را از دست داده و حتی ممکن است به جای حل مشکلات، خود به عاملی برای بروز بی‌عدالتی و جرم‌زایی تبدیل شوند. به‌ویژه در خصوص قانون آیین دادرسی کیفری، که ارتباط مستقیمی با حقوق و آزادی‌های فردی دارد، عدم انطباق با واقعیت‌های روز می‌تواند پیامدهای جبران‌ناپذیری به دنبال داشته باشد.

در این میان، کانون‌های وکلای دادگستری می‌توانند نقشی حیاتی و بی‌بدیل ایفا کنند. وکلای دادگستری نیز به عنوان بازیگران کلیدی در صحنه عدالت، هر روز با نقاط ضعف و قوت قوانین در عمل روبرو هستند. این تجربه عملی، به ما دیدگاهی منحصربه‌فرد برای شناسایی خلأهای قانونی، موانع اجرایی و مواردی که منجر به تضییع حقوق شهروندان می‌شود، می‌دهد. وکلا می‌توانند با ارائه بازخوردهای مستمر و کارشناسانه، به قانون‌گذاران کمک کنند تا قوانین را به گونه‌ای اصلاح کنند که با واقعیت‌های جامعه تطابق بیشتری داشته باشد.

یکی از مهم‌ترین وظایف ما، تلاش برای جلوگیری از جرم‌زایی در قوانین است. در حال حاضر، برخی از مواد قانون آیین دادرسی کیفری، به جای تسهیل فرآیند دادرسی و احیای عدالت، آن را به قدری پیچیده و طولانی می‌کنند که خود بستر مناسبی برای جرم‌زایی یا فساد می‌شود. برای مثال، اطاله دادرسی می‌تواند منجر به از بین رفتن حقوق شاکی و متهم شده و زمینه را برای ناامیدی و ارتکاب جرائم جدید فراهم آورد.

برای تحقق این مهم، ضروری است که نقش کانون وکلا در فرآیندهای قانون‌گذاری افزایش یابد. مشارکت فعال وکلای دادگستری در کمیسیون‌های مجلس و سایر نهادهای قانون‌گذاری، می‌تواند به تدوین قوانینی منجر شود که نه تنها از نظر حقوقی بی‌عیب و نقص باشند، بلکه از نظر اجتماعی نیز کارآمد و عادلانه عمل کنند. این مشارکت، تضمین‌کننده آن است که قوانین جدید، صرفاً بر اساس تئوری‌ها تدوین نشوند، بلکه بر پایه تجربه عملی و نیازهای واقعی جامعه بنا گردند. اصلاح قانون، به‌ویژه در حوزه‌های حساس مانند آیین دادرسی کیفری، صرفاً یک فرآیند فنی و حقوقی نیست، بلکه یک نیاز اجتماعی و فرهنگی است. قوانین باید بازتابی از ارزش‌ها و هنجارهای جامعه باشند و در عین حال، مسیری را برای پیشرفت و تعالی فرهنگی هموار کنند.

در رویکرد جامعه‌شناسی حقوقی، قانون تنها مجموعه‌ای از قواعد خشک و انتزاعی نیست، بلکه پدیده‌ای زنده و پویاست که از دل نیازها و تحولات جامعه برمی‌خیزد. بر همین اساس، پیوست اجتماعی و فرهنگی قوانین پیشنهادی، به ویژه در خصوص قوانین کیفری که با حساس‌ترین بخش‌های زندگی مردم در ارتباط است، ضرورتی انکارناپذیر محسوب می‌شود. این پیوست، به مثابه آینه‌ای است که اثرات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی قوانین را پیش از تصویب، به ما نشان می‌دهد.

در پایان، ضمن تشکر و قدردانی از زحمات و تلاش‌های بی‌دریغ کارگروه اصلاح آیین دادرسی کیفری با حضور وکلا و اساتید دانشگاه، امید است که این اصلاحات هرچه سریع‌تر به ثمر نشسته و منجر به داشتن قوانینی به‌روز و کارآمد گردد. در ضمن متن و موارد اصلاحی قانون آیین دادرسی کیفری و پیوست اجتماعی و فرهنگی آن در ادامه آورده می‌شود.

پیوست اجتماعی و فرهنگی در قانون‌گذاری: از ضرورت تا عمل

پیوست اجتماعی و فرهنگی، دیگر یک مفهوم لوکس در فرآیند قانون‌گذاری نیست، بلکه ابزاری حیاتی و استراتژیک برای نظام‌های سیاسی و حقوقی مدرن محسوب می‌شود. این رویکرد، قانون‌گذار را از یک نگاه صرفاً حقوقی به یک نگاه چندبعدی و جامع می‌رساند. این ابزار نه تنها به تدوین قوانین بهتر و کارآمدتر کمک می‌کند، بلکه با تقویت پیوند میان دولت و ملت و افزایش اعتماد عمومی، به استقرار حکمرانی خوب منجر می‌شود. دلایل این ضرورت را می‌توان در سه دسته کلی جامعه‌شناختی، حقوقی و سیاسی تقسیم‌بندی کرد.

۱. دلایل جامعه‌شناختی: درک بستر فرهنگی قانون

قانون در خلأ عمل نمی‌کند، بلکه در بستر فرهنگی جامعه اجرا می‌شود. اگر یک قانون با ارزش‌ها، هنجارها و باورهای ریشه‌دار مردم در تضاد باشد، به احتمال زیاد با مقاومت اجتماعی و نافرمانی مدنی روبرو خواهد شد. پیوست اجتماعی با بررسی دقیق این بستر، به قانون‌گذار کمک می‌کند تا از این تقابل‌ها پیشگیری کند.

* **پیشگیری از تقابل قانون با فرهنگ:** جامعه‌شناسی حقوقی به ما می‌آموزد که قوانینی که بدون توجه به فرهنگ حفظ آبرو یا سازش‌محوری تدوین شوند، به‌ویژه در جرائم خانوادگی، ناکارآمد خواهند بود. پیوست اجتماعی این تضادهای بالقوه را شناسایی می‌کند.

* **افزایش مشروعیت و پذیرش اجتماعی:** قوانینی که با مشارکت و بررسی نظرات گروه‌های مختلف اجتماعی تدوین می‌شوند، مشروعیت بیشتری کسب می‌کنند. در این صورت، مردم قانون را از خود می‌دانند و به راحتی آن را می‌پذیرند.

* **پیش‌بینی پیامدهای ناخواسته:** هر قانونی می‌تواند پیامدهای ناخواسته‌ای داشته باشد؛ مثلاً تأثیر بر روابط خانوادگی یا اقتصاد غیررسمی. پیوست اجتماعی با تحلیل ابعاد مختلف یک طرح، این پیامدها را پیش‌بینی کرده و به قانون‌گذار اجازه می‌دهد راهکارهایی برای کاهش اثرات منفی آن‌ها تدوین کند.

۲. دلایل حقوقی: تضمین کارآمدی و عدالت

پیوست اجتماعی به قانون‌گذار کمک می‌کند تا قوانینی واقع‌بینانه و کارآمد تدوین کند و از بی‌ثباتی در رویه‌های قضایی جلوگیری نماید.

* **تضمین حقوق شهروندی:** پیوست اجتماعی با بررسی دقیق تأثیر یک قانون بر حقوق اساسی افراد (مانند حریم خصوصی)، از نقض ناخواسته آن‌ها جلوگیری می‌کند و به قانون‌گذار اطمینان می‌دهد که طرح موردنظر، حقوق شهروندی را تضعیف نمی‌کند.

* **ایجاد وحدت رویه:** در نبود پیوست اجتماعی، مجریان قانون ممکن است با توجه به فرهنگ بومی یا سلیقه شخصی، به صورت متشتت قانون را اجرا کنند. پیوست اجتماعی با روشن کردن فلسفه و هدف قانون، به یکپارچگی رویه‌ها در سطح ملی کمک می‌کند.

* **افزایش کارآمدی قانون:** یک قانون خوب، باید در عمل نیز قابل اجرا باشد. پیوست اجتماعی با شناسایی موانع فرهنگی و اجتماعی در مسیر اجرای قانون، به قانون‌گذار کمک می‌کند تا قوانینی واقع‌بینانه و قابل اجرا تدوین کند.

۳. دلایل سیاسی: کاهش ریسک و تقویت پاسخگویی

تصویب قوانین بدون ارزیابی دقیق پیامدهای اجتماعی، می‌تواند به تنش‌های سیاسی و اعتراضات عمومی منجر شود. پیوست اجتماعی با شناسایی نقاط حساس، به سیاست‌گذاران کمک می‌کند تا با احتیاط بیشتری به موضوعات حساس نزدیک شوند.

* **کاهش ریسک‌های سیاسی:** پیوست اجتماعی با شناسایی نقاط حساس، به سیاست‌گذاران کمک می‌کند تا از بروز بحران‌های سیاسی و اعتراضات عمومی جلوگیری کنند.

* **تقویت پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری:** تهیه پیوست اجتماعی، نشان‌دهنده تعهد دولت و مجلس به پاسخگویی در قبال مردم است. این اقدام، به تقویت روابط میان حاکمیت و ملت کمک کرده و به مردم این پیام را می‌دهد که صدای آن‌ها شنیده می‌شود.

* **تثبیت الگوهای رفتاری در درازمدت:** قوانینی که با پیوست اجتماعی تدوین می‌شوند، به تدریج می‌توانند به تثبیت الگوهای رفتاری مثبت در جامعه کمک کنند. برای مثال، یک قانون موفق در حوزه کاهش مصرف سیگار، می‌تواند به تغییر یک هنجار اجتماعی منجر شود.

قانون، فراتر از متن حقوقی: قانون، تنها مجموعه‌ای از مواد و مقررات خشک و بی‌روح نیست؛ بلکه فرآیندی پویا و اجتماعی است که در تاروپود فرهنگ، باورها و انتظارات مردم ریشه دارد. برای فهم عمیق قانون و اثربخشی آن، باید آن را در آینه فرهنگ عامه و باورهای روزمره مردم مشاهده کرد.

* **روایت‌های عامیانه از عدالت:** در فرهنگ عامه، عدالت اغلب با مفاهیمی مانند انصاف و مروت سنجیده می‌شود. برای مثال، مردم ترجیح می‌دهند از طریق صلح و سازش مشکلات خود را حل کنند تا درگیر فرآیندهای طولانی قانونی شوند. قانون‌گذاری که این واقعیت فرهنگی را نادیده بگیرد، هرگز به هدف خود دست نخواهد یافت.

* **قدرت نمادها و باورها:** مفاهیمی مانند آبرو، غیرت و حرمت در فرهنگ عامه، دارای قدرت نمادین بالایی هستند. در بسیاری از جرائم، مردم ممکن است برای حفظ آبرو، از گزارش جرم یا پیگیری قانونی آن خودداری کنند. یک قانون‌گذار بی‌توجه به این نمادها، با یک دیوار نامرئی فرهنگی روبرو می‌شود.

پیوستار اجتماعی و فرهنگی: از تئوری تا عمل

برای عملیاتی کردن پیوستار اجتماعی و فرهنگی، می‌توان از ابزارهای زیر بهره گرفت:

* **تحلیل داده‌های اجتماعی:** بررسی نظرسنجی‌ها و پژوهش‌های جامعه‌شناختی، به فهم دقیق‌تر از نیازها و انتظارات مردم کمک می‌کند.

* **جلسات مشورتی با گروه‌های ذی‌نفع:** قبل از تدوین قانون، باید با گروه‌های مختلف جامعه (مانند وکلای فعالان اجتماعی و مردم عادی) مشورت شود.

* **مطالعات موردی و تطبیقی:** بررسی تأثیر قوانین مشابه در کشورهای دیگر، می‌تواند به پیش‌بینی پیامدهای یک قانون جدید در ایران کمک کند.

قانون‌گذاری موفق، فرآیندی فراتر از تدوین متن و تصویب آن در مجلس است. یک قانون خوب، مانند یک قرارداد اجتماعی زنده است که با فرهنگ، باورها و انتظارات مردم همخوانی دارد. بنابراین، تدوین پیوستار اجتماعی و فرهنگی برای هر ماده قانونی، یک ضرورت حیاتی است. این ابزار به قانون‌گذار اجازه می‌دهد که نه تنها به عدالت حقوقی، بلکه به عدالت اجتماعی و فرهنگی نیز بیندیشد. تنها با این رویکرد است که می‌توان شکاف عمیق میان قانون و مردم را ترمیم کرد و به یک نظام حقوقی کارآمد، مورد اعتماد و مشروع دست یافت. در ادامه، یک نمونه مصدق از آیین دادرسی کیفری ارائه می‌شود که به وضوح، شکاف میان متن قانون و فرهنگ عامه و درک مردم از حقوق را نشان می‌دهد:

نمونه مصدق: تضاد میان قانون و فرهنگ در پرونده‌های با عنوان اتهامی توهین و افترا سناریوی وقوع جرم: خانم سارا (شاکلی)، در محل کار خود توسط همکارش آقای علی (متهم)، مورد توهین و افترا قرار می‌گیرد. آقای علی در جمع همکاران، به دروغ، خانم سارا را به سرقت متهم می‌کند.

۱. از منظر قانون (آیین دادرسی کیفری)

* **ماده ۱۰۴ قانون مجازات اسلامی:** جرم افترا از جمله جرائم قابل گذشت است. این بدان معناست که تعقیب کیفری آن، تنها با شکایت شاکی خصوصی آغاز می‌شود و با گذشت او در هر مرحله‌ای، متوقف می‌گردد.

* **ماده ۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری:** این ماده بر حق شاکی خصوصی برای شکایت و پیگیری پرونده تأکید دارد. شاکی می‌تواند با طرح شکواییه، به دادسرا مراجعه و خواستار تعقیب متهم شود.

* **هدف قانون:** از نظر قانون، هدف، بازگرداندن نظم عمومی با مجازات متهم و احقاق حق شاکی است. قانون با اعطای حق گذشت، به نوعی به خواسته بزه‌دیده احترام می‌گذارد.

۲. از منظر فرهنگ عامه و درک مردم از حقوق

اینجاست که شکاف میان قانون و فرهنگ، به وضوح نمایان می‌شود:

* تضاد میان حقوق فردی و آبروی جمعی:

* **درک حقوقی:** حق، یک مفهوم فردی است. خانم سارا حق دارد برای احقاق حق خود شکایت کند.

* **درک فرهنگی:** در فرهنگ عامه، مفهوم آبرو فراتر از یک موضوع فردی است. وقتی فردی مورد توهین یا افترا قرار می‌گیرد، این امر تنها به شخص او آسیب نمی‌زند، بلکه به آبروی خانواده و جمع نیز لطمه می‌زند. در این شرایط، بسیاری از افراد (به ویژه در جوامع سنتی)، برای حفظ آبرو از پیگیری حقوقی شکایت خودداری می‌کنند. آنها معتقدند که دادگاه رفتن، خود یک آبروریزی است.

* تضاد میان انصاف و تشریفات قانونی:

* **درک حقوقی:** برای اثبات جرم افترا، شاکی باید مدارک و ادله کافی (شهادت شهود، فایل صوتی و...) را به دادگاه ارائه دهد. این فرآیند ممکن است زمان‌بر و پیچیده باشد.

* **درک فرهنگی:** در فرهنگ عامه، مردم انتظار دارند که انصاف به سادگی و بدون پیچیدگی‌های بوروکراتیک، اجرا شود. آن‌ها ممکن است فرآیند طولانی دادگاه را ناکارآمد بدانند و از آن بیزار باشند. به جای آن، ترجیح می‌دهند با مذاکره و بزرگ‌ترها، موضوع را حل کنند.

* تضاد در مورد حق گذشت:

* **درک حقوقی:** حق گذشت، یک ابزار قدرتمند در دست شاکی است.

* **درک فرهنگی:** در فرهنگ عامه، به دلیل فشار اجتماعی، ممکن است شاکی مجبور به گذشت شود، حتی اگر واقعاً به دنبال آن نباشد. اطرافیان ممکن است به او فشار بیاورند که گذشت کنی، بزرگی می‌بخشی یا چرا آبروی خانواده را در دادگاه می‌بری؟. در این شرایط، حق قانونی گذشت به یک فشار اجتماعی تبدیل می‌شود که در آن، شاکی از حقوق خود محروم می‌شود.

نتیجه‌گیری: این نمونه مصداقی نشان می‌دهد که هر چند قانون به درستی، برای جرائمی مانند افترا و توهین، حق شکایت و گذشت را در اختیار شاکی قرار می‌دهد، اما در عمل، باورهای فرهنگی، هنجارهای اجتماعی و فشارهای بیرونی، می‌توانند مانع از اجرای کامل این حقوق شوند. این شکاف، نه تنها باعث می‌شود که قانون ناکارآمد به نظر برسد، بلکه به تدریج اعتماد مردم به نظام قضایی را نیز از بین می‌برد.

در نهایت، مردم ممکن است به این نتیجه برسند که قانون، برای آن‌ها نوشته نشده است، بلکه تنها برای حل مشکلات رسمی و بزرگ‌تر است.

در همین راستا، توجه به اهمیت روزافزون پیوستار اجتماعی و فرهنگی در حوزه قانون‌گذاری مدرن و به ویژه قوانین آیین دادرسی کیفری، پس از درج پیشنهاد اصلاحی، تحلیل اجتماعی و فرهنگی مربوط به هر پیشنهاد، به طور خلاصه آورده می‌شود. قطعاً توجه به این رویکرد، ما را در مسیر تدوین قوانینی عادلانه‌تر، کارآمدتر و سازگارتر با بستر اجتماعی و فرهنگی جامعه یاری خواهد کرد.

ریاست محترم کانون وکلای دادگستری استان هرمزگان

جناب آقای وکیل علی قاسمی

با عرض سلام و خسته نباشید

احتراماً کارگروه ارائه پیشنهادات اصلاحی قانون آیین دادرسی کیفری متشکل از جمعی از اساتید دانشگاه و وکلای پایه یک دادگستری، شامل؛ دکتر سیروس زرغامی، دکتر منصور فرخی، دکتر ابوذر سالاری، دکتر علیرضا رحمانی، دکتر عبدالجبار هاشمی و دکتر بیژن قاسمی، پس از بررسی جامع قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و اصلاحات و الحاقات بعدی آن، با هدف ارتقای تضمین حقوق اصحاب دعوی، هماهنگی با معیارهای دادرسی منصفانه و رفع نواقص موجود، نتایج و پیشنهادات خود را به شرح زیر عیناً تقدیم می‌نماید:

الف: دکتر سیروس زرغامی، عضو هیات علمی دانشگاه و وکیل پایه یک دادگستری

۱. تقسیم‌بندی ساختاری قانون

قانون آیین دادرسی کیفری، مجموعه‌ای از قواعد و تشریفات مختلف است. تفکیک منطقی و ساختاری این قانون به بخش‌های مجزا (مانند اصول بنیادین، مقررات مربوط به مراحل دادرسی، تشریفات خاص، و ابزارهای حمایتی) می‌تواند به فهم بهتر و کاربرد صحیح‌تر آن کمک کند. دسترسی آسان‌تر به هر بخش، از جمله بخش اصول، تشریفات، و سایر مقررات، کار را برای حقوقدانان، قضات، و وکلا تسهیل می‌نماید.

پیشنهاد: قانون آیین دادرسی کیفری، از نظر ساختاری، به بخش‌های مجزایی شامل: اول، بخش اصول کلی و بنیادین دادرسی؛ دوم، بخش تشریفات و مراحل دادرسی (از جمله تحقیقات مقدماتی، رسیدگی در دادگاه، و مراحل تجدیدنظر)؛ سوم، مقررات مربوط به ادله اثبات دعوا؛ چهارم، مقررات مربوط به قرارهای تأمین و اجرا؛ و پنجم، سایر مقررات (مانند حمایت از بزه‌دیده و شاهد) تفکیک و تنظیم مجدد شود.

****پایوستار اجتماعی و فرهنگی تقسیم‌بندی ساختاری قانون آیین دادرسی کیفری****

قانون آیین دادرسی کیفری، با حجم زیاد مواد و پیچیدگی‌های ساختاری، برای بسیاری از حقوق‌دانان و حتی مجریان قانون، چالش‌برانگیز است. پراکندگی موضوعی و عدم تفکیک منطقی بخش‌های مختلف، باعث می‌شود که فهم کلی و دسترسی سریع به مواد مرتبط با یک موضوع خاص دشوار باشد. این وضعیت، می‌تواند به اشتباهات در اجرای قانون و اطاله دادرسی منجر شود.

پیشنهاد آرایه شده مبنی بر تقسیم‌بندی مجدد و ساختارمند این قانون، یک رویکرد منطقی برای حل این چالش است. این بازنگری، قانون را به بخش‌های مجزا و مرتبط با یکدیگر (از اصول بنیادین تا تشریفات و ابزارهای حمایتی) تفکیک می‌کند. این کار، به افزایش شفافیت، سهولت دسترسی و در نهایت، به کارآمدی بیشتر نظام قضایی کمک می‌کند.

۱. بستر حقوقی: شفافیت، دقت و حاکمیت قانون

از منظر حقوقی، ساختار شفاف و منطقی یک قانون، به اندازه محتوای آن اهمیت دارد. در یک سیستم قضایی که بر حاکمیت قانون استوار است، دسترسی آسان به قواعد و مقررات برای همه لازم است. عدم وضوح در ساختار قانون، می‌تواند به تفسیرهای سلیقه‌ای و رویه‌های متناقض در محاکم منجر شود. پیشنهاد بازنگری ساختاری، با تفکیک دقیق بخش‌های مختلف، از این تشبث جلوگیری می‌کند. برای مثال، قرار دادن اصول بنیادین (مانند اصل برائت) در ابتدای قانون، به قضات و وکلا یادآوری می‌کند که این اصول، مبنای تمام فرآیندهای دادرسی هستند. این اقدام، به دقت و سرعت بیشتر در رسیدگی‌ها کمک کرده و موجب ارتقای سطح اجرای عدالت می‌شود.

۲. بستر جامعه‌شناسی حقوقی: افزایش آگاهی عمومی و اعتماد

در جامعه‌شناسی حقوقی، آگاهی عمومی از قوانین و اعتماد به سیستم قضایی، دو عامل کلیدی برای یک نظام حقوقی پایدار هستند. وقتی قانون پیچیده و غیرقابل فهم باشد، افراد عادی از آن دور می‌مانند و دسترسی آن‌ها به حقوقشان دشوار می‌شود. این امر، حس بیگانگی با قانون را در جامعه تقویت می‌کند. بازنگری ساختاری قانون آیین دادرسی کیفری، با ایجاد یک چارچوب منطقی، به افزایش آگاهی عمومی کمک می‌کند. مردم، به ویژه در شرایط بحرانی، با یک قانون منظم و قابل فهم راحت‌تر ارتباط برقرار کرده و به آن اعتماد می‌کنند. این شفافیت، به مشروعیت و مقبولیت نظام قضایی در میان مردم کمک شایانی می‌کند.

۳. بستر فرهنگی: نظم، کارآمدی و احترام به تخصص

در فرهنگ اجتماعی، نظم و سازمندی به عنوان ارزش‌هایی مهم تلقی می‌شوند. یک سیستم حقوقی که دارای نظم و ساختاری مشخص نباشد، در نگاه جامعه، ناکارآمد و غیرقابل اعتماد به نظر می‌رسد. پیشنهاد بازنگری ساختاری، با ایجاد یک الگوی منظم، این ارزش فرهنگی را منعکس می‌کند. این امر، به قضات و کلا این امکان را می‌دهد که با سرعت بیشتری به موضوعات مورد نظر دسترسی پیدا کرده و از دانش خود به صورت کارآمدتری استفاده کنند. این رویکرد، به ارتقای فرهنگ کارآمدی و احترام به تخصص در میان مجریان قانون کمک کرده و نشان می‌دهد که نظام قضایی به دنبال بهبود مستمر فرآیندهای خود است. بر اساس چارچوب نظری جامعه‌شناسی، بخش‌های مختلف قانون آیین دادرسی کیفری را می‌توان به صورت زیر تحلیل کرد:

۱. اصول کلی و بنیادین دادرسی (اصول عدالت کیفری):

الف - تحلیل اجتماعی: اصول بنیادینی مانند اصل برائت، حق دفاع، قانونی بودن جرائم و مجازات‌ها، و حق محاکمه عادلانه، نه تنها قواعد حقوقی صرف نیستند، بلکه بازتابی از ارزش‌های عمیق اجتماعی و فرهنگی یک جامعه مدرن هستند. این اصول، الگوی فرهنگی مورد پذیرش جامعه را که بر پایه کرامت انسانی، احترام به حقوق فردی و حاکمیت قانون استوار است، منعکس می‌کنند. کارکرد اجتماعی این اصول، ایجاد اعتماد عمومی به نظام قضایی است. اگر مردم باور نداشته باشند که دادرسی عادلانه و بی‌طرفانه است، کل سیستم یکپارچگی جامعه دچار اختلال می‌شود و به جای حل تعارض، خود به منبعی برای تعارض و بی‌ثباتی تبدیل خواهد شد.

ب - تحلیل فرهنگی: این اصول ریشه در آموزه‌های دینی، فلسفی و تاریخی جامعه دارند. برای مثال، در بسیاری از جوامع، اصل برائت با آموزه‌های اخلاقی و دینی در مورد قضاوت نکردن عجلانه در مورد دیگران هم‌راستا است. بنابراین، قانون‌گذار با گنجاندن این اصول، در واقع ارزش‌های بنیادین جامعه را در قالب قواعد اجرایی متبلور ساخته است.

۲. بخش تشریفات و مراحل دادرسی (کشف جرم، تحقیقات، محاکمه و اجرا)

* تحلیل اجتماعی: مراحل مختلف دادرسی (از ضابطان دادگستری و دادسرا تا دادگاه‌ها و اجرای حکم) به عنوان اجزای یک خرده‌سیستم عمل می‌کنند که هر یک وظیفه مشخصی را برای دستیابی به هدف نهایی (حل تعارض کیفری) بر عهده دارند.

الف - کشف و تحقیقات مقدماتی: این مرحله به عنوان ورودی سیستم عمل می‌کند. جامعه از طریق ضابطان و دادستان، اطلاعات (شواهد و دلایل) را جمع‌آوری می‌کند تا به تشخیص (هدف) برسد که آیا جرمی رخ داده و فردی مسئول آن است یا خیر. این مرحله، نیازمند سازوکارهای دقیق و قانونی است تا از ورود اطلاعات نادرست یا غیرقانونی که ممکن است به سلامت کل سیستم آسیب برساند، جلوگیری کند.

ب - محاکمه: در این مرحله، سیستم با استفاده از قواعد و تشریفات معین (آداب محاکمه)، تعارض را به روشی نهادینه و غیرعاطفی حل و فصل می‌کند. این تشریفات، به منظور حفظ بی‌طرفی و عدالت، نوعی فرهنگ خاص را در درون خرده‌سیستم قضایی ایجاد می‌کنند که آن را از سایر نهادهای اجتماعی متمایز می‌سازد.

ج - تحلیل فرهنگی: مراحل دادرسی، نمایشی از الگوهای فرهنگی پذیرفته شده برای حل و فصل منازعات هستند. برای مثال، نقش وکیل به عنوان مدافع حقوق متهم، نشان‌دهنده ارزش جامعه به موازنه قدرت و حمایت از فرد در برابر قدرت دولت است. همچنین، علنی بودن محاکمات (در برخی موارد) یک نماد فرهنگی از پاسخگو بودن نظام قضایی در برابر افکار عمومی است.

۳. ادله اثبات دعوی

الف - تحلیل اجتماعی: قواعد مربوط به ادله اثبات دعوی (مانند شهادت، اقرار، سوگند، علم قاضی و...)، معیارهایی هستند که جامعه برای معتبر شناختن اطلاعات و رسیدن به واقعیت حقوقی پذیرفته است. این قواعد، به نظام قضایی اجازه می‌دهند تا بر اساس یک زبان مشترک و قواعد بازی مشخص، تصمیم‌گیری کند. تغییر در این قواعد (مانند پذیرش ادله جدید یا محدود کردن برخی ادله) بازتابی از تغییرات اجتماعی و فرهنگی در مورد حقیقت و عدالت است.

ب - تحلیل فرهنگی: نوع ادله‌ای که در یک نظام حقوقی پذیرفته می‌شود، نشان‌دهنده باورهای فرهنگی آن جامعه است. برای مثال، در برخی نظام‌ها، شهادت شهود از جایگاه بالایی برخوردار است که نشان از اهمیت اعتماد اجتماعی دارد. در مقابل، در نظام‌های دیگر، اسناد و مدارک مادی اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند که بازتابی از فرهنگ عقلانیت‌بازاری و عینیت است.

۴. قراردادهای تأمین و اجرای احکام

الف - تحلیل اجتماعی: قراردادهای تأمین (مانند قرار بازداشت موقت) و اجرای احکام (مانند مجازات حبس) به عنوان ابزارهایی برای کنترل اجتماعی عمل می‌کنند. هدف آنها، جبران اختلال (Goal Attainment) در سیستم اجتماعی ناشی از جرم است. از دیدگاه سیستم‌ها، جرم یک کنش انحرافی است که سیستم را از حالت تعادل خارج می‌کند. مجازات، واکنشی است که با هدف بازگرداندن سیستم به حالت تعادل و حفظ الگو (با بازدارندگی عمومی و خصوصی) اعمال می‌شود.

ب - تحلیل فرهنگی: نوع مجازات‌ها و نحوه اجرای آنها، بازتابی از فرهنگ مجازات‌گرایی یا فرهنگ عدالت‌ترمیمی در یک جامعه است. اگر جامعه به مجازات‌های شدید و سخت‌گیرانه تمایل داشته باشد، این امر در قوانین و رویه‌ها منعکس می‌شود. در مقابل، اگر ارزش‌های فرهنگی به سمت اصلاح و بازپروری باشد، قوانینی مانند نظام نیمه‌آزادی یا آزادی مشروط توسعه می‌یابند.

نتیجه‌گیری: از منظر مکتب سیستم‌های اجتماعی، قانون آیین دادرسی کیفری تنها مجموعه‌ای از قواعد خشک و بی‌روح نیست، بلکه یک خرده‌سیستم اجتماعی است که برای حفظ یکپارچگی، ثبات و نظم جامعه طراحی شده است. ساختار، تشریفات و مقررات آن، هر یک وظیفه‌ای خاص را در چارچوب یک کل منسجم بر عهده دارند. تحلیل اجتماعی و فرهنگی این قانون، به ما نشان می‌دهد که چگونه ساختارهای قانونی نه تنها به نظم پاسخ می‌دهند، بلکه خود نیز بازتاب و شکل‌دهنده ارزش‌ها و الگوهای فرهنگی یک جامعه هستند. هرگونه تغییر در این قانون، به ناگزیر تغییراتی را در سایر خرده‌سیستم‌های اجتماعی (مانند اقتصاد، سیاست و فرهنگ) به دنبال خواهد داشت و برعکس. با توجه به تحلیل‌های حقوقی و جامعه‌شناختی فوق، بازنگری ساختاری قانون آیین دادرسی کیفری، یک اقدام ضروری برای تقویت نظام قضایی است. این اصلاحیه، با افزایش شفافیت، کارآمدی و دسترسی‌پذیری، به اجرای عدالت عادلانه‌تر، افزایش اعتماد عمومی و ارتقای فرهنگ حقوقی در جامعه کمک شایانی خواهد کرد.

۲. تعریف دقیق اصول دادرسی منصفانه و ضمانت اجرا

اصول دادرسی منصفانه، شامل اصل برائت، استقلال و بی طرفی قاضی، اصل تساوی سلاحها (برابری فرصت‌ها برای طرفین دعوا)، حق دفاع، حق سکوت، و اصل قانونی بودن رسیدگی، از ستون‌های نظام عدالت کیفری محسوب می‌شوند. در قانون فعلی، به این اصول اشاره شده، اما تعریف دقیق و شفاف آن‌ها، همراه با ضمانت اجراهای مؤثر برای نقض هر یک، به طور کامل بیان نشده است.

پیشنهاد: در بخش اصول کلی قانون، تعاریف دقیق و جامعی از هر یک از اصول دادرسی منصفانه ارائه گردد. به عنوان مثال، «اصل تساوی سلاحها» باید به معنای برخورداری متهم و شاکی از فرصت‌های برابر در ارائه ادله، استماع شهود، و دفاع از مواضع خود باشد. همچنین، برای هر اصل، ضمانت اجرای مشخص و مؤثر (مانند بطلان دادرسی یا مجازات مقام متخلف) پیش‌بینی شود.

پیوست اجتماعی-فرهنگی تعریف دقیق اصول دادرسی منصفانه و ضمانت اجرا**

تحلیل و پیشنهاد برای تقویت اصول دادرسی منصفانه

قانون آیین دادرسی کیفری، بیش از یک مجموعه از مقررات، بیانگر فلسفه‌ای است که بر عدالت کیفری حاکم است. اصول دادرسی منصفانه، مانند اصل برائت و حق دفاع، سنگ‌بنای این فلسفه هستند. در قانون کنونی، هرچند به این اصول اشاره شده، اما نبود تعاریف دقیق و ضمانت اجراهای مؤثر برای نقض آن‌ها، می‌تواند به سوءتعبیر و تضعیف حقوق شهروندان منجر شود. پیشنهاد اصلاحی مبنی بر تدوین تعاریف جامع و ضمانت اجراهای مشخص، یک گام حیاتی در جهت تقویت این اصول و نهادینه کردن آن‌ها در نظام قضایی است. این اقدام نه تنها به شفافیت بیشتر قانون کمک می‌کند، بلکه به قضات و وکلای ابزارهای لازم برای اجرای عدالت را می‌دهد.

۱. بستر حقوقی: حاکمیت قانون و تضمین حقوق بنیادین

از منظر حقوقی، دادرسی منصفانه، تنها یک هدف نیست، بلکه یک حق بنیادین بشری است. این حق، تضمین می‌کند که هیچ فردی بدون طی یک فرآیند عادلانه، مجازات نخواهد شد. نقض هر یک از اصول دادرسی منصفانه (مانند اصل تساوی سلاحها)، به منزله نقض حقوق شهروندی و تضعیف حاکمیت قانون است. پیشنهاد شما، با محدود کردن اختیارات مقامات قضایی و الزام آن‌ها به رعایت اصول، از هرگونه اقدام سلیقه‌ای یا مغایر با عدالت جلوگیری می‌کند. همچنین، پیش‌بینی ضمانت‌های اجرایی مانند بطلان دادرسی، نشان می‌دهد که رعایت این اصول، یک شرط اساسی برای اعتبار احکام قضایی است.

۲. بستر جامعه‌شناسی حقوقی: افزایش اعتماد عمومی و مشروعیت قضایی

در جامعه‌شناسی حقوقی، اعتماد مردم به سیستم قضایی، رابطه مستقیمی با حس عدالت در آن‌ها دارد. وقتی مردم احساس کنند که فرآیندهای دادرسی عادلانه و شفاف نیست، این اعتماد از بین می‌رود. برای مثال، اگر متهم یا شاکی فرصت‌های برابر برای دفاع از خود نداشته باشد، حس بی‌عدالتی در جامعه تقویت می‌شود. پیشنهاد شما، با تأکید بر شفافیت و برابری در فرآیندهای دادرسی، این حس عدالت را در مردم تقویت می‌کند. این امر، به مردم اطمینان می‌دهد که دستگاه قضایی، بدون توجه به جایگاه افراد، به دنبال اجرای عدالت است و این به افزایش مشروعیت نظام قضایی در میان شهروندان کمک می‌کند.

۳. بستر فرهنگی: نهادینه کردن عدالت و احترام به کرامت انسانی

در فرهنگ اجتماعی، مفاهیمی مانند عدالت و انصاف دارای ارزش‌های بسیار بالایی هستند. یک قانون که به طور صریح و قاطع از این ارزش‌ها حمایت نکند، از نگاه مردم ناکارآمد و غیرقابل اعتماد به نظر می‌رسد. پیشنهاد شما، با ارائه تعاریف دقیق از اصول دادرسی منصفانه، این ارزش‌ها را به یک مفهوم قانونی ملموس تبدیل می‌کند. این اقدام، به مرور زمان، به نهادینه شدن فرهنگ احترام به حقوق متهم و شاکی در میان مقامات و مردم کمک می‌کند. این تغییر فرهنگی، به مردم می‌آموزد که عدالت، فرآیندی است که در آن، کرامت انسانی افراد همواره محترم شمرده می‌شود.

۱. مقدمه: ضرورت توجه به فرهنگ عامه در تدوین قوانین

تدوین هر قانونی، به ویژه قوانینی که با عدالت و حقوق فردی سروکار دارند، تنها یک فرایند حقوقی نیست؛ بلکه یک پدیده عمیقاً اجتماعی-فرهنگی است. قوانین برای اجرا شدن در جامعه‌ای تدوین می‌شوند که دارای هنجارها، ارزش‌ها و فرهنگ خاص خود است. فرهنگ عامه، به عنوان مجموعه باورها، نگرش‌ها و رفتارهای روزمره مردم، نقشی حیاتی در میزان پذیرش، درونی‌سازی و کارایی یک قانون ایفا می‌کند. اصول دادرسی منصفانه، مانند اصل برائت، حق دفاع، و استقلال قاضی، مفاهیمی انتزاعی نیستند؛ بلکه باید در دل زندگی روزمره مردم معنا پیدا کنند. اگر فرهنگ عامه، این اصول را باور نداشته باشد یا در تضاد با آن‌ها عمل کند، حتی با وجود بهترین و دقیق‌ترین قوانین، اجرای آن‌ها با چالش‌های جدی مواجه خواهد شد. به همین دلیل، برای تضمین اجرای مؤثر این اصول، باید پیوست اجتماعی-فرهنگی آن را با دقت بررسی کرد. تنها با تعریف دقیق و تضمین اجرای قانونی اصول دادرسی منصفانه، نمی‌توان به عدالت قضایی کامل دست یافت. این اصول زمانی به طور کامل محقق می‌شوند که در فرهنگ عامه نیز ریشه دوانده و به باور عمومی تبدیل شوند. پیوست اجتماعی-فرهنگی نه یک ضمیمه اختیاری، بلکه یک جزء حیاتی در تدوین قوانین است که با شناسایی چالش‌ها و ارائه راهکارهای فرهنگی، تضمین می‌کند که قانون از کاغذ به عمل درآمده و اعتماد جامعه به عدالت را تقویت کند. این پیوست نشان می‌دهد که عدالت تنها یک مفهوم حقوقی نیست؛ بلکه یک پدیده اجتماعی است که اجرای موفق آن، نیازمند همکاری نزدیک میان نهادهای حقوقی و جامعه‌شناختی و درک عمیق از هنجارها و باورهای مردم است.

۲. تحلیل جامعه‌شناختی چالش‌ها

الف) چالش «اصل برائت» و فرهنگ «انگ‌زنی»: اصل برائت در قانون می‌گوید هر فردی تا زمانی که جرمش ثابت نشده، بی‌گناه است. اما در فرهنگ عامه، به ویژه در جرائم مهم، گرایش قوی به «پیش‌داوری» و «انگ‌زنی» وجود دارد. در بسیاری از موارد، به محض طرح اتهام، فرد متهم در افکار عمومی، رسانه‌ها و حتی شبکه‌های اجتماعی، مجرم شناخته می‌شود. این انگ‌زنی اجتماعی، حتی پیش از صدور حکم دادگاه، زندگی فرد را تخریب می‌کند.

ب) چالش «استقلال قاضی» و باور به «نفوذ»: استقلال قاضی از ارکان اصلی دادرسی منصفانه است. اما در فرهنگ عامه، به دلیل تجربه‌های تاریخی و اجتماعی، گرایشی به باور به نفوذ و واسطه‌گری در فرایند قضایی وجود دارد. مردم ممکن است گمان کنند که نتیجه دادگاه نه بر اساس عدالت، بلکه تحت تأثیر قدرت، ثروت یا روابط فردی تعیین می‌شود. این باور عمومی، اعتماد به سیستم قضایی را به شدت کاهش می‌دهد.

ج) چالش «حق دفاع» و تلقی «وکیل»: حق دفاع شامل دسترسی به وکیل و فرصت برابر برای ارائه ادله است. اما در فرهنگ عامه، گاهی وکیل مدافع فردی که اتهام سنگینی دارد، با نگاه منفی مواجه می‌شود و او را همکار یا حامی مجرم می‌دانند، نه مدافع حقوقی. این دیدگاه غلط، مانع از ایفای نقش مؤثر وکیل و در نتیجه، تضعیف حق دفاع می‌شود.

۳. راهکارهای جامعه‌شناختی-فرهنگی

برای حل این چالش‌ها و تضمین اجرای مؤثر اصول دادرسی منصفانه، تنها تدوین و اصلاح قوانین دقیق کافی نیست. باید اقداماتی در سطح جامعه و فرهنگ نیز صورت گیرد.

الف - آگاهی‌بخشی عمومی: برنامه‌ریزی برای کمپین‌های آگاهی‌بخشی از طریق رسانه‌ها (تلویزیون، رادیو، شبکه‌های اجتماعی) برای تبیین مفاهیمی مانند اصل برائت و اهمیت وکیل مدافع. این کمپین‌ها باید با زبانی ساده و قابل فهم برای عموم مردم طراحی شوند.

ب - همکاری با نهادهای مدنی: برقراری ارتباط با نهادهای مدنی، انجمن‌های مردم‌نهاد و گروه‌های حقوقی برای آموزش حقوقی جامعه و تقویت فرهنگ احترام به فرایند قانونی.

ج - آموزش در مدارس: گنجاندن مفاهیم پایه حقوقی و اهمیت عدالت در برنامه‌های درسی مدارس، برای تربیت نسل آینده‌ای که به این اصول باورمند باشد.

د - جرم‌انگاری انتشار اطلاعات پیش از حکم قطعی: در نظر گرفتن ضمانت اجرای مؤثر برای رسانه‌ها و افرادی که پیش از صدور حکم نهایی، فرد را مجرم معرفی می‌کنند و حریم خصوصی او را نقض می‌کنند. این اقدام به کاهش فرهنگ انگ‌زنی کمک می‌کند.

نتیجه‌گیری: با توجه به تحلیل‌های حقوقی و جامعه‌شناختی فوق، اصلاح قانون آیین دادرسی کیفری برای تقویت اصول دادرسی منصفانه، یک گام ضروری برای بهبود نظام قضایی است. این اقدام، با افزایش شفافیت، عدالت و اعتماد عمومی، به ارتقای جایگاه حقوقی و فرهنگی قانون در جامعه کمک شایانی خواهد کرد.

۳. تعریف صریح حق الناس و حق الله

توضیح: در بخش مربوط به مباحث کلی، به لزوم تعریف دقیق «حق الناس» و «حق الله» اشاره گردید. این مفاهیم، در تعیین جرایم قابل گذشت و غیرقابل گذشت، و همچنین در تعیین صلاحیت و نحوه رسیدگی، نقش کلیدی دارند. یک تعریف شفاف، می‌تواند به رفع ابهامات و ایجاد وحدت رویه در این زمینه کمک کند. پیشنهاد: تعریفی شفاف و مدون از «حق الناس» و «حق الله» ارائه شود. به عنوان مثال، می‌توان «حق الناس» را به جرایم و تخلفاتی اطلاق کرد که مستقیماً به حقوق افراد و منافع خصوصی آنان لطمه وارد می‌کند و رضایت شاکی خصوصی برای تعقیب و اجرای مجازات ضروری است (همچون جرایم قابل گذشت). «حق الله» را نیز می‌توان به جرایم و تخلفاتی اطلاق کرد که نظم و منافع عمومی جامعه را به طور مستقیم تحت تأثیر قرار می‌دهد و حتی با رضایت شاکی خصوصی، تعقیب و مجازات آن توسط حاکمیت ضروری است (همچون جرایم غیرقابل گذشت).

پیوستار اجتماعی و فرهنگی تعریف صریح حق الناس و حق الله از منظر مکتب سیستم‌های اجتماعی*
مقدمه (چارچوب نظری): در چارچوب مکتب سیستم‌های اجتماعی، نظام حقوقی به عنوان زیرسیستمی از کل نظام اجتماعی عمل می‌کند که با سایر زیرسیستم‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در تعامل است. تعریف دقیق مفاهیم بنیادین حقوقی مانند حق الناس و حق الله، کارکردهای زیر را در این چارچوب دارد:

الف - کارکرد انسجام: ایجاد وحدت رویه قضایی

ب - کارکرد انطباقی: پاسخگویی به نیازهای متغیر اجتماعی

ج - کارکرد تحقق اهداف: تضمین عدالت کیفری

د - کارکرد حفظ الگو: تثبیت هنجارهای اجتماعی.

در نظام حقوقی ایران، تمایز میان «حق الناس» و «حق الله» از بنیادی‌ترین مفاهیمی است که بر سازوکار دادرسی و کیفری تأثیر مستقیم می‌گذارد. از منظر جامعه‌شناسی حقوقی و با رویکرد سیستم‌های اجتماعی، تعریف دقیق این دو مفهوم می‌تواند کارکردهای متعددی در سطوح مختلف جامعه داشته باشد.
تعاریف پایه:

حق الناس: به حقوقی اطلاق می‌شود که مستقیماً به افراد مربوط می‌شود و نقض آن به زبان مشخصی به اشخاص حقیقی یا حقوقی منجر می‌شود. ویژگی کلیدی آن امکان گذشت شاکی خصوصی است (مانند برخی دعاوی مالی یا جرایم علیه اشخاص).

حق الله: به حقوقی اشاره دارد که حفظ نظم عمومی و منافع کل جامعه را تضمین می‌کند و نقض آن تهدیدی برای ساختارهای اساسی اجتماع محسوب می‌شود (مانند جرایم امنیتی یا برخی جرایم اخلاقی). این دسته از جرایم معمولاً غیرقابل گذشت هستند.

پيامدهای اجتماعی تعريف شفاف :

۱. در سطح خرد (افراد):

الف - شهروندان با معيارهای روشنی برای تشخیص نوع تخلفات مواجه می‌شوند. ب - کاهش سردرگمی در فرآیندهای قضایی برای مردم عادی. ج- افزایش احساس امنیت حقوقی به دلیل پیش‌بینی‌پذیری نتایج قضایی.

۲. در سطح میانی (نهادهای): الف - مراجع قضایی با معيارهای عینی‌تری به رسیدگی می‌پردازند. ب - نهادهای مدنی بهتر می‌توانند در حوزه نظارت بر اجرای عدالت مشارکت کنند. ج- سازمان‌های مردم‌نهاد نقش روشن‌تری در حمایت از حقوق شهروندی پیدا می‌کنند.

۳. در سطح کلان (جامعه): الف- تعادل بین حقوق فردی و جمعی به شکل بهتری برقرار می‌شود. ب - اعتماد عمومی به نظام قضایی افزایش می‌یابد. ج- فرهنگ مسئولیت‌پذیری اجتماعی تقویت می‌شود. *چالش‌های پیش‌رو: الف - تفاوت برداشت‌های منطقه‌ای و محلی از این مفاهیم ب - مقاومت ساختاری در نظام قضایی سنتی ج- نیاز به آموزش همگانی برای درک این تمایزات د- لزوم هماهنگی با موازین بین‌المللی حقوق بشر راهکارهای اجرایی: الف - تدوین متون آموزشی برای قضات و وکلای ب - برگزاری کارگاه‌های عمومی برای شهروندان ج- ایجاد نهادهای نظارتی مستقل د- اصلاح تدریجی قوانین مرتبط جمع‌بندی: تعريف دقیق و شفاف از حق‌الناس و حق‌الله نه تنها به نظام حقوقی کمک می‌کند، بلکه تأثیرات عمیقی بر ساختارهای اجتماعی و فرهنگی جامعه دارد. این تمایزگذاری می‌تواند به ایجاد توازن بین آزادی‌های فردی و مسئولیت‌های اجتماعی بیانجامد و در نهایت به ارتقای کیفیت حکمرانی قانون کمک کند. برای تحقق این هدف، نیازمند عزمی ملی و برنامه‌ریزی دقیق در سطوح مختلف خصوصاً اصلاح قوانین مربوطه هستیم.

۴. اصلاح جایگاه دادستان در مقام ریاست ضابطین

در قانون آیین دادرسی کیفری، دادستان نقش نظارت بر ضابطین دادگستری را بر عهده دارد. اما برخی معتقدند که این نظارت، در عمل، با ریاست کامل دادستان بر ضابطین، تفاوت دارد. همچنین، افزایش دسترسی وکیل به ادله و اطلاعات پرونده، برای تضمین حق دفاع، از اهمیت بالایی برخوردار است. پیشنهاد: جایگاه دادستان در خصوص ضابطین دادگستری، مورد بازنگری قرار گیرد. پیشنهاد می‌شود با نقش دادستان از «ریاست» به «نظارت عالی» تغییر یابد، یا اینکه اختیارات نظارتی و کنترلی دادستان بر ضابطین، به گونه‌ای تقویت شود که عملاً نظارت مؤثری اعمال گردد. همچنین، دسترسی وکیل به ادله پرونده، به ویژه در مراحل اولیه، باید تسهیل شود.

*پیوست تحلیلی فرهنگی-اجتماعی تحلیل جامعه‌شناختی جایگاه دادستان و ضابطین**

۱. مقدمه: قوانین و نهادها در بستری اجتماعی

قوانین و نهادهای حقوقی، نه در خلاء، بلکه در بستر یک ساختار اجتماعی-فرهنگی عمل می‌کنند. مکاتب جامعه‌شناسی پیشرو، از جمله نظریه ساخت‌یابی (Structuration Theory) اثر آنتونی گیدنز، بر این اصل تأکید دارند که ساختارهای اجتماعی (مانند قوانین و نهادها) و کنش‌های فردی (مانند رفتار دادستان یا ضابطین) به طور مداوم بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و یکدیگر را بازتولید می‌کنند. در این چارچوب، اصلاح جایگاه دادستان در قبال ضابطین، صرفاً یک تغییر حقوقی نیست؛ بلکه یک پدیده اجتماعی است که ریشه‌هایی در فرهنگ سازمانی، اعتماد عمومی و فرهنگ عامه دارد.

۲. تحلیل جامعه‌شناختی چالش‌ها و فرصت‌ها

الف) چالش «کنترل» در برابر «استقلال» از نگاه فرهنگ سازمانی :

از منظر ساختار حقوقی، قانون می‌خواهد نظارت دادستان بر ضابطین را شفاف کن ولی از نگاه فرهنگ سازمانی پلیس و ضابطین، سلسله‌مراتب فرماندهی و استقلال عملیاتی اهمیت بالایی دارد.

هرگونه تغییر در روابط قدرت با نهاد قضایی، ممکن است با مقاومت درون سازمانی روبه‌رو شود. از دیدگاه جامعه‌شناسی سازمان‌ها، اگر این تغییر به درستی مدیریت نشود، می‌تواند به نوعی «مقاومت پنهان» منجر شود که کارایی کل سیستم را کاهش دهد.

ب) چالش «قدرت» و «اعتماد عمومی» در فرهنگ عامه

از منظرگاه ساختار حقوقی اصلاحات با هدف افزایش شفافیت و پاسخگویی است که در نهایت به افزایش اعتماد عمومی به سیستم قضایی منجر می‌شود. از دیدگاه فرهنگ عامه ایران، دادستان و ضابطین به طور سنتی، به عنوان نمادهای اقتدار دولت در برابر فرد در نظر گرفته می‌شوند. اعتماد مردم به این نهادها، به شدت با کیفیت عملکرد آن‌ها در میدان عمل گره خورده است. اگر مردم ببینند که نظارت دادستان بر عملکرد ضابطین، به کاهش تخلفات و تضمین حقوق شهروندی منجر شده، اعتماد عمومی افزایش می‌یابد. در غیر این صورت، این تغییر به عنوان یک اقدام نمایشی تلقی خواهد شد.

ج) چالش «دسترسی به اطلاعات» و فرهنگ «محدودیت»

ساختار حقوقی اشعار می‌دارد که پیشنهاد افزایش دسترسی وکیل به ادله، با هدف تقویت حق دفاع است. از منظر نظریه‌های قدرت فوکو، اطلاعات در جامعه مدرن، منبع مهمی از قدرت هستند. دسترسی محدود به اطلاعات در پرونده، بخشی از سازوکار قدرت در نظام قضایی است. در فرهنگ قضایی، گاهی محدود کردن اطلاعات وکیل، به عنوان ابزاری برای حفظ اسرار پرونده یا جلوگیری از تبانی توجیه می‌شود. تغییر این رویکرد، نیازمند یک تحول فرهنگی عمیق است تا حق دانستن به عنوان یک اصل پذیرفته شده در تمام سطوح نهاد قضایی در نظر گرفته شود.

۳. راهکارهای جامعه‌شناختی- فرهنگی

برای تضمین موفقیت این اصلاحات قانونی، اقدامات زیر باید در نظر گرفته شود:

الف - آموزش و تغییر فرهنگ سازمانی: باید با برگزاری دوره‌های آموزشی مشترک برای دادستان‌ها و ضابطین، فرهنگ همکاری، مسئولیت‌پذیری و نظارت متقابل را تقویت کرد. باید به ضابطین آموزش داده شود که نظارت دادستان نه به معنای بی‌اعتمادی، بلکه به معنای ارتقای حرفه‌ای‌گری است.

ب - شفاف‌سازی و آگاهی بخشی عمومی: از طریق رسانه‌ها، به مردم توضیح داده شود که هدف از این اصلاحات، تقویت نظارت عالی بر ضابطین و تضمین حقوق شهروندی است. این اقدام به مردم کمک می‌کند تا نقش جدید دادستان را درک کرده و به آن اعتماد کنند.

ج - تقویت نقش نهادهای مدنی: به سازمان‌های مردم‌نهاد، به ویژه سمن‌های حقوق بشری، اجازه داده شود تا بر فرایندهای دادرسی و عملکرد ضابطین نظارت داشته باشند. این اقدام، به توزیع قدرت در جامعه کمک کرده و از تمرکز قدرت در نهادهای رسمی جلوگیری می‌کند.

۴. نتیجه‌گیری

اصلاح جایگاه دادستان در خصوص ضابطین و افزایش دسترسی وکیل به پرونده، تنها با تغییر در متن قانون محقق نمی‌شود. این اصلاحات زمانی به ثمر می‌رسند که به طور همزمان، با تغییرات در فرهنگ سازمانی نهادهای مربوطه و فرهنگ عمومی جامعه همراه شوند. این پیوست تحلیلی نشان می‌دهد که برای اجرای موفق یک قانون، باید به ارتباط پیچیده میان ساختارها (قوانین) و کنش‌ها (رفتار افراد و نهادها) توجه کرد و درک کرد که قوانین تنها زمانی به قدرت می‌رسند که در باورها و ارزش‌های مردم و نهادها ریشه بدهند.

۵. رفع ابهام بین مواد ۲۶ و ۴۰۱

این دو ماده هر دو به انجام وظایف تعقیبی در دادگاهی است که صلاحیت آن غیر از محل وقوع جرم است. پیشنهاد: هر دو ماده در یک ماده ادغام شود و یک قاعده کلی و یکسان وضع شود.

ابهام بین مواد ۲۶ و ۴۰۱ قانون آیین دادرسی کیفری، از منظر مکاتب نظری اجتماعی، تنها یک مشکل حقوقی نیست، بلکه یک تنش ساختاری-کارکردی است که بر یکپارچگی، کارایی و مشروعیت کل سیستم قضایی تأثیر می‌گذارد. برای رفع این ابهام، علاوه بر اصلاح قانونی، تدوین یک پیوست فرهنگی-اجتماعی ضروری است که به ریشه‌های این تنش در سطح ارزش‌ها، هنجارها و نقش‌های اجتماعی بپردازد. تنها از این طریق است که می‌توان به یک تنش‌زدایی مؤثر و یکپارچه‌سازی پایدار در سیستم قضایی دست یافت و اعتماد عمومی به آن را بازسازی کرد.

**** پیوستار تحلیلی اجتماعی و فرهنگی ابهام در صلاحیت‌ها ****

مواد ۲۶ و ۴۰۱ قانون آیین دادرسی کیفری هر دو به موضوع صلاحیت در رسیدگی به جرائم می‌پردازند، اما با رویکردهای متفاوت. ماده ۲۶، وظایف دادسرا و بازپرس را در خصوص پرونده‌ای که خارج از حوزه قضایی آن‌ها مطرح شده، مشخص می‌کند. این ماده بر ارسال پرونده به مرجع صالح تأکید دارد. از سوی دیگر، ماده ۴۰۱ در خصوص اختیارات دادگاه در جرائم خارج از صلاحیت محلی سخن می‌گوید. این دو ماده، با وجود اشتراک موضوعی، دارای ابهام و موازی‌کاری هستند. این ابهام می‌تواند به تداخل در صلاحیت‌ها، اطلاع دادرسی و سردرگمی مراجع قضایی منجر شود. پیشنهاد مطرح شده مبنی بر ادغام این دو ماده و ایجاد یک قاعده کلی و یکسان، یک راه‌حل منطقی و ساختاری برای رفع این مشکل است. این اقدام، به شفاف‌سازی قانون کمک کرده و یک رویه واحد را برای رسیدگی به جرائم در صلاحیت‌های مختلف فراهم می‌آورد.

۱. بستر حقوقی: اصل یکپارچگی و حاکمیت قانون

از منظر حقوقی، اصل یکپارچگی نظام قضایی ایجاب می‌کند که در مورد یک موضوع واحد، رویه‌های متناقض یا ابهام‌آمیز وجود نداشته باشد. وجود دو ماده قانونی با محتوای مشابه، نه تنها به تشتت آرا در محاکم منجر می‌شود، بلکه اصل حاکمیت قانون را نیز تضعیف می‌کند. یکپارچه‌سازی این مواد، با ایجاد یک قاعده مشخص، به قضات و وکلا کمک می‌کند تا با وضوح بیشتری عمل کنند. این امر، از صدور احکام غیردقیق جلوگیری کرده و به اجرای عدالت سریع‌تر و دقیق‌تر کمک می‌کند. همچنین، این اقدام نشان می‌دهد که قانونگذار به دنبال رفع نواقص ساختاری در قوانین است.

۲. بستر جامعه‌شناسی حقوقی: تنش ساختاری-کارکردی و اعتماد عمومی

از دیدگاه جامعه‌شناسی حقوقی، ابهام بین این دو ماده، تنها یک مشکل حقوقی نیست، بلکه یک تنش ساختاری-کارکردی است. یعنی ساختار ناکارآمد قانون، مانع از عملکرد صحیح سیستم قضایی می‌شود. این تنش، به طور مستقیم بر اعتماد عمومی تأثیر می‌گذارد. وقتی مردم با رویه‌های قضایی پیچیده و غیرشفاف روبرو می‌شوند، احساس می‌کنند که سیستم قضایی ناکارآمد و غیرقابل اتکاست. این بی‌اعتمادی می‌تواند به کاهش مشارکت مردم در فرآیندهای قضایی و تضعیف مشروعیت نظام قضایی منجر شود. اصلاح این مواد، با ایجاد یک فرآیند ساده و شفاف، به مردم این اطمینان را می‌دهد که عدالت، بدون موانع ساختاری، پیگیری خواهد شد.

۳. بستر فرهنگی: نظم، شفافیت و مسئولیت‌پذیری

در فرهنگ اجتماعی، نظم و شفافیت از ارزش‌های مهم در هر سیستمی، از جمله سیستم قضایی، هستند. وجود ابهام در قانون، با این ارزش‌ها در تضاد است و به مردم این پیام را می‌دهد که فرآیندهای قضایی، پیچیده و غیرقابل پیش‌بینی هستند. ادغام مواد ۲۶ و ۴۰۱ و ایجاد یک قاعده واحد، به ارتقای فرهنگ نظم و شفافیت در میان مجریان قانون کمک می‌کند. این اقدام، نشان‌دهنده مسئولیت‌پذیری قانونگذار در قبال رفع نواقص و بهبود مستمر قوانین است. این تغییر، نه تنها به نفع سیستم قضایی است، بلکه به نهادینه شدن این ارزش‌ها در سطح جامعه نیز کمک خواهد کرد.

تبیین ابهام مطرح شده از منظر سیستم‌های اجتماعی:

از منظر مکتب سیستم‌های اجتماعی، قانون آیین دادرسی کیفری یک خرده‌سیستم (Sub-system) درون سیستم بزرگتر جامعه است. وظیفه اصلی این خرده‌سیستم، حفظ یکپارچگی (Integration) و کنترل انحراف (Deviant Control) است تا نظم و ثبات جامعه حفظ شود. هرگونه ابهام یا تناقض در درون این خرده‌سیستم، نوعی نقص کارکردی (Dysfunction) محسوب می‌شود که می‌تواند به بی‌اعتمادی، بی‌ثباتی و در نهایت، تضعیف کارکرد اصلی سیستم منجر شود. ابهام میان مواد ۲۶ و ۴۰۱ قانون آیین دادرسی کیفری، نمایانگر یک تنش درونی در خرده‌سیستم قضایی است. این تنش، ناشی از عدم هماهنگی میان دو جزء از این سیستم است که هر کدام وظیفه‌های خاص را بر عهده دارند:

* ماده ۲۶: مربوط به صلاحیت ذاتی دادگاه‌ها است که در چارچوب کارکرد دستیابی به هدف (Goal Attainment) و حفظ الگو (Latency) سیستم عمل می‌کند. این ماده بر تعیین قلمرو مشخص و سلسله‌مراتب مراجع قضایی تأکید دارد و نظم ساختاری را در درون سیستم تضمین می‌کند.
* ماده ۴۰۱: مربوط به صلاحیت محلی است که در چارچوب کارکرد یکپارچگی (Integration) و سازگاری (Adaptation) عمل می‌کند. این ماده با در نظر گرفتن سهولت دسترسی شهروندان و سرعت دادرسی، به دنبال سازگاری سیستم با نیازهای محیطی و تسهیل فرآیند قضایی است. عدم هماهنگی بین این دو ماده، باعث ایجاد تنش و سردرگمی در سیستم می‌شود و عملکرد آن را مختل می‌کند.

۱. تحلیل اجتماعی تنش: بی‌ثباتی در نقش‌ها و کارکردها

الف- نقش قاضی و وکیل: ابهام در صلاحیت، باعث می‌شود که نقش قاضی (که باید مرزهای صلاحیت خود را بداند) و وکیل (که باید موکل خود را به مرجع صالح هدایت کند) دچار تزلزل شود. این تزلزل نقش‌ها، یک اختلال در کارکرد یکپارچگی سیستم است، زیرا بازیگران سیستم دیگر نمی‌دانند که چگونه باید در درون آن عمل کنند.

ب- نقش شهروند (متهم و شاکی): برای شهروندان، این ابهام به معنای سردرگمی، صرف زمان و هزینه بیشتر و کاهش اعتماد به سیستم قضایی است. این امر، کارکرد حفظ الگو (Latency) سیستم را تضعیف می‌کند، زیرا یکی از الگوهای فرهنگی مورد انتظار جامعه از سیستم قضایی، کارایی و سادگی است.

ج - جبران ناپذیری آسیب: از منظر سیستمی، آسیب‌های ناشی از یک حکم اشتباه یا لغو شده (به دلیل عدم صلاحیت) به آسانی جبران‌پذیر نیست. این امر به اختلال در کارکرد سازگاری سیستم منجر می‌شود، زیرا سیستم نمی‌تواند به طور مؤثر به پیامدهای اقدامات نادرست خود پاسخ دهد.

۲. تحلیل فرهنگی تنش: تضاد میان رویکرد شکلی و رویکرد ماهوی

* فرهنگ قاعده‌گرایی شکلی: ماده ۴۰۱ با تأکید بر صلاحیت محلی و رعایت قواعد شکلی، بازتابی از یک فرهنگ حقوقی است که رعایت دقیق آیین را برای تضمین عدالت ضروری می‌داند. در این فرهنگ، نظم شکلی خود هدف است.

* فرهنگ عدالت ماهوی و کارآمد: ماده ۲۶ با تأکید بر صلاحیت ذاتی، بازتابی از یک فرهنگ حقوقی است که دسترسی به عدالت و ماهیت امر را بر قواعد شکلی ترجیح می‌دهد. در این رویکرد، هدف اصلی سیستم، حل سریع و کارآمد دعوی است.

ابهام بین این دو ماده، نشان‌دهنده یک تضاد فرهنگی پنهان در درون خرده‌سیستم قضایی است. حل این ابهام، به معنای انتخاب و تقویت یکی از این دو الگو و یکپارچه‌سازی آن با دیگری است.

راهکارهای تنش‌زدایی و یکپارچه‌سازی: برای رفع این ابهام از منظر سیستم‌های اجتماعی، صرفاً اصلاح قانون کافی نیست. یک پیوست فرهنگی-اجتماعی ضروری است که به دنبال تنش‌زدایی و یکپارچه‌سازی مجدد سیستم باشد. این پیوست می‌تواند شامل اقدامات زیر باشد:

۱. پیوست فرهنگی (در سطح ارزش‌ها و هنجارها):

الف - بازنگری در فرهنگ آموزش حقوقی: در آموزش‌های حقوقی (دانشگاه‌ها و دوره‌های کارآموزی)، باید بر این نکته تأکید شود که هدف نهایی قواعد شکلی، دستیابی به عدالت است و نه صرفاً رعایت قواعد. این امر به حل تضاد فرهنگی میان دو رویکرد شکلی و ماهوی کمک می‌کند.

ب - ترویج فرهنگ مسئولیت‌پذیری قضایی: باید این فرهنگ در میان قضات و وکلا تقویت شود که حفظ نظم در کنار تحقق عدالت هدف اصلی آنهاست. این امر می‌تواند با تأکید بر عواقب اجتماعی یک حکم اشتباه و پیامدهای منفی آن بر اعتماد عمومی انجام شود.

۲. پیوست اجتماعی (در سطح نهادها و ساختارها):

الف - اصلاح قانون و تدوین قواعد شفاف: در قدم اول، قانون‌گذار باید با تدوین یک ماده واحد یا تبصره‌ای شفاف، ابهام را به طور قطعی رفع کند. این اقدام، پاسخ سیستم به تنش درونی خود است.

ب - تقویت سازوکارهای نظارتی: نهادهای نظارتی مانند دیوان عالی کشور باید با صدور آرای وحدت رویه، به سرعت این تنش را مدیریت کنند. این کارکرد، نمایانگر توانایی سیستم در خود-اصلاحی (Self-Correction) است.

ج - ایجاد سازوکارهای آموزشی مستمر: باید دوره‌های آموزشی مستمر برای قضات و کارمندان اداری دادگستری برگزار شود تا با تغییرات قانونی و مبانی فرهنگی-اجتماعی این تغییرات آشنا شوند. این امر، به سازگاری سیستم با محیط در حال تغییر کمک می‌کند.

د - استفاده از فناوری: استفاده از سیستم‌های هوشمند برای تشخیص صلاحیت خودکار در مراحل اولیه، می‌تواند به کاهش خطاهای انسانی و تنش‌های ناشی از آن کمک کند. این امر، نمایانگر سازگاری (Adaptation) سیستم با ابزارهای نوین است.

نتیجه‌گیری: با توجه به تحلیل‌های حقوقی و جامعه‌شناسی فوق، ادغام مواد ۲۶ و ۴۰۱، اقدامی ضروری برای رفع ابهام ساختاری، افزایش کارآمدی قضایی و ارتقای اعتماد عمومی است. این اصلاحیه، با ایجاد یک رویه واحد و شفاف، به هماهنگی بیشتر قانون با اصول حقوقی مدرن و ارزش‌های اجتماعی جامعه کمک شایانی خواهد کرد. ۶. حذف تبصره ماده ۴۸

تبصره ماده ۴۸ حق دسترسی به وکیل را محدود می‌کند و این ماده در عمل هم باعث آسیب به دادرسی منصفانه و هم باعث ارائه پیشنهاد حق الوکاله‌های نجومی از طرف چند وکیل محدود مجوز دار شده است. پیشنهاد: تبصره ماده ۴۸، با توجه به اینکه ممکن است در برخی موارد، محدودیت‌هایی را برای حق انتخاب وکیل ایجاد کند، مورد بازنگری قرار گرفته و در صورت لزوم، حذف یا اصلاح شود تا حق استفاده از وکیل در تمامی مراحل دادرسی، به طور کامل تضمین گردد.

**** پیوستار اجتماعی و فرهنگی برای حذف تبصره ماده ۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری ****

مقدمه: تبصره ماده ۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری به محدودیت در انتخاب وکیل برای متهمان در مراحل اولیه رسیدگی قضایی اشاره دارد. این تبصره به دلیل پیامدهای اجتماعی و فرهنگی آن، به ویژه در زمینه‌های عدالت اجتماعی و حقوق بشر، نیاز به بررسی و تحلیل دارد. از منظر مکتب سیستمی اجتماعی، این تبصره می‌تواند به عنوان عاملی مؤثر در ایجاد و تداوم نابرابری‌ها و مشکلات اجتماعی ذیل تلقی شود.

۱. نابرابری در دسترسی به عدالت

الف - تبعیض در انتخاب وکیل: محدودیت در انتخاب وکیل، به ویژه برای متهمان کم‌درآمد، منجر به نابرابری در دسترسی به خدمات حقوقی می‌شود. این موضوع می‌تواند به تبعیض در فرآیند دادرسی و عدم تحقق عدالت منجر گردد.

ب - تأثیر بر افشار آسیب‌پذیر: افشار آسیب‌پذیر جامعه که به دلیل مشکلات اقتصادی نمی‌توانند از وکلای با تجربه و متخصص استفاده کنند، به شدت تحت تأثیر این تبصره قرار می‌گیرند و ممکن است حقوقشان نقض شود.

۲. تضعیف اعتماد عمومی به نظام قضایی

الف - کاهش شفافیت: محدودیت در انتخاب وکیل می‌تواند به کاهش شفافیت در فرآیند دادرسی منجر شود، زیرا متهمان ممکن است به دلیل عدم رضایت از وکیل انتخابی، احساس ناامنی و عدم اعتماد به نظام قضایی داشته باشند.

ب- ایجاد بی‌اعتمادی: اگر متهمان احساس کنند که حق انتخاب وکیل خود را ندارند، این موضوع می‌تواند به بی‌اعتمادی به نظام قضایی و نهادهای قانونی منجر شود و در نتیجه، مشارکت اجتماعی در فرآیندهای قضایی کاهش یابد.

۳. آسیب به فرهنگ حقوق‌مداری

الف- تضعیف حقوق بشر: تبصره مذکور به عنوان مانعی برای تحقق حقوق بشر و حقوق فردی متهمان عمل می‌کند. این موضوع می‌تواند به تضعیف فرهنگ حقوق‌مداری در جامعه منجر شود.

ب کاهش آگاهی حقوقی: محدودیت در انتخاب وکیل می‌تواند به کاهش آگاهی حقوقی جامعه منجر شود، زیرا افراد کمتر با فرآیندهای قانونی آشنا می‌شوند و در نتیجه، توانایی دفاع از حقوق خود را از دست می‌دهند.

۴. تشدید مشکلات اجتماعی

الف - افزایش تنش‌های اجتماعی: عدم دسترسی به وکلای مستقل و متخصص می‌تواند به افزایش تنش‌های اجتماعی و بروز نارضایتی‌های عمومی منجر شود. این امر می‌تواند باعث بروز بحران‌های اجتماعی و سیاسی در جامعه گردد.

ب- تداوم چرخه فقر و جرم: نابرابری در دسترسی به وکیل می‌تواند به تداوم چرخه فقر و جرم منجر شود، زیرا افراد بدون حمایت حقوقی مناسب ممکن است به سمت رفتارهای غیرقانونی سوق داده شوند. نتیجه‌گیری: با توجه به دلایل اجتماعی و فرهنگی ذکر شده و تأثیرات منفی تبصره ماده ۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری بر عدالت اجتماعی و حقوق بشر، حذف این تبصره می‌تواند به تقویت دسترسی به عدالت، افزایش شفافیت در نظام قضایی و ترویج فرهنگ حق‌مداری در جامعه کمک کند. این اقدام نه تنها به نفع متهمان خواهد بود، بلکه به تقویت اعتماد عمومی به نظام قضایی و کاهش تنش‌های اجتماعی نیز منجر خواهد شد.

۷. الزام استفاده از دوربین همراه برای ضابطین و سایر مشاغل حساس :

استفاده از دوربین‌های همراه برای همه مشاغل حساس از جمله ضابطین دادگستری، به ویژه در هنگام اجرای دستورات قضایی، بازرسی‌ها، دستگیری‌ها، و مواجهه با مردم، می‌تواند به افزایش شفافیت، مستندسازی دقیق اقدامات، و کاهش شکایات احتمالی از عملکرد ضابطین کمک کند. این اقدام، به عنوان یک ابزار نظارتی و حفاظتی، در بسیاری از کشورها مورد استفاده قرار می‌گیرد.

پیشنهاد: استفاده از دوربین همراه برای کلیه ضابطین دادگستری، و حتی جلسات دادگاهها و سایر مشاغل حساس در هنگام انجام وظایف محوله، الزامی شود. این دوربین‌ها باید قادر به ضبط صدا و تصویر باشند و در صورت لزوم، فیلم‌های ضبط شده به عنوان بخشی از مستندات پرونده، مورد استفاده قرار گیرند.

****پيوستار اجتماعی و فرهنگی لزوم استفاده از دوربین‌های با قابلیت ضبط صدا و تصویر در تمام طول خدمت****

مقدمه : پیشنهاد استفاده از دوربین همراه برای ضابطین، فراتر از یک تغییر حقوقی-فنی است. این اقدام، به طور مستقیم بر مفاهیمی چون اعتماد عمومی، حریم خصوصی و قدرت نهادها که در تار و پود فرهنگ جامعه ریشه دارند، تأثیر می‌گذارد. بنابراین، برای اجرای موفق این طرح، ضروری است که پیوست اجتماعی-فرهنگی آن با دقت مورد تحلیل قرار گیرد. استفاده از دوربین‌های با قابلیت ضبط صدا و تصویر در محیط‌های کاری، به ویژه در مشاغل حساس مانند نیروی انتظامی، می‌تواند تأثیرات عمیق اجتماعی و فرهنگی داشته باشد. این تحلیل از منظر جامعه‌شناختی و انحرافات اجتماعی به بررسی لزوم این فناوری می‌پردازد.



۱. افزایش شفافیت و پاسخگویی:

الف - شفافیت در عملکرد: دوربین‌ها می‌توانند به عنوان ابزاری برای افزایش شفافیت در عملکرد کارکنان عمل کنند. این شفافیت می‌تواند به کاهش فساد، سوءاستفاده و رفتارهای نادرست منجر شود.

ب - پاسخگویی به جامعه: وجود دوربین‌ها به کارکنان این احساس را می‌دهد که تحت نظارت هستند و این می‌تواند به افزایش حس مسئولیت و پاسخگویی آن‌ها در قبال خدمات ارائه شده به جامعه منجر شود.

۲. کاهش انحرافات اجتماعی

الف - پیشگیری از رفتارهای نادرست: ضبط صدا و تصویر می‌تواند به عنوان یک عامل بازدارنده برای رفتارهای نادرست و غیرقانونی عمل کند. کارکنان با آگاهی از اینکه رفتارهای آن‌ها ضبط می‌شود، احتمالاً کمتر به سمت انحرافات اجتماعی سوق داده می‌شوند.

ب - کاهش تنش‌ها: در محیط‌های کاری مانند کلانتری‌ها، دادسراها و دادگاهها که تنش‌های اجتماعی وجود دارد، دوربین‌ها می‌توانند به کاهش درگیری‌ها و سوءتفاهم‌ها کمک کنند. ضبط وقایع می‌تواند در حل و فصل اختلافات و تنش‌ها مؤثر باشد.

۳. تقویت اعتماد عمومی:

الف - افزایش اعتماد به نهادها: با استفاده از دوربین‌ها، جامعه به این باور می‌رسد که نهادهای عمومی و خدماتی به شفافیت و عدالت اهمیت می‌دهند. این امر می‌تواند به تقویت اعتماد عمومی به این نهادها کمک کند.

ب - حفاظت از حقوق افراد: در مواقعی که حقوق افراد نقض می‌شود، وجود تصاویر و صداها می‌تواند به عنوان مدرکی برای دفاع از حقوق شهروندان عمل کند و از سوءاستفاده‌های احتمالی جلوگیری کند.

۴. تأثیر بر فرهنگ سازمانی:

الف - تغییر در فرهنگ کار: استفاده از دوربین‌ها می‌تواند به تغییر فرهنگ سازمانی منجر شود. کارکنان با آگاهی از نظارت، به سمت رفتارهای حرفه‌ای‌تر و اخلاقی‌تر سوق داده می‌شوند.

ب - تشویق به یادگیری و بهبود: وجود دوربین‌ها می‌تواند به عنوان ابزاری برای آموزش و بهبود عملکرد کارکنان عمل کند. با بررسی ضبط‌ها، می‌توان نقاط قوت و ضعف را شناسایی و به بهبود فرآیندها کمک کرد.

۵. چالش‌ها و ملاحظات اجتماعی این پیشنهاد:

الف - نگرانی‌های حریم خصوصی: یکی از چالش‌های اصلی استفاده از دوربین‌ها، نگرانی‌های مربوط به حریم خصوصی کارکنان و افراد تحت نظارت است. باید تعادل مناسبی بین نظارت و حفظ حقوق فردی برقرار شود.

ب - اعتماد به فناوری: در برخی موارد، اعتماد به فناوری و صحت ضبط‌ها ممکن است مورد تردید قرار

گیرد. بنابراین، آموزش و آگاهی‌رسانی در مورد نحوه استفاده و مدیریت این فناوری‌ها ضروری است.

ج) چالش «اعتماد عمومی» و «شکاف اجتماعی»: این قانون: هدف این طرح، ایجاد اعتماد متقابل میان مردم و نهادهای قضایی است. ولی در جوامعی که به دلایل تاریخی و اجتماعی، شکاف اعتماد میان مردم و نهادهای قدرت وجود دارد، صرفاً استفاده از دوربین ممکن است این شکاف را پر نکند. مردم باید باور کنند که فیلم‌های ضبط‌شده، به طور عادلانه و بی‌طرفانه مورد بررسی قرار می‌گیرند و به نفع هر دو طرف (مردم و ضابطین) استفاده می‌شوند. اگر مردم احساس کنند که این ابزار تنها برای مستندسازی تخلفات آن‌ها به کار می‌رود و نه برای پاسخگو کردن خود ضابطین، این طرح با شکست مواجه خواهد شد.

د - چالش «حریم خصوصی» در برابر «شفافیت» قانون: استفاده از دوربین با هدف افزایش شفافیت و پاسخگویی است. اما در فرهنگ ایرانی، مفهوم حریم خصوصی و شخصی بودن زندگی روزمره بسیار پررنگ است.

ضبط مداوم صدا و تصویر افراد توسط ضابطین، می‌تواند به عنوان نقض حریم شخصی تلقی شود و مقاومت فرهنگی را در پی داشته باشد. مردم ممکن است احساس کنند که در حال نظارت دائمی قرار دارند و این امر به کاهش اعتماد عمومی به نهادهای قضایی منجر شود.

ب) چالش «قدرت و اقتدار» و «نظارت» قانون: دوربین‌ها ابزاری برای نظارت بر عملکرد ضابطین و کاهش تخلفات هستند ولی در یک جامعه با فرهنگ سلسله‌مراتبی، استفاده از دوربین می‌تواند به عنوان خدشه‌دار شدن اقتدار و قدرت ضابطین تلقی شود. ضابطین ممکن است احساس کنند که به آن‌ها بی‌اعتماد است و همین امر می‌تواند به مقاومت درون‌سازمانی یا عدم همکاری کامل با این طرح منجر شود. برای غلبه بر این چالش، باید فرهنگ سازمانی را تغییر داد و این دوربین‌ها را نه ابزار تنبیه، بلکه ابزار حفاظت از ضابطین در برابر اتهامات ناروا معرفی کرد.

نتیجه‌گیری: استفاده از دوربین‌های با قابلیت ضبط صدا و تصویر در تمام طول مدت زمان خدمت روزانه می‌تواند به افزایش شفافیت، پاسخگویی و اعتماد عمومی کمک کند و به کاهش انحرافات اجتماعی منجر شود. با این حال، لازم است که ملاحظات مربوط به حریم خصوصی و اعتماد به فناوری نیز در نظر گرفته شود. با ایجاد یک چارچوب قانونی و اخلاقی مناسب، می‌توان به بهره‌وری بیشتر از این فناوری در راستای بهبود خدمات اجتماعی و کاهش انحرافات اجتماعی دست یافت. برای تضمین موفقیت این طرح، اقدامات زیر باید در نظر گرفته شود:

الف - آموزش و تبیین فرهنگی: نه تنها باید به ضابطین آموزش داده شود که چگونه از دوربین استفاده کنند، بلکه باید فرهنگ پاسخگویی و شفافیت را در آن‌ها تقویت کرد. همچنین، از طریق رسانه‌ها و کمپین‌های عمومی، به مردم توضیح داده شود که هدف از این دوربین‌ها، حفظ حقوق آن‌ها و افزایش امنیت است، نه نقض حریم خصوصی.

ب - تدوین پروتکل‌های دقیق: برای رفع نگرانی‌های مربوط به حریم خصوصی، باید پروتکل‌های بسیار دقیقی برای زمان روشن شدن دوربین، نحوه نگهداری و دسترسی به فیلم‌ها تدوین شود. این پروتکل‌ها باید به اطلاع عموم رسانده شوند تا حس اعتماد شکل گیرد.

ج - شفافیت در عملکرد: باید سازوکاری برای نظارت مستقل بر عملکرد سیستم دوربین‌ها ایجاد شود. نتایج حاصل از استفاده از این دوربین‌ها (مانند کاهش شکایت‌ها یا حل سریع‌تر اختلافات) باید به صورت دوره‌ای به اطلاع عموم برسد تا مردم، کارایی این ابزار را در عمل مشاهده کنند.

۸. بازگرداندن حق اعتراض برای سازمان‌های مردم‌نهاد

در برخی نظام‌های حقوقی، سازمان‌های مردم‌نهاد به دلیل ماهیت حمایتی و نظارتی خود، در مواردی از حق اعتراض نسبت به احکام یا اقدامات قضایی، به ویژه در حوزه محیط زیست، حقوق کودکان، و حقوق بشر، برخوردارند. حق اعتراض سازمان‌های مردم‌نهاد به آرای کیفری در نسخه اولیه قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ وجود داشت ولی متأسفانه حذف شد. بازگرداندن این حق به سازمان‌های مردم‌نهاد، می‌تواند به ارتقای نظارت عمومی و تضمین رعایت حقوق شهروندان کمک کند.

پیشنهاد: حق اعتراض یا درخواست بازنگری در پرونده‌ها، برای سازمان‌های مردم‌نهاد که به صورت قانونی ثبت شده‌اند و در حوزه قضایی مربوطه فعالیت می‌کنند، بازگردانده شود، به خصوص در مواردی که مصالح عمومی و حقوق گروهی از افراد جامعه مورد خدشه قرار گرفته باشد. این امر با اصلاح ماده ۶۶ قانون امکان پذیر است.

پیوستار اجتماعی و فرهنگی بازگرداندن حق اعتراض برای سازمان‌های مردم‌نهاد

بازگرداندن حق اعتراض برای سازمان‌های مردم‌نهاد می‌تواند به نتایج مهم و سراسر فایده‌ذیل بیانجامد:

الف - افزایش مشارکت اجتماعی: با بازگرداندن حق اعتراض، سمن‌ها می‌توانند به عنوان نمایندگان جامعه، صدای مردم را در فرآیندهای قضایی به گوش مسئولان برسانند و این امر به افزایش مشارکت اجتماعی و مدنی کمک می‌کند.

ب- **تقویت اعتماد عمومی:** با وجود سازمان‌های مردم‌نهاد که به عنوان ناظران مستقل عمل می‌کنند، اعتماد عمومی به نظام قضایی و دولتی افزایش می‌یابد. این اعتماد می‌تواند به تقویت همبستگی اجتماعی و کاهش تنش‌های اجتماعی منجر شود.

ج - **حفظ حقوق اقلیت‌ها:** حق اعتراض به سازمان‌های مردم‌نهاد این امکان را می‌دهد که به دفاع از حقوق اقلیت‌ها و گروه‌های آسیب‌پذیر بپردازند و از این طریق، عدالت اجتماعی را تقویت کنند.

۳- پیشنهادات عملی برای بازگرداندن حق اعتراض

الف - **اصلاح ماده ۶۶ قانون آیین دادرسی کیفری:** برای بازگرداندن حق اعتراض به سازمان‌های مردم‌نهاد، لازم است ماده ۶۶ قانون اصلاح شود تا به طور صریح حق اعتراض را برای سمن‌ها در موارد مرتبط با حقوق عمومی و اجتماعی به رسمیت بشناسد.

ب - **تدوین دستورالعمل‌های اجرایی:** تدوین دستورالعمل‌های اجرایی برای نحوه فعالیت سازمان‌های مردم‌نهاد در زمینه حق اعتراض و مشخص کردن فرآیندهای قانونی لازم.

ج - **آموزش و توانمندسازی سمن‌ها:** برگزاری کارگاه‌ها و دوره‌های آموزشی برای سازمان‌های مردم‌نهاد به منظور آشنایی با حقوق قانونی خود و نحوه استفاده از حق اعتراض.

نتیجه‌گیری:

بازگرداندن حق اعتراض به سازمان‌های مردم‌نهاد نه تنها به تقویت نظارت اجتماعی و ارتقای حقوق بشر کمک می‌کند، بلکه به افزایش اعتماد عمومی و مشارکت اجتماعی نیز می‌انجامد. با اصلاح قوانین و ایجاد بسترهای لازم، می‌توان به تحقق یک نظام قضایی عادلانه و پاسخگو دست یافت که در آن حقوق تمامی شهروندان و گروه‌های اجتماعی محترم شمرده شود.

۹. ورود هیأت منصفه و اصلاح شیوه انتخاب آن

هیأت منصفه، به عنوان یکی از ارکان دادرسی عادلانه، به ویژه در برخی جرایم خاص، می‌تواند به افزایش مشارکت مردمی در فرایند قضاوت و تضمین صدور احکام عادلانه کمک کند. اما شیوه انتخاب هیأت منصفه، و همچنین موارد ورود آن، نیاز به اصلاح و شفاف‌سازی دارد تا از هرگونه تبعیض یا سوءاستفاده جلوگیری شود.

پیشنهاد: فعالیت هیأت منصفه به سایر جرایم علاوه بر جرایم سیاسی و مطبوعاتی تسری یابد و نحوه انتخاب آن نیز در قانون آیین دادرسی کیفری آورده شود که البته لازم به ذکر است که شیوه انتخاب فعلی هیأت منصفه مطابق قانون مطبوعات بیشتر شبیه انتصاب است تا انتخاب. بهتر است فرایند انتخاب غیر گزینشی و به صورت رندمی باشد.

*** پیوستار فرهنگی و اجتماعی ورود هیأت منصفه و اصلاح شیوه انتخاب آن ***

مقدمه: هیأت منصفه به عنوان یکی از ارکان دادرسی عادلانه، نقش مهمی در تضمین حقوق شهروندان و افزایش مشارکت مردمی در فرایند قضاوت دارد. این نهاد، به ویژه در جرایم خاص، می‌تواند به بهبود کیفیت تصمیم‌گیری‌های قضایی و جلوگیری از تبعیض و سوءاستفاده کمک کند. با این حال، شیوه انتخاب هیأت منصفه و دامنه فعالیت آن نیازمند اصلاح و شفاف‌سازی است.

۱. اهمیت هیأت منصفه در نظام قضایی

الف - **تضمین دادرسی عادلانه:** هیأت منصفه به عنوان نمایندگان جامعه، می‌توانند به قضاوت‌های قضات کمک کنند و از این طریق، عدالت را در فرآیند دادرسی تضمین نمایند.

ب - **افزایش شفافیت:** ورود هیأت منصفه به فرایند قضاوت می‌تواند به افزایش شفافیت در احکام قضایی کمک کند و اعتماد عمومی به نظام قضایی را تقویت نماید.

ج - مشارکت اجتماعی: هیأت منصفه به شهروندان این امکان را می‌دهد که در فرآیند قضاوت مشارکت داشته باشند و صدای خود را در تصمیم‌گیری‌های قضایی به گوش مسئولان برسانند.

۲. چالش‌ها و نیاز به اصلاح در شیوه انتخاب هیأت منصفه

الف - شیوه انتخاب فعلی: شیوه انتخاب هیأت منصفه در حال حاضر بیشتر شبیه به انتصاب است تا انتخاب واقعی. این موضوع می‌تواند منجر به تبعیض و عدم نمایندگی صحیح از جامعه شود.

ب - عدم شفافیت: فرآیند انتخاب هیأت منصفه در بسیاری از موارد شفاف نیست و این امر می‌تواند به سوءاستفاده‌های احتمالی و عدم اعتماد عمومی منجر شود.

ج - دامنه فعالیت محدود: محدود بودن ورود هیأت منصفه به جرایم سیاسی و مطبوعاتی، باعث کاهش تأثیر آن در سایر جرایم و مسائل اجتماعی می‌شود.

۳. پیشنهادات برای اصلاح شیوه انتخاب هیأت منصفه

الف - گسترش دامنه فعالیت: پیشنهاد می‌شود که فعالیت هیأت منصفه به سایر جرایم نیز تسری یابد تا از این طریق، عدالت و شفافیت در تمامی حوزه‌های قضایی افزایش یابد.

ب - شیوه انتخاب رندمی: به جای شیوه‌های انتصابی، فرآیند انتخاب هیأت منصفه باید به صورت غیرگزینشی و رندمی انجام شود. این امر می‌تواند به نمایندگی بهتر از جامعه و کاهش تبعیض کمک کند.

ج - شفاف‌سازی فرآیند انتخاب: لازم است که فرآیند انتخاب هیأت منصفه در قانون آیین دادرسی کیفری به صورت شفاف و دقیق توضیح داده شود تا از هرگونه سوءتفاهم و تبعیض جلوگیری شود.

۴. تأثیرات فرهنگی و اجتماعی اصلاح هیأت منصفه

الف - افزایش اعتماد عمومی: با اصلاح شیوه انتخاب هیأت منصفه و گسترش دامنه فعالیت آن، اعتماد عمومی به نظام قضایی افزایش می‌یابد و مردم احساس می‌کنند که در فرآیند قضاوت مشارکت دارند.

ب - تقویت فرهنگ دادرسی عادلانه: ورود هیأت منصفه به سایر جرایم می‌تواند به ترویج فرهنگ دادرسی عادلانه و احترام به حقوق بشر در جامعه کمک کند.

ج - تشویق به مشارکت مدنی: اصلاح شیوه انتخاب هیأت منصفه می‌تواند به تشویق شهروندان به مشارکت در فرآیندهای قضایی و اجتماعی منجر شود و این امر به تقویت دموکراسی و حقوق شهروندی کمک کند.

نتیجه‌گیری:

اصلاح شیوه انتخاب هیأت منصفه و گسترش دامنه فعالیت آن به سایر جرایم، می‌تواند به بهبود کیفیت دادرسی و افزایش مشارکت مردمی در فرآیند قضاوت کمک کند. با ایجاد بسترهای قانونی و فرهنگی مناسب، می‌توان به تحقق یک نظام قضایی عادلانه و پاسخگو دست یافت که در آن حقوق تمامی شهروندان محترم شمرده شود.

۱۰. حذف اختیار صدور قرار تامین از دادستان (ماده ۹۲)

چون دادستان خود طرف تعقیب کیفری است برای رعایت دادرسی منصفانه نباید این مقام حق ایجاد محدودیت و بازداشت برای طرف دیگر یعنی متهم را داشته باشد.

پیشنهاد: این اختیار برای دادستان صراحتاً از ماده حذف شود.

****پوستار فرهنگی و اجتماعی استقلال دادیار تحقیق از دادستان (ماده ۹۲)****

مقدمه: استقلال دادیار تحقیق از دادستان، به عنوان یکی از اصول اساسی در نظام‌های حقوقی دموکراتیک، نقش مهمی در تضمین عدالت و رعایت حقوق شهروندان ایفا می‌کند. دادیار تحقیق، به عنوان نهاد تحقیق‌کننده، باید از هرگونه فشار یا تأثیرات ناخواسته خارج از فرآیند قضایی مصون بماند تا بتواند به طور مستقل و بی‌طرفانه به وظایف خود عمل کند. در این راستا، اصلاح مواد ۹۲ و ۹۳ قانون آیین دادرسی کیفری به منظور صراحت در مورد استقلال و اختیارات دادیار تحقیق، ضروری به نظر می‌رسد.

۱. اهمیت استقلال دادیار تحقیق

الف - تضمین دادرسی عادلانه: استقلال دادیار تحقیق به معنای آن است که وی می‌تواند بدون تأثیرپذیری از دادستان یا دیگر نهادها، به بررسی پرونده‌ها بپردازد. این استقلال، به افزایش کیفیت تحقیقات و صدور احکام عادلانه کمک می‌کند.

ب - کاهش فساد و سوءاستفاده: با فراهم‌سازی بستر استقلال برای دادیار تحقیق، احتمال فساد و سوءاستفاده در فرآیند تحقیق کاهش می‌یابد. این امر باعث افزایش اعتماد عمومی به نظام قضایی می‌شود.

ج - حفاظت از حقوق متهم: استقلال دادیار تحقیق به او این امکان را می‌دهد که به حقوق متهمان احترام بگذارد و در فرآیند تحقیق به عدالت پایبند باشد.

۲. چالش‌ها و نیاز به اصلاح

الف - وابستگی به دادستان: در حال حاضر، دادیار تحقیق به لحاظ ساختاری و عملکردی تحت نظارت دادستان قرار دارد، که این وابستگی می‌تواند به استقلال وی لطمه بزند و بر فرآیند تحقیق تأثیر منفی بگذارد.

ب - عدم شفافیت در اختیارات: نبود صراحت در مورد استقلال و اختیارات دادیار تحقیق در مواد قانونی، می‌تواند به سوءتفاهم‌ها و تفسیرهای نادرست منجر شود.

۳. پیشنهادات برای اصلاح

الف - اصلاح ماده ۹۲ یا ۹۳: پیشنهاد می‌شود که در این مواد، صراحتاً قید شود که دادیار تحقیق دارای همان استقلال و اختیارات بازپرس است. این امر می‌تواند به تقویت استقلال دادیار تحقیق کمک کند و از هرگونه فشار خارجی جلوگیری نماید.

ب - تدوین دستورالعمل‌های اجرایی: لازم است که دستورالعمل‌های اجرایی برای نحوه عملکرد دادیار تحقیق و تفکیک وظایف او از دادستان تدوین شود تا از هرگونه ابهام جلوگیری شود.

۴. تأثیرات فرهنگی و اجتماعی اصلاح استقلال دادیار تحقیق

الف - افزایش اعتماد عمومی: با ایجاد استقلال برای دادیار تحقیق، اعتماد عمومی به نظام قضایی افزایش می‌یابد. شهروندان احساس خواهند کرد که فرآیندهای قضایی به صورت عادلانه و بدون تأثیرات ناخواسته انجام می‌شود.

ب - ترویج فرهنگ عدالت: استقلال دادیار تحقیق می‌تواند به ترویج فرهنگ عدالت و احترام به حقوق بشر در جامعه کمک کند. این امر به نهادینه شدن اصول دموکراتیک و حقوق شهروندی منجر خواهد شد.

ج - تشویق به مشارکت مدنی: با افزایش استقلال دادیار تحقیق، شهروندان ممکن است بیشتر به مشارکت در فرآیندهای قضایی و اجتماعی تشویق شوند و این امر به تقویت دموکراسی و نهادهای مدنی کمک خواهد کرد.

نتیجه‌گیری:

استقلال دادیار تحقیق از دادستان نه تنها به بهبود کیفیت تحقیقات و صدور احکام عادلانه کمک می‌کند، بلکه به افزایش اعتماد عمومی و ترویج فرهنگ عدالت در جامعه نیز منجر خواهد شد. با اصلاح مواد قانونی و ایجاد بسترهای لازم، می‌توان به تحقق یک نظام قضایی عادلانه و پاسخگو دست یافت که در آن حقوق تمامی شهروندان محترم شمرده شود.

۱۱. استقلال دادیار تحقیق از دادستان (ماده ۹۲)

اگر چه عنوان و سمت دادیار تحقیق، دادیار است ولی ماهیتاً کار بازپرس را انجام می‌دهد لذا مطابق اصل تفکیک تعقیب از تحقیق می‌بایست از دادستان استقلال داشته باشد.

پیشنهاد: در ماده ۹۲ یا ۹۳ صراحتاً قید شود که دادیار تحقیق دارای همان استقلال و اختیارات بازپرس است.

**** پیوستار فرهنگی و اجتماعی استقلال دادیار تحقیق از دادستان (ماده ۹۲) ****

مقدمه: استقلال دادیار تحقیق از دادستان، به عنوان یکی از اصول اساسی در نظام‌های حقوقی دموکراتیک، نقش مهمی در تضمین عدالت و رعایت حقوق شهروندان ایفا می‌کند. دادیار تحقیق، به عنوان نهاد تحقیق‌کننده، باید از هرگونه فشار یا تأثیرات ناخواسته خارج از فرآیند قضایی مصون بماند تا بتواند به طور مستقل و بی‌طرفانه به وظایف خود عمل کند. در این راستا، اصلاح مواد ۹۲ و ۹۳ قانون آیین دادرسی کیفری به منظور صراحت در مورد استقلال و اختیارات دادیار تحقیق، ضروری به نظر می‌رسد.

۱. اهمیت استقلال دادیار تحقیق

الف - تضمین دادرسی عادلانه: استقلال دادیار تحقیق به معنای آن است که وی می‌تواند بدون تأثیرپذیری از دادستان یا دیگر نهادها، به بررسی پرونده‌ها بپردازد. این استقلال، به افزایش کیفیت تحقیقات و صدور احکام عادلانه کمک می‌کند.

ب - کاهش فساد و سوءاستفاده: با فراهم‌سازی بستر استقلال برای دادیار تحقیق، احتمال فساد و سوءاستفاده در فرآیند تحقیق کاهش می‌یابد. این امر باعث افزایش اعتماد عمومی به نظام قضایی می‌شود.

ج - حفاظت از حقوق متهم: استقلال دادیار تحقیق به او این امکان را می‌دهد که به حقوق متهمان احترام بگذارد و در فرآیند تحقیق به عدالت پایبند باشد.

۲- چالش‌ها و نیاز به اصلاح

الف - وابستگی به دادستان: در حال حاضر، دادیار تحقیق به لحاظ ساختاری و عملکردی تحت نظارت دادستان قرار دارد، که این وابستگی می‌تواند به استقلال وی لطمه بزند و بر فرآیند تحقیق تأثیر منفی بگذارد.

ب - عدم شفافیت در اختیارات: نبود صراحت در مورد استقلال و اختیارات دادیار تحقیق در مواد قانونی، می‌تواند به سوءتفاهم‌ها و تفسیرهای نادرست منجر شود.

۳. پیشنهادات برای اصلاح

الف - اصلاح ماده ۹۲ یا ۹۳: پیشنهاد می‌شود که در این مواد، صراحتاً قید شود که دادیار تحقیق دارای همان استقلال و اختیارات بازپرس است. این امر می‌تواند به تقویت استقلال دادیار تحقیق کمک کند و از هرگونه فشار خارجی جلوگیری نماید.

ب - تدوین دستورالعمل‌های اجرایی: لازم است که دستورالعمل‌های اجرایی برای نحوه عملکرد دادیار تحقیق و تفکیک وظایف او از دادستان تدوین شود تا از هرگونه ابهام جلوگیری شود.

۴. تأثیرات فرهنگی و اجتماعی اصلاح استقلال دادیار تحقیق

الف - افزایش اعتماد عمومی: با ایجاد استقلال برای دادیار تحقیق، اعتماد عمومی به نظام قضایی افزایش می‌یابد. شهروندان احساس خواهند کرد که فرآیندهای قضایی به صورت عادلانه و بدون تأثیرات ناخواسته انجام می‌شود.

ب - ترویج فرهنگ عدالت: استقلال دادیار تحقیق می‌تواند به ترویج فرهنگ عدالت و احترام به حقوق بشر در جامعه کمک کند. این امر به نهادینه شدن اصول دموکراتیک و حقوق شهروندی منجر خواهد شد.

ج - تشویق به مشارکت مدنی: با افزایش استقلال دادیار تحقیق، شهروندان ممکن است بیشتر به مشارکت در فرآیندهای قضایی و اجتماعی تشویق شوند و این امر به تقویت دموکراسی و نهادهای مدنی کمک خواهد کرد.

نتیجه‌گیری: استقلال دادیار تحقیق از دادستان نه تنها به بهبود کیفیت تحقیقات و صدور احکام عادلانه کمک می‌کند، بلکه به افزایش اعتماد عمومی و ترویج فرهنگ عدالت در جامعه نیز منجر خواهد شد. با اصلاح مواد قانونی و ایجاد بسترهای لازم، می‌توان به تحقق یک نظام قضایی عادلانه و پاسخگو دست یافت که در آن حقوق تمامی شهروندان محترم شمرده شود. استقلال دادیار تحقیق از دادستان، یک گام مهم برای نزدیک شدن به اصول دادرسی منصفانه است.

۱۲. رفع ابهام ارجاع به کارشناس در ماده ۱۶۵

ماده ۱۶۵ قانون آیین دادرسی کیفری به ارجاع پرونده به کارشناس می‌پردازد. در برخی موارد، ممکن است ابهاماتی در خصوص چگونگی انتخاب کارشناس، تعیین حدود اختیارات او، و نحوه ارائه نظر کارشناسی وجود داشته باشد. رفع این ابهامات، به افزایش دقت و اعتبار نظرات کارشناسی کمک می‌کند. پیشنهاد: در ماده ۱۶۵، با ارائه جزئیات بیشتر، ابهامات مربوط به چگونگی ارجاع پرونده به کارشناس، از جمله نحوه انتخاب کارشناس (از لیست کارشناسان رسمی یا خارج از آن)، تعیین دقیق موضوعات ارجاعی، و الزامات مربوط به نگارش گزارش کارشناسی، رفع گردد. همچنین تعداد دفعات ارجاع امر به کارشناسی در امور کیفری نیز باید صراحتاً قید شود.

*** پیوست اجتماعی-فرهنگی رفع ابهام ارجاع به کارشناس در ماده ۱۶۵ قانون آیین

دادرسی کیفری***

۱. مقدمه: قانون و فرهنگ به عنوان ابزارهای نظم‌بخشی: قوانین، به مثابه یک نهاد اجتماعی-فرهنگی، نه تنها روابط حقوقی را تنظیم می‌کنند، بلکه باورها و انتظارات جامعه را نیز شکل می‌دهند. از منظر جامعه‌شناسی نهادها، کارآمدی یک نهاد (در اینجا نهاد کارشناسی قضایی) به میزان هماهنگی آن با فرهنگ عامه و انتظارات مردم بستگی دارد. پیشنهاد رفع ابهام از ماده ۱۶۵ قانون آیین دادرسی کیفری، فراتر از یک تغییر فنی است؛ این اقدام با مفاهیمی چون اعتبار و اعتماد به کارشناس، عدالت در نگاه مردم و روابط قدرت سروکار دارد که ریشه‌های عمیقی در فرهنگ عامه دارند. رفع ابهام از ماده ۱۶۵ و تدوین جزئیات بیشتر برای فرایند کارشناسی، یک گام مهم به سوی عدالت فرآیندی و دقت بیشتر در رسیدگی‌های قضایی است. اما این اصلاحات زمانی به صورت کامل محقق می‌شود که با فرهنگ جامعه و فرهنگ قضایی همخوانی داشته باشد.

۲. تحلیل جامعه‌شناختی چالش‌ها و فرصت‌ها: الف) چالش اعتبار و فرهنگ رابطه: قانون به دنبال افزایش دقت و اعتبار نظرات کارشناسی از طریق تدوین پروتکل‌های مشخص است. اما در جامعه ایران به دلیل تجربه‌های تاریخی، ممکن است باور به فرهنگ رابطه و واسطه‌گری در امور قضایی وجود داشته باشد. مردم گاهی گمان می‌کنند که انتخاب کارشناس یا نتیجه نظر او، تحت تأثیر روابط شخصی، فشارها یا ملاحظات غیرفنی قرار می‌گیرد. اگر قانون نتواند با ایجاد شفافیت، این باور عمومی را اصلاح کند، حتی دقیق‌ترین مقررات هم بی‌تأثیر خواهند بود. رفع ابهام از ماده ۱۶۵ یک فرصت برای مقابله با این باور و جایگزینی آن با فرهنگ شایسته‌سالاری و شفافیت است. ب) چالش «تخصص» و «اقتدار»: این پیشنهاد، بر تخصص‌گرایی و بی‌طرفی کارشناس تأکید دارد. اما در فرهنگ قضایی، گاهی اقتدار و رأی قاضی بر هر چیز دیگری ارجحیت دارد. در برخی موارد، نظر کارشناس به عنوان یک کمک یا نظر مشورتی تلقی می‌شود، نه یک مستند فنی و تخصصی. برای موفقیت این طرح، باید با آموزش‌های درون‌سازمانی به قضات و دادیاران، اهمیت پذیرش بی‌طرفانه نظرات کارشناسی و جایگاه آن در فرایند دادرسی را گوشزد کرد. ج) چالش «شفافیت» و حریم خصوصی: پیشنهاد افزایش شفافیت در روند کارشناسی و تعیین حدود اختیارات آن، یک اصل حقوقی می‌باشد و اگرچه شفافیت یک اصل مهم در دادرسی است، اما در فرهنگ عامه، حریم خصوصی افراد اهمیت بالایی دارد. مردم ممکن است نگران باشند که جزئیات مربوط به پرونده‌هایشان، به ویژه اگر به موضوعات حساسی مربوط باشد، از طریق کارشناسان فاش شود. در نتیجه، برای اجرای موفق این طرح، باید مقرراتی برای حفاظت از اطلاعات و رعایت حریم خصوصی در طول فرایند کارشناسی تدوین و به صورت شفاف به مردم اطلاع‌رسانی شود.

۳. راهکارهای جامعه‌شناختی-فرهنگی

برای تضمین موفقیت این اصلاحات، اقدامات زیر باید در نظر گرفته شود:

الف - آگاهی بخشی عمومی: از طریق رسانه‌ها، به مردم آموزش داده شود که فرآیند انتخاب کارشناس و نظارت بر عملکرد او شفاف است. این کار به افزایش اعتماد عمومی به نظام کارشناسی کمک می‌کند.

ب - تدوین پروتکل‌های اخلاقی و رفتاری: برای کارشناسان، پروتکل‌های دقیقی در زمینه اخلاق حرفه‌ای، محرمانه بودن اطلاعات و بی‌طرفی تدوین شود و رعایت آن الزامی گردد.

ج - نظارت مستقل بر کارشناسان: با ایجاد سازوکاری مستقل برای نظارت بر عملکرد کارشناسان، مردم مطمئن شوند که نظرات کارشناسی تنها بر اساس علم و تخصص است و از هرگونه فشار یا ملاحظات جانبی دور است.

۱۳. اصلاح ماده ۲۴۲ در خصوص نقش دادستان در قرار تأمین

توضیح: ماده ۲۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری به قرارهای تأمین کیفری می‌پردازد. در این ماده، نقش دادستان در صدور یا عدم صدور قرار تأمین، و همچنین نحوه رسیدگی به اعتراض نسبت به این قرارها، نیاز به شفاف‌سازی بیشتری دارد، به ویژه در ارتباط با استقلال دادیار تحقیق.

پیشنهاد: این ماده بازنویسی شود و در یک قسمت بیان شود که فک تشدید و تخفیف قرار تأمین چگونه است.

****پيوست تحليلی فرهنگی-اجتماعی: تحليل جامعه‌شناختی قرار تأمین و نقش دادستان****

۱. **مقدمه:** قانون و نهادهای قضایی در نگاه جامعه‌شناسی: قوانین و نهادهای حقوقی، تنها مجموعه‌ای از مقررات رسمی نیستند؛ بلکه به مثابه یک نهاد اجتماعی-فرهنگی، با باورها، هنجارها و روابط قدرت در جامعه پیوند دارند. از منظر جامعه‌شناسی نهادها، یک نهاد زمانی کارآمد و مشروع شناخته می‌شود که با انتظارات و باورهای عمومی جامعه (فرهنگ عامه) همخوانی داشته باشد. پیشنهاد اصلاح ماده ۲۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری، فراتر از یک تغییر حقوقی-فنی است؛ این اقدام با مفاهیمی چون عدالت در نگاه مردم، امنیت فردی و قدرت نهادهای قضایی سروکار دارد که ریشه‌هایی عمیق در فرهنگ عامه دارند.

۲. **تحليل جامعه‌شناختی چالش‌ها و فرصت‌ها: الف) چالش «قدرت» در برابر «آزادی»** از نگاه فرهنگ عامه از منظر ساختار حقوقی قانون به دنبال شفاف‌سازی نقش دادستان در صدور قرار تأمین و حق اعتراض به آن است تا حقوق متهم تضمین شود. در فرهنگ عامه و در نگاه عمومی، قرار تأمین (مانند قرار بازداشت موقت) نمادی از اقتدار نهاد قضایی برای تأمین نظم و امنیت است. مردم، به ویژه در پرونده‌های حساس، انتظار دارند که نهاد قضایی با قاطعیت عمل کند. از سوی دیگر، هرگونه محدودیت در آزادی فردی، به خصوص برای متهم، با نگرانی‌های مربوط به حقوق شهروندی و دادرسی منصفانه همراه است. اصلاح ماده ۲۴۲ باید به گونه‌ای باشد که در عین حفظ اقتدار نظام قضایی، این پیام را به جامعه بدهد که حقوق افراد، حتی متهمین، محترم است.

ب) چالش «عدالت فرآیندی» در برابر عدالت نتیجه‌گرا: ساختار حقوقی: پیشنهاد بازنویسی ماده ۲۴۲ و شفاف‌سازی نحوه اعتراض و فک قرار تأمین، بر عدالت فرآیندی (Procedural Justice) تأکید دارد. یعنی مهم است که روند رسیدگی به پرونده، عادلانه و شفاف باشد. در فرهنگ عامه، گاهی عدالت نتیجه‌گرا (Substantive Justice) ارجحیت دارد؛ یعنی مردم بیشتر به نتیجه نهایی (مجرم بودن یا نبودن فرد) اهمیت می‌دهند تا به فرآیند رسیدگی. از دیدگاه آنان، اگر متهمی در نهایت مجرم شناخته شود، اشکالی ندارد که در مراحل اولیه با او سخت‌گیرانه برخورد شده باشد. برای موفقیت این اصلاحات، باید با آگاهی بخشی، به مردم نشان داد که یک فرآیند عادلانه، بهترین تضمین برای یک نتیجه عادلانه است.

ج) چالش «اعتماد» و فرهنگ بوروکراسی: از منظر ساختار حقوقی، هدف نهایی، افزایش اعتماد عمومی به کل سیستم قضایی است.



در جامعه و فرهنگ عامه، به دلیل تجربه‌های تاریخی، ممکن است بی‌اعتمادی به فرایندهای بوروکراتیک وجود داشته باشد. مردم ممکن است فرآیندهای پیچیده قضایی را به عنوان موانع دسترسی به عدالت تلقی کنند. شفاف‌سازی ماده ۲۴۲ و ساده‌سازی فرآیند اعتراض به قرار تأمین، یک فرصت برای مقابله با این بی‌اعتمادی است. اگر مردم ببینند که قوانین، به جای پیچیدگی، به دنبال شفاف‌سازی و تسهیل امور هستند، اعتماد عمومی افزایش خواهد یافت.

۳. راهکارهای جامعه‌شناختی-فرهنگی: برای تضمین موفقیت این اصلاحات، اقدامات زیر باید در نظر گرفته شود:

الف - آموزش عمومی: از طریق رسانه‌ها و کمپین‌های آگاهی‌بخش، مفهوم عدالت فرآیندی، حقوق متهم و نقش قرار تأمین در دادرسی به زبان ساده برای مردم تبیین شود. باید به مردم توضیح داده شود که این تغییر، به نفع آن‌ها و برای جلوگیری از بازداشت‌های غیرضروری است.

ب - آموزش درون‌سازمانی: به نهادهای قضایی آموزش داده شود که شفافیت در فرآیند صدور قرار تأمین، نه به معنای ضعف، بلکه به معنای قدرت و مشروعیت بیشتر سیستم است.

ج - شفاف‌سازی و انتشار آمار: با انتشار آمار مربوط به قرارهای صادر شده و نتایج اعتراض‌ها، به مردم نشان داده شود که این سیستم جدید، در عمل نیز به نفع عدالت است.

۴. نتیجه‌گیری: اصلاح ماده ۲۴۲ و شفاف‌سازی نقش دادستان در صدور قرار تأمین، یک گام مهم برای نزدیک شدن به اصول دادرسی منصفانه است. اما این تغییر، تنها زمانی به صورت کامل محقق می‌شود که با فرهنگ جامعه سازگار شود و موانع فرهنگی آن برطرف گردد. به عبارت دیگر، قوانین تنها زمانی در جامعه ریشه می‌دانند که با باورها و انتظارات مردم سازگار شوند و این پیوستگی را به بهترین نحو برقرار کنند.

۱۴. الزام دادستان به ارائه ادله به نفع متهم (اصلاح ماده ۲۸۲)

اصل براءت و حق دفاع، ایجاب می‌کند که دادستان نه تنها علیه متهم، بلکه در جهت اثبات بی‌گناهی او نیز تلاش کند. ماده ۲۸۲ قانون آیین دادرسی کیفری، به وظایف دادستان در صورت تکمیل تحقیقات و وجود ادله کافی برای اتهام اشاره دارد، اما الزامی صریح به ارائه ادله‌ای که به نفع متهم است، در آن دیده نمی‌شود. پیشنهاد: در ماده ۲۸۲، یا در ماده‌ای مستقل، دادستان مکلف شود که علاوه بر ادله له اتهام، ادله‌ای را که در جهت نفع متهم یا اثبات بی‌گناهی او به دست آمده است، نیز به صورت مستند و کامل در پرونده درج و به دادگاه ارائه نماید.

پیوست تحلیلی فرهنگی-اجتماعی: تحلیل جامعه‌شناختی نقش دادستان

۱. مقدمه: قانون، عدالت و آگاهی عمومی: قوانین و نهادهای حقوقی، نه تنها روابط حقوقی را تنظیم می‌کنند، بلکه باورها و انتظارات جامعه را نیز شکل می‌دهند. از منظر جامعه‌شناسی نهادها و نظریه عدالت فوکو، نهادهای قضایی به طور مداوم در حال بازتولید روابط قدرت و مفاهیم عدالت در جامعه هستند. پیشنهاد الزام دادستان به ارائه ادله به نفع متهم، فراتر از یک تغییر فنی است؛ این اقدام با مفاهیمی چون عدالت در نگاه مردم، قدرت دولت در برابر فرد و اعتماد به نهاد قضایی سروکار دارد که ریشه‌هایی عمیق در فرهنگ عامه دارند.

۲. تحلیل جامعه‌شناختی چالش‌ها و فرصت‌ها: الف) چالش «نقش متهم‌ساز» در برابر «نقش حقیقت‌جو» از نگاه فرهنگ عامه

قانون به دنبال تبدیل نقش دادستان از یک مدعی‌العموم صرف به یک حقیقت‌جو است. این تغییر به معنای آن است که دادستان باید هم ادله علیه متهم و هم ادله به نفع او را جمع‌آوری و ارائه کند. اما در نگاه عمومی، دادستان به عنوان نماد قاطعیت و ضد مجرم شناخته می‌شود. مردم انتظار دارند دادستان به سرعت و با قدرت، علیه متهم وارد عمل شود. این تلقی سنتی، ممکن است در تضاد با نقش جدید دادستان به عنوان یک حقیقت‌جو باشد. برای موفقیت این طرح، باید با آگاهی‌بخشی، به مردم نشان داد که نقش جدید دادستان، نه به معنای تضعیف او، بلکه به معنای تقویت عدالت و تضمین دادرسی منصفانه است.

ب) چالش قدرت انحصاری اطلاعات و حق دانستن: ساختار حقوقی: این پیشنهاد، به دنبال توزیع عادلانه اطلاعات و قدرت در پرونده است. با این تغییر، دادستان دیگر تنها منبع اطلاعاتی نیست و وکیل مدافع نیز می تواند بر اساس ادله ارائه شده به نفع متهم، به دفاع مؤثر بپردازد. از منظر نظریه اطلاعات و قدرت، در برخی فرهنگ‌ها، اطلاعات به عنوان یک منبع قدرت در دست نهادهای رسمی باقی می ماند. دسترسی انحصاری به اطلاعات و ادله، به نهاد قضایی قدرت بیشتری برای مدیریت پرونده می دهد. تغییر این رویه، نیازمند یک تحول فرهنگی عمیق است تا حق دانستن و شفافیت به عنوان اصول پذیرفته شده در تمام سطوح نهاد قضایی در نظر گرفته شوند.

ج) چالش «اعتماد» و فرهنگ نتیجه‌گرا: هدف نهایی، افزایش اعتماد عمومی به کل سیستم قضایی است. اما در فرهنگ عامه، گاهی عدالت نتیجه‌گرا (نتیجه نهایی) بر عدالت فرآیندی (روند رسیدگی) ارجحیت دارد. مردم ممکن است گمان کنند که اگر فردی مجرم است، مهم نیست که با چه روندی مجرمیت او اثبات شده است. برای موفقیت این طرح، باید به مردم نشان داد که یک روند عادلانه و شفاف، بهترین راه برای رسیدن به یک نتیجه عادلانه است و از محکومیت بی‌گناهان جلوگیری می کند.

۳. راهکارهای جامعه‌شناختی-فرهنگی

برای تضمین موفقیت این اصلاحات، اقدامات زیر باید در نظر گرفته شود:

* **آموزش عمومی و رسانه‌ای:** از طریق رسانه‌ها، کمپین‌های آگاهی‌بخش و برنامه‌های آموزشی، مفهوم اصل براءت و نقش حقیقت‌جویانه دادستان به زبان ساده برای مردم تبیین شود.

* **آموزش درون سازمانی:** به نهادهای قضایی و دادستان‌ها آموزش داده شود که این تغییر، نه به معنای ضعف، بلکه به معنای ارتقای حرفه‌ای‌گری و افزایش مسئولیت‌پذیری است.

* **شفاف‌سازی فرآیندها:** با تدوین پروتکل‌های مشخص برای ارائه ادله به نفع متهم و نظارت بر رعایت آن، مردم مطمئن می شوند که این تغییر صرفاً یک اقدام نمایشی نیست و در عمل نیز اجرا می شود.

۱۵. افزودن قرار عدم صلاحیت به مواد ۲۷۰ و ۴۲۷

توضیح: مواد ۲۷۰ و ۴۲۷ قانون آیین دادرسی کیفری به قرارهای قابل اعتراض در دادسرا و دادگاه می پردازد. اما در مواردی که مقام قضایی خود را صالح به رسیدگی نمی داند (قرار عدم صلاحیت)، این موضوع به طور صریح در این مواد، به عنوان یکی از قرارهای قابل صدور، ذکر نشده است.

پیشنهاد: در مواد ۲۷۰ و ۴۲۷ قانون آیین دادرسی کیفری، «قرار عدم صلاحیت» به عنوان یکی از قرارهای قابل اعتراض اضافه شود.

** پیوست تحلیلی فرهنگی-اجتماعی: تحلیل جامعه‌شناختی قرار عدم صلاحیت **

برای بررسی تحلیلی افزودن قرار عدم صلاحیت به مواد ۲۷۰ و ۴۲۷ قانون آیین دادرسی کیفری از منظر مکتب سیستم‌های اجتماعی، از همان چارچوب نظری تالکوت پارسونز و مفاهیم کلیدی آن استفاده می کنیم. در این تحلیل، افزودن این قرار را به عنوان یک تغییر ساختاری در درون خرده‌سیستم قضایی (Sub-system) می‌نگریم که هدف آن، بهبود کارکرد (Functional Improvement) و افزایش یکپارچگی (Integration) سیستم است.

مقدمه: تبیین موضوع از منظر سیستم‌های اجتماعی

در سیستم‌های اجتماعی، هر جزء یا قاعده، کارکردی مشخص برای حفظ کل سیستم دارد. افزودن قرار عدم صلاحیت به دو ماده ۲۷۰ (قرارهای قابل شکایت در دادسرا) و ۴۲۷ (قرارهای قابل فرجام) یک تغییر استراتژیک است که به دو هدف اصلی می پردازد:

۱. **مدیریت تنش و ابهام:** پیش از این تغییر، ابهام در خصوص قابلیت اعتراض به قرار عدم صلاحیت، نوعی تنش درونی (Internal Strain) در سیستم قضایی ایجاد می کرد. این تنش، باعث سردرگمی، اتلاف وقت و منابع، و در نهایت، کاهش کارایی سیستم می شد. افزودن این قرار، به نوعی پاسخ سیستم به این تنش است تا آن را به شکلی نهادینه و قابل مدیریت حل کند.



۲. افزایش سازگاری و کارآمدی: این تغییر، به سیستم امکان می‌دهد تا با سازگاری بیشتری به مشکلات مربوط به صلاحیت پاسخ دهد. با امکان اعتراض به قرار، سیستم می‌تواند به سرعت و در همان مراحل اولیه (دادسرا) یا در مراحل بالاتر (فرجام‌خواهی)، به رفع تناقضات و اختلافات بپردازد و از ورود پرونده‌های نامناسب به مراحل بعدی دادرسی جلوگیری کند.

این اقدام در چارچوب نظری پارسونز، به عنوان یک گام برای تقویت کارکرد یکپارچگی (Integration) و سازگاری (Adaptation) سیستم قضایی تحلیل می‌شود.

بررسی تحلیلی اجتماعی و فرهنگی

۱. تحلیل اجتماعی: رفع تضاد در نقش‌ها و بهبود کارایی سیستم

* نقش دادستان و بازپرس (ماده ۲۷۰): پیش از این، بازپرس یا دادستان می‌توانست با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به مرجع دیگری بفرستد، اما طرفین دعوی (متهم و شاکی) حق اعتراض مستقیم به این تصمیم را نداشتند. این امر، نوعی "عدم توازن قدرت" در سیستم ایجاد می‌کرد و ممکن بود به تصمیمات سلیقه‌ای و نامناسب منجر شود. با افزودن امکان اعتراض، سیستم به طرفین دعوی، ابزاری قانونی برای مدیریت تنش و کنترل تصمیمات قضایی می‌دهد. این امر به افزایش پاسخگویی (Accountability) سیستم قضایی کمک می‌کند که یک ارزش اجتماعی مهم در جوامع مدرن است.

* نقش دادگاه‌ها (ماده ۴۲۷): در فرآیند فرجام‌خواهی، دادگاه‌ها اکنون می‌توانند علاوه بر سایر جهات، قرار عدم صلاحیت را نیز مورد بررسی قرار دهند. این امر به دادگاه‌های عالی (مانند دیوان عالی کشور) اجازه می‌دهد تا به عنوان یک نهاد یکپارچه‌ساز عمل کرده و رویه‌های متناقض را در مراجع پایین‌تر اصلاح کنند. این اقدام، همسویی و هماهنگی (Coordination) را در درون سیستم قضایی افزایش می‌دهد و از صدور احکام و قرارهای متناقض در مراجع مختلف جلوگیری می‌کند.

* کاهش اتلاف منابع: از دیدگاه سیستمی، هرگونه اتلاف زمان، هزینه و نیروی انسانی، به عنوان یک نقص کارکردی (Dysfunction) تلقی می‌شود. با امکان اعتراض به قرار عدم صلاحیت، پرونده‌ها در همان مراحل اولیه به مسیر درست خود هدایت می‌شوند و از رفت‌وآمد بی‌بهره آن‌ها بین مراجع قضایی جلوگیری می‌شود. این امر، به طور مستقیم به افزایش کارایی (Efficiency) سیستم منجر می‌شود.

۲. تحلیل فرهنگی: حرکت به سمت عقلانیت حقوقی و دسترسی به عدالت

* فرهنگ دسترسی به عدالت: این تغییر، بازتابی از یک ارزش فرهنگی مهم در جامعه است: "حق اعتراض و دسترسی به عدالت". با افزودن این قرار، قانون‌گذار نشان می‌دهد که نه تنها تصمیمات نهایی (احکام)، بلکه تصمیمات میانی (قرارها) نیز باید مورد بازبینی قرار گیرند تا اطمینان حاصل شود که مسیر عدالت به درستی پیموده شده است. این امر، مشروعیت (Legitimacy) سیستم قضایی را در نگاه عموم افزایش می‌دهد.

* فرهنگ عقلانیت حقوقی: از منظر جامعه‌شناسی مانند ماکس وبر، جوامع مدرن به سمت "عقلانیت حقوقی" (Legal Rationality) حرکت می‌کنند. این رویکرد، بر شفافیت، قابل پیش‌بینی بودن، و بی‌طرفی در قواعد حقوقی تأکید دارد. افزودن قرار عدم صلاحیت، گامی در جهت افزایش شفافیت و عقلانیت فرآیند قضایی است، زیرا اکنون قواعد مربوط به صلاحیت و اعتراض به آن، به شکل صریح و روشن در قانون بیان شده‌اند.

پیوست فرهنگی-اجتماعی: الزامات و راهکارهای اجرایی

برای اینکه این تغییر قانونی به درستی در سیستم اجتماعی ادغام شود و به اهداف خود برسد، نیازمند یک پیوست فرهنگی-اجتماعی است. این پیوست باید به دنبال تثبیت و نهادینه کردن این تغییر در ساختار و فرهنگ قضایی باشد:

۱. پیوست فرهنگی (در سطح ارزش‌ها و هنجارها):

* **آموزش و ترویج:** باید به قضات، وکلا و دانشجویان حقوق آموزش داده شود که "حق اعتراض" به قرار عدم صلاحیت، یک اصل بنیادین برای "کارآمدی" و "عدالت" است. این امر، به درونی‌سازی (Internalization) این تغییر در فرهنگ حرفه‌ای کمک می‌کند.

* **تغییر در نگرش نسبت به قرارها:** باید این نگرش در میان فعالان حقوقی تقویت شود که قرارها، به ویژه قرارهایی که به صلاحیت مربوط می‌شوند، تنها تصمیمات فنی نیستند، بلکه پیامدهای اجتماعی مهمی دارند و باید با دقت صادر شوند.

۲. پیوست اجتماعی (در سطح نهادها و ساختارها):

* **تدوین رویه‌های یکپارچه:** دادگاه‌ها و مراجع عالی باید با تدوین رویه‌های شفاف و یکسان، نحوه اعتراض و رسیدگی به این قرارها را استانداردسازی کنند. این امر، به هماهنگی (Coordination) سیستم در سطح عملیاتی کمک می‌کند.

* **نظارت بر اجرا:** باید سازوکارهای نظارتی برای اطمینان از اینکه مراجع قضایی به حق اعتراض به این قرار احترام می‌گذارند، ایجاد شود. در صورت عدم رعایت، باید با متخلفان برخورد شود تا پاسخگویی در سیستم تقویت شود.

* **ارزیابی مستمر:** باید پیامدهای اجتماعی و کارکردی این تغییر به طور مستمر ارزیابی شود. برای مثال، می‌توان با جمع‌آوری آمار و داده‌ها، تأثیر این تغییر بر کاهش زمان دادرسی و تعداد پرونده‌های سرگردان را سنجید. این بازخورد (Feedback) به سیستم امکان می‌دهد تا خود را بهینه کند.

نتیجه‌گیری

افزودن قرار عدم صلاحیت به مواد ۲۷۰ و ۴۲۷ قانون آیین دادرسی کیفری، از منظر مکتب سیستم‌های اجتماعی، یک تغییر سازنده و کارکردی است. این تغییر، با مدیریت تنش‌ها، افزایش سازگاری و بهبود کارایی، به تقویت خرده‌سیستم قضایی کمک می‌کند. با این حال، موفقیت این تغییر تنها در گرو اصلاح قانونی نیست، بلکه نیازمند یک پیوست فرهنگی-اجتماعی است که با تغییر در نگرش‌ها، آموزش‌ها و رویه‌های عملی، این قاعده جدید را به طور کامل در بافتار اجتماعی و فرهنگی جامعه ادغام کند. این فرآیند، نمونه‌ای عینی از چگونگی تعامل پویا میان ساختارهای قانونی و پویایی‌های اجتماعی است.

* **ارزیابی مستمر:** باید پیامدهای اجتماعی و کارکردی این تغییر به طور مستمر ارزیابی شود. برای مثال، می‌توان با جمع‌آوری آمار و داده‌ها، تأثیر این تغییر بر کاهش زمان دادرسی و تعداد پرونده‌های سرگردان را سنجید. این بازخورد (Feedback) به سیستم امکان می‌دهد تا خود را بهینه کند.

نتیجه‌گیری

افزودن قرار عدم صلاحیت به مواد ۲۷۰ و ۴۲۷ قانون آیین دادرسی کیفری، از منظر مکتب سیستم‌های اجتماعی، یک تغییر سازنده و کارکردی است. این تغییر، با مدیریت تنش‌ها، افزایش سازگاری و بهبود کارایی، به تقویت خرده‌سیستم قضایی کمک می‌کند. با این حال، موفقیت این تغییر تنها در گرو اصلاح قانونی نیست، بلکه نیازمند یک پیوست فرهنگی-اجتماعی است که با تغییر در نگرش‌ها، آموزش‌ها و رویه‌های عملی، این قاعده جدید را به طور کامل در بافتار اجتماعی و فرهنگی جامعه ادغام کند. این فرآیند، نمونه‌ای عینی از چگونگی تعامل پویا میان ساختارهای قانونی و پویایی‌های اجتماعی است.

پیشنهاد: موارد رد دادرسی در ماده ۴۲۱، گسترش باید و شامل مواردی مانند «وجود رابطه دوستی نزدیک و مستمر با یکی از طرفین دعوا»، «داشتن منافع مشترک غیر از آنچه در قانون ذکر شده»، یا «سابقه درگیری یا اختلاف شدید با یکی از طرفین دعوا» نیز گردد.

* **پیوست اجتماعی و فرهنگی به پیشنهاد گسترش موارد رد دادرسی در ماده ۴۲۱ قانون آیین**

دادرسی کیفری**

مقدمه: نظام قضایی به‌عنوان یکی از ارکان اصلی حفظ عدالت و امنیت اجتماعی، نیازمند بی‌طرفی و استقلال کامل قضات و دادرسان است. ماده ۴۲۱ قانون آیین دادرسی کیفری، موارد رد دادرس را محدود به خویشاوندی، ذی‌نفع بودن، و خصومت کرده است. اما در جامعه امروز ایران، روابط اجتماعی و فرهنگی پیچیده‌تر از گذشته شده است و عوامل دیگری چون رابطه دوستی نزدیک، وابستگی‌های عاطفی، یا حتی منافع مشترک اقتصادی می‌توانند بی‌طرفی دادرس را تحت تأثیر قرار دهند. این مسئله از منظر مکاتب جامعه‌شناسی و فرهنگ عامه قابل بررسی است و ضرورت گسترش موارد رد دادرس را نمایان می‌کند.

۱- تحلیل جامعه‌شناختی: تأثیر روابط غیررسمی بر عدالت قضایی

الف) نظریه تضاد اجتماعی (Conflict Theory): بر اساس نظریه تضاد اجتماعی، روابط قدرت و منافع در جامعه، حتی در نظام قضایی، می‌توانند به نفع گروه‌های خاص عمل کنند. در فرهنگ ایران، روابط غیررسمی مانند دوستی‌های نزدیک، وابستگی‌های عاطفی، یا منافع مشترک اقتصادی، اغلب به‌عنوان ابزار قدرت و نفوذ عمل می‌کنند. این روابط ممکن است عدالت قضایی را به چالش بکشند، زیرا دادرس ممکن است ناخودآگاه یا آگاهانه تحت تأثیر این روابط قرار گیرد و تصمیم‌گیری او به نفع یکی از طرفین دعوا باشد.

ب) نظریه تعامل‌گرایی نمادین (Symbolic Interactionism): این نظریه بر اهمیت تعاملات و معانی اجتماعی تأکید دارد. در فرهنگ عامه ایران، روابط دوستی نزدیک و مستمر، یا وابستگی‌های عاطفی، اغلب به‌عنوان نشانه‌ای از اعتماد و وفاداری تلقی می‌شوند. این معنا ممکن است در ذهن دادرس نیز وجود داشته باشد و ناخودآگاه تصمیم‌گیری او را تحت تأثیر قرار دهد. برای مثال، یک دادرس ممکن است به دلیل دوستی نزدیک با یکی از طرفین دعوا، به او اعتماد بیشتری داشته باشد و روایت او را معتبرتر بداند، حتی اگر شواهد خلاف این موضوع باشد.

ج) نظریه کارکردگرایی (Functionalism): از منظر کارکردگرایی، نظام قضایی باید به‌گونه‌ای عمل کند که اعتماد عمومی به عدالت حفظ شود. در فرهنگ ایران، بی‌طرفی قضات به‌عنوان یکی از ارکان اصلی عدالت شناخته می‌شود. اگر مردم احساس کنند که روابط غیررسمی مانند دوستی یا وابستگی‌های عاطفی در تصمیم‌گیری قضایی دخالت دارند، اعتماد عمومی به نظام قضایی کاهش می‌یابد و این امر می‌تواند باعث تضعیف انسجام اجتماعی شود.

۲- از نظرگاه فرهنگی: نقش روابط غیررسمی در بی‌طرفی قضایی

الف) اهمیت روابط اجتماعی در فرهنگ ایرانی: فرهنگ ایرانی به‌طور سنتی بر اهمیت روابط اجتماعی و عاطفی تأکید دارد. دوستی‌های نزدیک، وابستگی‌های خانوادگی غیر از خویشاوندی، و حتی منافع مشترک اقتصادی، در بسیاری از موارد، بر تصمیم‌گیری افراد تأثیرگذار هستند. این روابط می‌توانند عدالت قضایی را نیز تحت تأثیر قرار دهند، زیرا دادرس به‌عنوان عضوی از جامعه، نمی‌تواند از این فرهنگ اجتماعی جدا باشد.

ب) وابستگی‌های عاطفی و اهمیت وفاداری: در فرهنگ عامه ایران، وفاداری به دوستان و نزدیکان یک ارزش برجسته است. این وفاداری ممکن است دادرس را در موقعیتی قرار دهد که بی‌طرفی او به خطر بیفتد. برای مثال، اگر دادرس با یکی از طرفین دعوا رابطه دوستی نزدیک داشته باشد، ممکن است ناخودآگاه تصمیم‌گیری او به نفع دوستش باشد، حتی اگر قانون و شواهد خلاف این موضوع را نشان دهند.

ج) نقش منافع مشترک در روابط اجتماعی: در جامعه ایران، منافع مشترک اقتصادی یا اجتماعی، یکی از عوامل مهم در شکل‌گیری روابط غیررسمی است. این منافع می‌توانند بر بی‌طرفی دادرس تأثیرگذار باشند، زیرا دادرس ممکن است تصمیم‌گیری خود را تحت تأثیر این منافع قرار دهد. برای مثال، اگر دادرس و یکی از طرفین دعوا در یک پروژه اقتصادی مشترک فعالیت کنند، احتمال بی‌طرفی دادرس کاهش می‌یابد.

در این مقاله پس از بررسی و تحلیل جامعه شناختی به ضرورت گسترش موارد رد دادرسی می پردازیم: با توجه به تحلیل‌های جامعه‌شناختی و فرهنگی، گسترش موارد رد دادرسی در ماده ۴۲۱ قانون آیین دادرسی کیفری آنهم در جامعه‌ای که روابط غیررسمی و عاطفی نقش مهمی در زندگی افراد دارند، ضروری است. مواردی مانند رابطه دوستی نزدیک و مستمر، وابستگی‌های عاطفی غیر از خویشاوندی، و منافع مشترک اقتصادی یا اجتماعی، باید به‌عنوان موارد رد دادرسی در قانون ذکر شوند. این تغییرات می‌تواند بی‌طرفی دادرسی را تضمین کنند و اعتماد عمومی به نظام قضایی را افزایش دهند و اعتماد عمومی به عدالت قضایی را تقویت کند.

۱۷. اصلاح بند پ ماده ۴۳۳

این بند در مورد تکلیف دادستان در مواردی که رای غیر قانونی علیه متهم بود ابهام دارد. پیشنهاد: در بند پ ماده ۴۳۳ عبارت به این صورت تغییر کند " دادستان از جهت صدور رای غیر قانونی به نفع یا علیه متهم "

** پیوست اجتماعی و فرهنگی به پیشنهاد اصلاح بند پ ماده ۴۳۳ قانون آیین دادرسی

کیفری**

مقدمه: در نظام قضایی، نقش دادستان به‌عنوان مدافع حقوق عمومی و تضمین‌کننده اجرای عدالت، اهمیت ویژه‌ای دارد. بند پ ماده ۴۳۳ قانون آیین دادرسی کیفری، تکلیف دادستان را در موارد صدور رای غیرقانونی علیه متهم مشخص کرده است؛ اما این بند، به دلیل عدم اشاره به رای غیرقانونی به نفع متهم، دارای ابهام است. پیشنهاد اصلاح این بند و افزودن عبارت «به نفع یا علیه متهم» می‌تواند عدالت قضایی را تقویت کرده و از سوءاستفاده‌های احتمالی جلوگیری کند. این اصلاح، علاوه بر جنبه حقوقی، از منظر اجتماعی و فرهنگی نیز قابل بررسی است، زیرا عدالت قضایی به‌عنوان یکی از ارکان اصلی انسجام اجتماعی، در فرهنگ عامه و ساختارهای اجتماعی ایران جایگاه ویژه‌ای دارد.

۱. تحلیل جامعه‌شناختی: نقش عدالت قضایی در جامعه

الف) نظریه کارکردگرایی (Functionalism): از منظر کارکردگرایی، نظام قضایی یکی از نهادهای اصلی حفظ انسجام اجتماعی است. بی‌طرفی و عدالت در صدور رای، چه به نفع و چه علیه متهم، تضمین‌کننده اعتماد عمومی به نظام قضایی است. در فرهنگ عامه ایران، مردم انتظار دارند که دادستان به‌عنوان نماینده عدالت، از هرگونه جانبداری یا نفوذ غیرقانونی جلوگیری کند. ابهام موجود در بند پ ماده ۴۳۳ ممکن است این اعتماد را تضعیف کند، زیرا اگر رای غیرقانونی به نفع متهم صادر شود، ممکن است مردم نظام قضایی را به جانبداری یا فساد متهم کنند.

ب) نظریه تضاد اجتماعی (Conflict Theory): بر اساس نظریه تضاد اجتماعی، نظام قضایی ممکن است تحت تأثیر روابط قدرت و منافع گروه‌های خاص قرار گیرد. در جامعه ایران، روابط غیررسمی، نفوذهای سیاسی، و فشارهای اجتماعی می‌توانند بر تصمیم‌گیری قضایی تأثیرگذار باشند. اگر دادستان نتواند به رای غیرقانونی به نفع متهم واکنش نشان دهد، این امر ممکن است به تقویت این روابط قدرت و تضعیف عدالت اجتماعی منجر شود. اصلاح بند پ ماده ۴۳۳ و اشاره به رای غیرقانونی «به نفع یا علیه متهم»، می‌تواند از این نفوذها جلوگیری کرده و عدالت قضایی را تضمین کند.

ج) نظریه عدالت اجتماعی (Social Justice Theory): این نظریه بر اهمیت توزیع عادلانه منابع و فرصت‌ها تأکید دارد. در فرهنگ عامه ایران، عدالت قضایی به‌عنوان یکی از ارکان عدالت اجتماعی شناخته می‌شود. اگر رای غیرقانونی به نفع متهم صادر شود، این امر می‌تواند به احساس نابرابری و بی‌عدالتی در جامعه منجر شود، زیرا مردم احساس می‌کنند که برخی افراد به دلیل نفوذ یا قدرت، از عدالت فرار می‌کنند. اصلاح بند پ ماده ۴۳۳ می‌تواند این احساس نابرابری را کاهش داده و عدالت اجتماعی را تقویت کند.

۲. عدالت قضایی و نقش دادستان از نظرگاه فرهنگ عامه در ایران:

الف) اهمیت عدالت در فرهنگ ایرانی: در فرهنگ ایرانی، عدالت به‌عنوان یک ارزش برجسته و مقدس شناخته می‌شود. مردم انتظار دارند که نظام قضایی، به‌ویژه دادستان، به‌عنوان مدافع حقوق عمومی، از هرگونه بی‌عدالتی جلوگیری کند. ابهام موجود در بند پ ماده ۴۳۳ ممکن است این انتظار را برآورده نکند، زیرا رأی غیرقانونی به نفع متهم می‌تواند به احساس بی‌اعتمادی نسبت به نظام قضایی منجر شود. اصلاح این بند و اشاره به «رأی غیرقانونی به نفع یا علیه متهم»، می‌تواند این اعتماد را تقویت کند.

ب) نقش دادستان در فرهنگ عامه: در ذهنیت عمومی، دادستان به‌عنوان نماد عدالت و بی‌طرفی شناخته می‌شود. هرگونه ابهام یا ضعف در تکالیف قانونی دادستان، می‌تواند این تصویر را خدشه‌دار کند. در فرهنگ عامه ایران، مردم انتظار دارند که دادستان نه‌تنها از صدور رأی غیرقانونی علیه متهم جلوگیری کند، بلکه در مواردی که رأی غیرقانونی به نفع متهم صادر می‌شود نیز واکنش نشان دهد. این اصلاح قانونی می‌تواند نقش دادستان را در فرهنگ عمومی تقویت کند و او را به‌عنوان مدافع واقعی عدالت معرفی کند.

ج) تأثیر فساد بر اعتماد عمومی: در فرهنگ عامه ایران، فساد قضایی یکی از نگرانی‌های اصلی مردم است. رأی غیرقانونی به نفع متهم، ممکن است به‌عنوان نشانه‌ای از فساد یا نفوذ تلقی شود. اصلاح بند پ ماده ۴۳۳ و تکلیف دادستان به واکنش نسبت به رأی غیرقانونی به نفع متهم، می‌تواند این نگرانی را کاهش دهد و اعتماد عمومی به نظام قضایی را افزایش دهد.

۳. ضرورت اصلاح بند پ ماده ۴۳۳

با توجه به تحلیل‌های جامعه‌شناختی و فرهنگی فوق، اصلاح بند پ ماده ۴۳۳ قانون آیین دادرسی کیفری ضروری است. افزودن عبارت «به نفع یا علیه متهم» می‌تواند عدالت قضایی را تقویت کرده و از سوءاستفاده‌های احتمالی جلوگیری کند.

نتیجه‌گیری

نظام قضایی ایران، به‌عنوان یکی از ارکان اصلی حفظ عدالت، باید با تغییرات اجتماعی و فرهنگی همگام شود. اصلاح بند پ ماده ۴۳۳ قانون آیین دادرسی کیفری، می‌تواند نقش دادستان را به‌عنوان مدافع واقعی عدالت تقویت کند و اعتماد عمومی به نظام قضایی را افزایش دهد. این اصلاح، نه‌تنها از سوءاستفاده‌های احتمالی جلوگیری می‌کند، بلکه به حفظ انسجام اجتماعی و تقویت عدالت اجتماعی نیز کمک می‌کند.

۱۸. اصلاح بند ب ماده ۴۳۴

بند «ب» ماده ۴۳۴ قانون آیین دادرسی کیفری، به مورد خلاف قانون بودن رأی اشاره کرده است ولی قانونی مفهومی موسع نیز دارد که شامل قوانین مربوط به اصول دادرسی منصفانه، قوانین شکلی و ماهوی و تشریفات دادرسی می‌شود.

پیشنهاد: «ب» ماده ۴۳۴ قانون آیین دادرسی کیفری، به این صورت اصلاح شود: شود ادعای مخالف بودن رأی با قانون و اصول دادرسی منصفانه همانطور که در بند ب ماده ۴۶۴ آمده است.

*** پیوست اجتماعی و فرهنگی اصلاح بند «ب» ماده ۴۳۴ قانون آیین دادرسی کیفری ***

مقدمه: پیوند قانون و جامعه: قوانین، به‌عنوان یکی از زیرساخت‌های اصلی تنظیم روابط اجتماعی، نه‌تنها بازتاب‌دهنده‌ی ساختار حقوقی و قضایی جامعه هستند، بلکه در بطن خود حامل ارزش‌ها، باورها و فرهنگ یک جامعه نیز محسوب می‌شوند. اصلاح بند «ب» ماده ۴۳۴ قانون آیین دادرسی کیفری، با افزودن مفهوم «اصول دادرسی منصفانه»، گامی مهم در راستای تطابق قوانین با نیازهای اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران امروز است؛ جامعه‌ای که درگیر چالش‌های پیچیده‌ای همچون کاهش اعتماد عمومی به نهادهای رسمی، شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی، و انتظار روزافزون برای عدالت و شفافیت است. برای بررسی این اصلاح از منظر اجتماعی و فرهنگی، می‌توان به مکاتب جامعه‌شناسی پیشرو همچون کارکردگرایی ساختاری، تضاد اجتماعی، و کنش متقابل نمادین رجوع کرد.

الف - مکتب کارکردگرایی ساختاری (تالکوت پارسونز): از منظر این مکتب، قوانین و اصول دادرسی منصفانه به‌عنوان یکی از ارکان اصلی نظم اجتماعی عمل می‌کنند. اصلاح بند «ب» ماده ۴۳۴، با تأکید بر دادرسی منصفانه، می‌تواند به تقویت مشروعیت نظام قضایی و در نتیجه افزایش انسجام اجتماعی کمک کند. در جامعه ایران، که در سال‌های اخیر با چالش‌هایی همچون احساس بی‌عدالتی و ناکارآمدی در برخی نهادها مواجه بوده، چنین اصلاحاتی می‌تواند به بازسازی اعتماد عمومی و کاهش تنش‌های اجتماعی کمک کند.

ب - مکتب تضاد اجتماعی (کارل مارکس): این مکتب بر تضادهای طبقاتی و نابرابری‌های ساختاری در جامعه تأکید دارد. از این منظر، دادرسی منصفانه نه‌تنها ابزاری برای اجرای عدالت است، بلکه می‌تواند به کاهش شکاف‌های اجتماعی و طبقاتی کمک کند. در ایران امروز، که نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی به‌وضوح در فرایندهای قضایی و حقوقی نیز منعکس شده‌اند، اصلاح بند «ب» ماده ۴۳۴ می‌تواند گامی در جهت کاهش احساس تبعیض و نابرابری باشد.

ج - مکتب کنش متقابل نمادین (هربرت بلومر): این مکتب بر اهمیت معانی و نمادها در تعاملات اجتماعی تأکید دارد. از دیدگاه این مکتب، مفهوم «دادرسی منصفانه» می‌تواند به‌عنوان یک نماد قدرتمند در فرهنگ عمومی جامعه ایران عمل کند و به بازتعریف رابطه میان مردم و نظام قضایی کمک کند. در فرهنگ عامه ایران، عدالت و انصاف از دیرباز به‌عنوان ارزش‌های بنیادین شناخته شده‌اند، اما احساس بی‌عدالتی در برخی موارد باعث کاهش اعتماد عمومی شده است. اصلاح این بند می‌تواند به احیای این ارزش‌ها و بازسازی تصویر نظام قضایی در ذهن مردم کمک کند.

د - فرهنگ عامه جامعه ایران و اصول دادرسی منصفانه: در فرهنگ عامه ایران، عدالت نه‌تنها یک مفهوم حقوقی، بلکه یک ارزش اخلاقی و اجتماعی است که در ضرب‌المثل‌ها، ادبیات، و باورهای عمومی جایگاه ویژه‌ای دارد. عباراتی همچون «حق به حق دار می‌رسد» یا «عدالت بهتر از ثروت است» نشان‌دهنده اهمیت عدالت در ذهنیت جمعی ایرانیان است. اما در سال‌های اخیر، به‌دلیل برخی ناکارآمدی‌ها و بی‌عدالتی‌های محسوس در نظام قضایی، این باورها تا حدی خدشه‌دار شده‌اند. اصلاح بند «ب» ماده ۴۳۴، با افزودن مفهوم «اصول دادرسی منصفانه»، می‌تواند به بازسازی این باورها کمک کند. در جامعه‌ای که تجربه‌ی تاریخی آن با مفاهیمی همچون فساد اداری، تبعیض، و ناکارآمدی برخی نهادها گره خورده است، تأکید بر دادرسی منصفانه می‌تواند به‌عنوان یک نقطه‌ی عطف در بازتعریف رابطه میان مردم و قانون عمل کند.

در راستای سوق پیدا کردن به ددرسی منصفانه چالش‌های اجتماعی و فرهنگی پیش‌رو هست که می‌بایست به آنها توجه ویژه ای بنماییم:

***کاهش اعتماد عمومی به نهادهای رسمی:** یکی از مهم‌ترین چالش‌های اجتماعی در ایران امروز، کاهش اعتماد عمومی به نهادهای قضایی و دولتی است. اصلاحات قانونی باید به‌گونه‌ای طراحی شوند که این

اعتماد را بازسازی کنند و مردم را به باور به عدالت و انصاف در نظام قضایی ترغیب کنند.

****تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی:** ایران جامعه‌ای متنوع است که در آن تفاوت‌های فرهنگی، قومی، و اجتماعی نقش مهمی در شکل‌گیری ذهنیت عمومی نسبت به عدالت دارند. اصول دادرسی منصفانه باید به‌گونه‌ای اجرا شوند که این تفاوت‌ها را در نظر بگیرند و از هرگونه تبعیض جلوگیری کنند.

آگاهی عمومی از حقوق شهروندی: یکی از موانع اجرای دادرسی منصفانه، ناآگاهی عمومی از حقوق شهروندی و اصول دادرسی است. اصلاحات قانونی باید با برنامه‌های آموزشی و فرهنگی همراه شوند تا مردم بتوانند از حقوق خود دفاع کنند و نقش فعالی در فرایندهای قضایی ایفا کنند.

نتیجه‌گیری: ضرورت پیوند قانون و فرهنگ: اصلاح بند «ب» ماده ۴۳۴ قانون آیین دادرسی کیفری، با تأکید بر اصول دادرسی منصفانه، نه‌تنها یک تغییر حقوقی، بلکه یک تحول اجتماعی و فرهنگی است. این اصلاح می‌تواند به تقویت اعتماد عمومی، کاهش شکاف‌های اجتماعی، و بازتعریف رابطه میان مردم و نظام قضایی کمک کند. اما برای تحقق این اهداف، لازم است که این اصلاحات با برنامه‌های فرهنگی، آموزشی، و اجتماعی همراه شوند تا بتوانند در ذهنیت جمعی جامعه ایران جایگاه واقعی خود را پیدا کنند.

۱۹- اصلاح فرآیند غیر ترافیعی ماده ۴۷۷: ایراد اساسی که در ماده ۴۷۷ وجود دارد فرایند غیر ترافیعی بودن آن است. ممکن است شخصی سندی جعل کند و بر اساس آن رای ۴۷۷ بگیرد و طرف دیگر هیچ فرصت دفاع پیدا نکند بنابراین اصلاح آن بسیار ضروری به نظر می رسد.

پیشنهادات اصلاحی: فرایند غیر ترافیعی مربوط به ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری، مورد اصلاح قرار گیرد. این اصلاح باید با هدف تسریع در رسیدگی، شفاف‌سازی فرایند، و رفع ابهامات احتمالی در خصوص نحوه احراز شرایط اعاده دادرسی و خصوصاً تبدیل فرایند غیر ترافیعی به ترافیعی در راستای جلوگیری از سوء استفاده های احتمالی، کاهش تضادهای اجتماعی و افزایش اعتماد عمومی صورت پذیرد.

**** پیوست تحلیلی در خصوص اصلاح ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری از منظر اجتماعی و فرهنگی ****

مقدمه: ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری، که به اعاده دادرسی در موارد خاص اختصاص دارد، یکی از مهم‌ترین ابزارهای حقوقی برای اصلاح آرای قطعی است. با این حال، فرایند غیر ترافیعی این ماده قانونی ایرادات قابل توجهی دارد، به‌ویژه در زمینه شفافیت، فرصت دفاع برای طرفین، و جلوگیری از سوء استفاده‌های احتمالی. این تحلیل با نگاهی به مکاتب جامعه‌شناسی پیشرو و فرهنگ عامه جامعه ایران، ضرورت اصلاح این ماده قانونی را بررسی می‌کند.

۱- دلایل اجتماعی برای اصلاح ماده ۴۷۷

الف) اهمیت شفافیت در نظام حقوقی: یکی از اصول بنیادین در جامعه‌شناسی حقوق، اصل شفافیت و عدالت اجتماعی است. شفافیت در فرایندهای قضایی باعث افزایش اعتماد عمومی به نظام حقوقی می‌شود. در حال حاضر، فرایند غیر ترافیعی ماده ۴۷۷ به دلیل عدم فرصت دفاع برای طرف مقابل و عدم شفافیت در نحوه رسیدگی، می‌تواند منجر به کاهش اعتماد عمومی شود. این مسئله در جامعه‌های مانند ایران، که به دلیل تاریخ طولانی بی‌اعتمادی به برخی نهادها، حساسیت بالایی نسبت به عدالت دارد، بسیار حیاتی است.

ب) جلوگیری از سوء استفاده‌های احتمالی: فرایند غیر ترافیعی ماده ۴۷۷ می‌تواند زمینه‌ساز سوء استفاده‌های اجتماعی و حقوقی شود. به‌عنوان مثال، جعل اسناد یا ارائه اطلاعات نادرست به مراجع قضایی ممکن است منجر به صدور رأی اعاده دادرسی شود، بدون اینکه طرف مقابل فرصتی برای دفاع داشته باشد. این امر نه تنها عدالت را زیر سؤال می‌برد، بلکه می‌تواند به افزایش فساد در نظام قضایی منجر شود.

ج) تأثیر بر فرهنگ عامه: در فرهنگ عامه ایران، عدالت و انصاف از مفاهیم کلیدی هستند که به شکل گسترده‌ای در ادبیات، هنر، و باورهای اجتماعی نمود پیدا کرده‌اند. فرایند غیر ترافیعی ماده ۴۷۷، که ممکن است بدون حضور و دفاع طرف مقابل منجر به تغییر رأی شود، با این باورهای اجتماعی در تضاد است. اصلاح این فرایند می‌تواند باعث هم‌خوانی بیشتر نظام حقوقی با ارزش‌های فرهنگی جامعه شود.

۲- دلایل فرهنگی برای اصلاح ماده ۴۷۷

الف) تأثیر مکاتب جامعه‌شناسی پیشرو: از منظر مکاتب جامعه‌شناسی پیشرو، به‌ویژه مکتب تضاد (Conflict Theory)، قوانین و فرایندهای قضایی باید به گونه‌ای طراحی شوند که از تضادهای اجتماعی بکاهند و عدالت را به‌صورت برابر برای همه افراد جامعه تضمین کنند. فرایند غیر ترافیعی ماده ۴۷۷، به دلیل عدم مشارکت طرفین در رسیدگی، می‌تواند تضادهای اجتماعی را تشدید کند و احساس نابرابری را در جامعه افزایش دهد.

ب) نقش عدالت در فرهنگ ایرانی: در فرهنگ ایرانی، عدالت به‌عنوان یکی از ارزش‌های بنیادین شناخته می‌شود. این مفهوم در ادبیات فارسی، اشعار و حکایات تاریخی به‌وفور دیده می‌شود. فرایند غیر ترافیعی ماده ۴۷۷، که ممکن است عدالت را قربانی سرعت و کارآمدی کند، با این ارزش فرهنگی در تضاد است. اصلاح این ماده قانونی می‌تواند نظام حقوقی را به ارزش‌های فرهنگی جامعه نزدیک‌تر کند.

ج) تأثیر بر اعتماد عمومی: در جامعه‌های مانند ایران که به دلیل تحولات اجتماعی و سیاسی دهه‌های اخیر، اعتماد عمومی به نهادهای رسمی کاهش یافته است، فرایندهای قضایی باید به گونه‌ای طراحی شوند که این اعتماد را تقویت کنند. اصلاح ماده ۴۷۷ و تبدیل آن به فرایندی ترافیعی که در آن طرفین فرصت دفاع داشته باشند، می‌تواند به افزایش اعتماد عمومی به نظام قضایی کمک کند.

۳- پیشنهادات اصلاحی با توجه به شرایط اجتماعی و فرهنگی

الف) تبدیل فرایند غیرترافعی به ترافعی: فرایند ماده ۴۷۷ باید به گونه‌ای اصلاح شود که طرف مقابل نیز فرصت دفاع داشته باشد. این امر می‌تواند از سوءاستفاده‌های احتمالی جلوگیری کند و عدالت را تضمین کند.

ب) تسریع در رسیدگی: یکی از دلایل غیرترافعی بودن ماده ۴۷۷، تسریع در رسیدگی است. اصلاح این ماده باید به گونه‌ای باشد که ضمن ترافعی شدن فرایند، سرعت رسیدگی نیز حفظ شود. این امر می‌تواند با استفاده از فناوری‌های نوین و سیستم‌های الکترونیکی در فرایند قضایی محقق شود.

ج) شفاف‌سازی فرایند رسیدگی: نحوه رسیدگی به درخواست‌های ماده ۴۷۷ باید به صورت شفاف در قانون مشخص شود تا از ابهامات احتمالی جلوگیری شود. این شفافیت می‌تواند اعتماد عمومی را افزایش دهد و از سوءاستفاده‌های احتمالی جلوگیری کند.

نتیجه‌گیری: اصلاح ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری، به‌ویژه در زمینه تبدیل فرایند غیرترافعی به ترافعی با حفظ سرعت و شفافیت، نه تنها از منظر حقوقی و قضایی ضروری است، بلکه از منظر اجتماعی و فرهنگی نیز اهمیت ویژه‌ای دارد. این اصلاح می‌تواند عدالت را تضمین کند، اعتماد عمومی به نظام قضایی را افزایش دهد، و نظام حقوقی را با ارزش‌های فرهنگی جامعه ایران هماهنگ‌تر کند.

ب: دکتر ابودر سالاری‌فر، عضو هیات علمی دانشگاه و وکیل پایه یک دادگستری

۱. پیش‌بینی ضمانت اجرای اصول و قواعد اساسی دادرسی

اصول بنیادین دادرسی کیفری، ستون فقرات یک نظام قضایی عادلانه را تشکیل می‌دهند. از جمله این اصول می‌توان به حق دسترسی به وکیل و مشاوره حقوقی، حق سکوت، حق برخورداری از وکیل در تمامی مراحل، حق اطلاع از اتهام، حق ارائه دلیل، حق مناظره و استماع شهود، حق برابری سلاح‌ها، حق دادرسی بی‌طرفانه و عادلانه، اصل قانونی بودن جرم و مجازات، اصل برائت، و اصل قانونی بودن رسیدگی اشاره کرد. در حال حاضر، قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ به این اصول پرداخته است، اما ضمانت اجرای آنها مشخص و قاطعی برای نقض آن‌ها پیش‌بینی نشده است. این امر می‌تواند منجر به نادیده گرفته شدن این حقوق حیاتی در عمل و تضییع حقوق شهروندان شود. این ضمانت اجرای آنها می‌تواند شامل موارد زیر باشند:

الف- ممنوعیت دام‌گستری و تحصیل دلیل از طریق نامشروع: دام‌گستری به معنای ایجاد شرایط مصنوعی برای وادار کردن فرد به ارتکاب جرم یا اقرار به جرمی که مرتکب نشده است، می‌باشد. این روش‌ها که غالباً با فریب، اغوا، یا ایجاد وسوسه همراه هستند، اصول اساسی دادرسی منصفانه، به ویژه اصل برائت و حق دفاع را نقض می‌کنند. علاوه بر این، ادله‌ای که از طریق طرق غیرقانونی و نامشروع تحصیل می‌شوند، مانند شکنجه، بذرقتاری، ورود غیرمجاز به حریم خصوصی، استراق سمع غیرقانونی، یا انتشار اطلاعات محرمانه، اعتبار و ارزش اثباتی ندارند و نباید مبنای صدور حکم قرار گیرند. قانون فعلی به صورت کلی به لزوم رعایت قوانین در تحصیل دلیل اشاره کرده است، اما ممنوعیت صریح دام‌گستری و بی‌اعتباری ادله حاصل از آن، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. که لازم است که قانونگذار نسبت به گنجاندن ضمانت اجرای صریح و مؤثر برای هر یک از اصول و قواعد اساسی دادرسی کیفری اقدام نماید. و میبایست ماده‌ای مستقل به قانون آیین دادرسی کیفری اضافه شود که به صراحت دام‌گستری و تحریک افراد به ارتکاب جرم یا اقرار دروغین را ممنوع کند. همچنین قانون باید به طور شفاف اعلام کند که هرگونه دلیل و مدرکی که از طرق غیرقانونی، نامشروع، یا با نقض حقوق اساسی افراد (مانند نقض حریم خصوصی، شکنجه، تهدید، یا فریب) تحصیل شده باشد، فاقد ارزش اثباتی بوده و توسط مراجع قضایی در صدور رأی مورد استناد قرار نخواهد گرفت. این ممنوعیت باید شامل ادله ضبط شده از طریق دستگاه‌های شنود غیرمجاز، دوربین‌های مداربسته نصب شده بدون مجوز قانونی، یا اطلاعات به دست آمده از هک و نفوذ غیرمجاز نیز باشد.

*** پیوست تحلیلی در خصوص ممنوعیت دام‌گستری و تحصیل دلیل از طریق نامشروع: از منظر اجتماعی و فرهنگی ***

بررسی این موضوع حساس و مهم (ممنوعیت تحصیل دلیل نامشروع) از منظر جامعه‌شناسی، به خصوص با نگاه به فرهنگ عامه ایران، نیازمند تلفیق نظریه‌های کلان و داده‌های خرد اجتماعی است. در این تحلیل، از مکاتب پیشرو جامعه‌شناسی مانند نظریه کنش متقابل نمادین (Symbolic Interactionism)، نظریه انتقادی (Critical Theory) و نظریه شبکه (Network Theory) در کنار مفاهیم مرتبط با فرهنگ عامه استفاده می‌کنیم.

مقدمه: تبیین مسئله از منظر مکاتب جامعه‌شناسی: قانون و به‌طور خاص، قواعد مربوط به ممنوعیت تحصیل دلیل از طریق نامشروع، تنها مجموعه‌ای از مواد خشک حقوقی نیست، بلکه یک نشانگر اجتماعی و کنش نمادین است. این قاعده، یک پیام مهم را به جامعه می‌فرستد: دستیابی به عدالت، هدف والایی است، اما نه به هر قیمتی. ابزار دستیابی به عدالت نیز باید خود، عادلانه باشد.

*** از منظر نظریه کنش متقابل نمادین: از این منظر، این ممنوعیت یک نماد (Symbol) است که برای بازیگران اجتماعی (قضات، وکلا، مردم عادی) معانی و تفاسیر مختلفی را ایجاد می‌کند. این نماد، مرز بین رفتار مجاز و رفتار غیرمجاز را در فرآیند قضایی مشخص می‌کند.

*** از منظر نظریه انتقادی: این نظریه، به ما اجازه می‌دهد تا به جنبه‌های پنهان این قاعده بپردازیم. آیا این ممنوعیت واقعاً برای حمایت از حقوق شهروندی است یا می‌تواند ابزاری در دست قدرت برای محدود کردن حق کشف حقیقت باشد؟

*** از منظر نظریه شبکه: این ممنوعیت، بر روابط و شبکه‌های اجتماعی تأثیر می‌گذارد. آیا این قاعده، شبکه‌های اجتماعی مردم را برای کشف جرم تضعیف می‌کند یا به تقویت روابط مبتنی بر اعتماد و قانونمندی می‌انجامد؟

*** تحلیل از منظر نظریه کنش متقابل نمادین و فرهنگ عامه: در فرهنگ عامه ایران، چند نماد کلیدی وجود دارد که با این قاعده حقوقی در تعارض یا هم‌جهت هستند:

*** **نماد زرنگی در برابر قانون:** در بخشی از فرهنگ عامه، به‌ویژه در لایه‌هایی که تجربه مثبت کمتری از نظام قضایی دارند، زرنگی (استفاده از راه‌های غیرمترافع برای رسیدن به هدف) یک ارزش تلقی می‌شود. در این نگاه، ضبط مخفیانه صدا، افشای مکالمه شخصی یا استفاده از روابط برای جمع‌آوری مدرک، نه تنها مذموم نیست، بلکه نمادی از قدرت و هوش در مواجهه با پیچیدگی‌های بوروکراتیک تلقی می‌شود.

*** **نماد انتقام جویی:** در فرهنگ عامه، به‌ویژه در منازعات خانوادگی یا تجاری، جمع‌آوری دلیل به هر طریقی (مانند استفاده از تجهیزات جاسوسی) نمادی از انتقام و برنده شدن به هر قیمتی است.

*** **نماد بزرگی و بخشش:** در مقابل، در بخش دیگری از فرهنگ، به‌ویژه در لایه‌های سنتی‌تر، بزرگی و بخشیدن بر مدرک‌بازی ترجیح داده می‌شود. در این نگاه، استفاده از شیوه‌های نامترافع برای اثبات یک جرم، نوعی حقیر شدن و پیمان‌شکنی تلقی می‌شود.

پیامدهای کنش متقابل نمادین: وقتی یک فرد در جامعه ایران، می‌خواهد از یک مدرک نامشروع در دادگاه استفاده کند، در واقع در یک معمای نمادین قرار می‌گیرد: آیا از نماد زرنگی تبعیت کند و با خطر غیرقابل استناد بودن مدرک مواجه شود؟ یا از نماد قانونمندی پیروی کند و در خطر از دست دادن حق خود قرار گیرد؟ پاسخ جامعه به این معما، میزان درونی‌سازی (Internalization) نماد حاکمیت قانون را نشان می‌دهد.

*** تحلیل از منظر نظریه انتقادی و ساختارهای قدرت:

*** **کتمان حقیقت توسط قدرت:** نظریه انتقادی به ما یادآوری می‌کند که قدرت‌های حاکم (چه دولتی و چه خصوصی) می‌توانند از این قاعده به نفع خود استفاده کنند.

برای مثال، یک نهاد دولتی یا یک شرکت بزرگ می‌تواند با پنهان کردن اسناد تخلف خود، از فردی که به صورت غیرمجاز به این اسناد دست یافته، شکایت کند و با استفاده از ممنوعیت تحصیل دلیل نامشروع، از افشای حقیقت جلوگیری نماید.

*** شکاف طبقاتی:** آیا این ممنوعیت به طور عادلانه بر همگان اعمال می‌شود؟ یک شهروند عادی با دسترسی محدود به وکیل و امکانات، ممکن است نتواند مدرک قانونی به دست آورد و مجبور به استفاده از راه‌های نامشروع شود. در مقابل، یک فرد یا نهاد قدرتمند، به راحتی می‌تواند با استفاده از منابع خود، دلیل قانونی به دست آورد. بنابراین، این قاعده می‌تواند شکاف میان آنها که توانایی کشف حقیقت قانونی دارند و آنها که ندارند را تشدید کند.

*** تحلیل از منظر نظریه شبکه و روابط اجتماعی**

*** تضعیف شبکه‌های افشاگرانه:** ممنوعیت تحصیل دلیل نامشروع می‌تواند شبکه‌های اجتماعی و مجازی‌ای را که به افشای فساد یا جرم کمک می‌کنند (مانند افشاگران، Whistleblowers)، تضعیف کند. در ایران امروز که نقش شبکه‌های اجتماعی در افشای بسیاری از تخلفات پررنگ شده است، این قاعده می‌تواند کارکرد این شبکه‌ها را مختل کند.

*** تقویت شبکه‌های مبتنی بر اعتماد:** در مقابل، این قاعده می‌تواند به تقویت شبکه‌های اجتماعی مبتنی بر اعتماد و قانونمندی کمک کند. با این فرض که افراد می‌دانند نمی‌توانند از مکالمه یا اطلاعات شخصی یکدیگر سوءاستفاده کنند، روابط اجتماعی بر اساس اصول اخلاقی و حقوقی مستحکم‌تر خواهد شد.

راهکارهای عملیاتی: برای اینکه ممنوعیت تحصیل دلیل نامشروع به درستی در جامعه ایران تثبیت شود و به اهداف خود برسد، صرفاً اجرای قانون کافی نیست. یک پیوست فرهنگی-اجتماعی فعالانه لازم است:

۱. پیوست فرهنگی (در سطح باورها و هنجارها):

*** آموزش حقوقی-اجتماعی از کودکی:** باید در نظام آموزشی، فرهنگ حاکمیت قانون و احترام به حریم خصوصی به عنوان یک ارزش بنیادین آموزش داده شود. این آموزش باید فراتر از حفظ مواد قانونی باشد و به پیامدهای اجتماعی و اخلاقی آن بپردازد.

*** تغییر روایت رسانه‌ای:** رسانه‌ها، فیلم‌ها و سریال‌ها باید از بازنمایی زنگی در برابر قانون به عنوان یک قهرمانی اجتناب کنند. به جای آن، می‌توانند داستان‌هایی از افراد موفق در احقاق حق از طریق راه‌های قانونی و اخلاقی به تصویر بکشند.

*** مشارکت نخبگان در گفتمان عمومی:** روشنفکران، جامعه‌شناسان، حقوقدانان و هنرمندان باید به طور فعال در گفتمان عمومی در مورد اهمیت حقوق و اخلاق در کنار هم مشارکت کنند.

۲. پیوست اجتماعی (در سطح نهادها و ساختارها):

*** تضمین دسترسی آسان به عدالت:** اگر مردم به سرعت و با هزینه کم به عدالت دسترسی داشته باشند، انگیزه آن‌ها برای استفاده از راه‌های نامشروع کاهش می‌یابد. باید فرآیندهای قضایی شفاف، ساده و کارآمد شوند.

*** حمایت از افشاگران:** برای مدیریت تضاد میان حفظ حریم خصوصی و مبارزه با فساد، باید قوانین شفاف برای حمایت از افشاگرانی که با حسن نیت و برای منافع عمومی، اطلاعات را به مراجع قانونی ارائه می‌دهند، تدوین شود. این حمایت، باید شامل مصونیت از تعقیب کیفری و مدنی باشد.

*** افزایش آگاهی عمومی از حقوق:** باید کمپین‌های عمومی برای آگاهی‌بخشی به مردم در مورد حقوق و تکالیفشان در زمینه جمع‌آوری دلایل حقوقی راهاندازی شود.

نتیجه‌گیری

ممنوعیت تحصیل دلیل نامشروع در جامعه ایران، به دلیل تعارض با برخی از نمادها و هنجارهای فرهنگ عامه، با چالش‌هایی روبروست. تحلیل از منظر مکاتب پیشرو جامعه‌شناسی نشان می‌دهد که برای تثبیت این قاعده، نمی‌توان صرفاً به قدرت الزام‌آور قانون اکتفا کرد. بلکه لازم است با یک پیوست اجتماعی و فرهنگی فعالانه، به تغییر در نگرش‌های عمومی، افزایش اعتماد به نظام قضایی و ارائه ابزارهای قانونی کارآمد برای احقاق حق پرداخت. تنها در این صورت است که این قاعده حقوقی، از یک ماده قانونی صرف به یک ارزش اجتماعی تبدیل خواهد شد و در شبکه روابط اجتماعی جامعه ایران ریشه می‌دواند.

۳. افزودن اعتبار امر مختوم کیفری به ماده ۱۳

اعتبار امر مختوم یکی از اصول بنیادین حقوقی است که از تکرار رسیدگی به دعوای واحد پس از صدور حکم قطعی جلوگیری می‌کند. این اصل، موجب ایجاد امنیت قضایی، جلوگیری از اطاله دادرسی، و حفظ اقتدار و اعتبار احکام قضایی می‌شود. ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری به اثر حکم کیفری بر دعوای حقوقی اشاره دارد، اما به صراحت به اعتبار امر مختوم کیفری و منع رسیدگی مجدد به موضوعی که قبلاً به طور قطعی در نظام کیفری رسیدگی شده است، نپرداخته است. این خلاء قانونی می‌تواند منجر به طرح مجدد اتهامات یا ادعاهایی شود که قبلاً مورد رسیدگی و صدور حکم قطعی قرار گرفته‌اند.

پیشنهاد: به ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری، تبصره‌ای افزوده شود که به صراحت بیان کند: «حکم قطعی صادر شده در خصوص یک موضوع در دادگاه کیفری، مانع رسیدگی مجدد به همان موضوع و همان ادعا در همان نظام قضایی (اعم از دادگاه کیفری یا حقوقی) خواهد بود و موجبات اعتبار امر مختوم کیفری را فراهم می‌آورد.» این اقدام، امنیت قضایی را تقویت و از سوءاستفاده احتمالی از روند دادرسی جلوگیری خواهد کرد.

بررسی و تحلیل اضافه شدن اعتبار امر مختومه (Res Judicata) به ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری، از منظر مکتب سیستم‌های اجتماعی، نیازمند فهم این قاعده به عنوان یک مکانیسم تنظیم‌کننده (Regulatory Mechanism) در درون خرده‌سیستم قضایی است. این مکانیسم، برای مدیریت کارکرد یکپارچگی (Integration) و حفظ الگو (Latency) در سیستم بزرگتر جامعه طراحی شده است. مقدمه: تبیین اعتبار امر مختومه از منظر سیستم‌های اجتماعی: از منظر تالکوت پارسونز، جامعه یک سیستم زنده است که برای بقا و ثبات، نیاز به حفظ نظم و پیش‌بینی‌پذیری دارد. هرگونه بی‌ثباتی یا هرج و مرج در یک خرده‌سیستم، می‌تواند به کل سیستم آسیب بزند. اعتبار امر مختومه دقیقاً برای جلوگیری از چنین بی‌ثباتی طراحی شده است.

* **کارکرد یکپارچگی (Integration):** این قاعده، با جلوگیری از طرح مکرر یک دعوای واحد، از تشتت آرا و تصمیمات متناقض در درون سیستم قضایی جلوگیری می‌کند. این کار، به یکپارچه‌سازی و هماهنگی رویه‌ها در بین مراجع مختلف قضایی کمک کرده و سیستم را به یک کل منسجم تبدیل می‌کند.

* **کارکرد حفظ الگو (Latency):** این قاعده، به تثبیت و نهادینه کردن پایان یافتن یک منازعه در ذهن جامعه کمک می‌کند. از منظر فرهنگی، جامعه برای بقا به قطعیت و نظم نیاز دارد. هر قضاوت نهایی در مورد یک جرم، نوعی الگوی فرهنگی از حل منازعه را به جامعه ارائه می‌دهد. اجازه دادن به طرح مجدد همان دعوا، این الگو را مختل کرده و این پیام را می‌دهد که هیچ دعوایی واقعاً پایان یافته نیست، که این امر به بی‌اعتمادی و هرج و مرج اجتماعی منجر می‌شود.

۱. **تحلیل اجتماعی:** مدیریت انتظارات و کاهش هزینه‌های سیستم: اضافه شدن اعتبار امر مختومه، به طور مستقیم بر پویایی‌های اجتماعی و اقتصادی جامعه تأثیر می‌گذارد:

* **مدیریت انتظارات عمومی:** این قاعده، به مردم می‌آموزد که هر دعوای قضایی، یک نقطه پایان دارد. این امر، به مدیریت انتظارات اجتماعی کمک کرده و از امید واهی به تجدیدنظر بی‌پایان جلوگیری می‌کند. در نتیجه، سرمایه اجتماعی و زمان، به جای درگیری‌های قضایی بی‌پایان، به فعالیت‌های سازنده هدایت می‌شوند.

* **کاهش فشار بر سیستم:** از منظر سیستمی، هر پرونده قضایی، یک بار عملیاتی (Operational Load) است که منابع (قاضی، کارمند، زمان) را مصرف می‌کند. طرح مجدد پرونده‌های مختومه، به معنای تحمیل بار اضافی و غیرضروری بر سیستم است. اعتبار امر مختومه، با جلوگیری از این امر، به بهینه‌سازی کارایی (Efficiency) سیستم قضایی کمک می‌کند.

* **تقویت نقش قاضی:** این قاعده، اقتدار و مشروعیت رأی قاضی را تقویت می‌کند. وقتی یک حکم قطعی می‌شود، به معنای تأیید صلاحیت، دقت و اعتبار آن توسط کل سیستم قضایی است.

۲. تحلیل فرهنگی: مقابله با فرهنگ لجاجت و دعاوی بی‌پایان: فرهنگ قضایی، بازتابی از فرهنگ عمومی یک جامعه است. در فرهنگ ایران، به دلایل مختلف (مانند ضعف در حل مسالمت‌آمیز اختلافات، فرهنگ انتقام‌جویی و...)، گرایش به ادامه دادن یک دعوا تا آخرین نفس، حتی پس از یک حکم قطعی، وجود دارد. این پدیده را می‌توان نوعی فرهنگ لجاجت قضایی دانست.

* **مبارزه با هرج و مرج فرهنگی:** اضافه شدن اعتبار امر مختومه، به عنوان یک مکانیسم فرهنگی-حقوقی، با این الگو مقابله می‌کند. قانون به جامعه این پیام را می‌دهد که نظم و قطعیت، بر لجاجت و درگیری بی‌پایان ارجحیت دارد. این امر، به تدریج به نهادینه شدن فرهنگ تمکین از قانون در جامعه کمک می‌کند.

* **حفظ حرمت نظام قضایی:** در غیاب این قاعده، نظام قضایی به محلی برای بازی‌های بی‌پایان و بی‌اعتبار کردن احکام تبدیل می‌شود. با این قاعده، نهاد قضایی حرمت خود را به عنوان مرجع نهایی حل و فصل اختلافات حفظ می‌کند.

برای اینکه این قاعده به درستی در جامعه ریشه بدواند و به اهداف خود برسد، صرفاً افزودن آن به قانون کافی نیست. یک پیوست فرهنگی-اجتماعی ضروری است که به نهادینه شدن آن کمک کند:

۱. پیوست فرهنگی (در سطح باورها و هنجارها):

* **ترویج مفهوم پایان یافتن:** باید در رسانه‌ها، آموزش‌های عمومی و برنامه‌های تلویزیونی، مفهوم پایان یافتن اختلافات به عنوان یک ارزش اجتماعی مثبت ترویج شود. باید به مردم آموزش داده شود که آرامش پس از صلح، بر لذت موقت پیروزی در دعوایی بی‌پایان ارجحیت دارد.

* **افزایش آگاهی عمومی از قانون:** مردم باید بدانند که با وجود حق اعتراض، نظام قضایی برای پایان دادن به اختلافات طراحی شده است. باید به صورت شفاف، محدودیت‌ها و شرایط طرح دعوا آموزش داده شود.

۲. پیوست اجتماعی (در سطح نهادها و ساختارها):

* **ایجاد سازوکارهای آموزشی برای قضات و وکلا:** قضات و وکلا باید با اهمیت اجتماعی و کارکردی اعتبار امر مختومه به عنوان یک ابزار برای حفظ نظم اجتماعی آشنا شوند. آن‌ها باید این قاعده را نه صرفاً یک ماده قانونی، بلکه یک اصل بنیادین برای جلوگیری از بی‌ثباتی بدانند.

* **تقویت و کارآمدسازی مرحله تجدیدنظر:** برای اینکه مردم اعتبار امر مختومه را بپذیرند، باید به کیفیت و عدالت در مرحله تجدیدنظر اطمینان داشته باشند. اگر مردم باور داشته باشند که احکام در مرحله تجدیدنظر با دقت و عدالت بررسی می‌شوند، احتمال کمتری دارد که پس از یک حکم قطعی، به دنبال راه‌های دیگر باشند.

* **استفاده از فناوری:** سامانه‌های هوشمند قضایی می‌توانند به صورت خودکار، پرونده‌هایی که به دلیل اعتبار امر مختومه نباید مجدداً طرح شوند را شناسایی و از ورود آن‌ها به سیستم جلوگیری کنند.

* **نتیجه‌گیری:** افزودن اعتبار امر مختومه به ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری، از منظر مکتب سیستم‌های اجتماعی، یک اقدام حیاتی برای بهبود کارکرد، افزایش یکپارچگی و حفظ نظم در سیستم قضایی و جامعه است. این قاعده، با ایجاد یک نقطه پایانی حقوقی، به مدیریت تنش‌ها، کاهش هزینه‌ها و نهادینه کردن فرهنگ حل و فصل نهایی اختلافات کمک می‌کند. موفقیت این قاعده، نه فقط به اجرای آن، بلکه به همراهی یک پیوست فرهنگی-اجتماعی برای تغییر در نگرش‌ها و تقویت نهادهای مربوطه وابسته است.

۴. محدود کردن رسیدگی موضوع ماده ۱۵ به مرحله بدوی

در این ماده آمده است که زیان دیده می‌تواند تا قبل از ختم دادرسی دادخواست ضرر و زیان را به مرجع کیفری تقدیم کند حتی در مرحله تجدید نظر که غیر منطقی است.

پیشنهاد: می‌بایست امکان تقدیم دادخواست ضرر و زیان تا اتمام مرحله بدوی باشد.

* **پیوست فرهنگی و اجتماعی محدود کردن رسیدگی موضوع ماده ۱۵ به مرحله بدوی****

مقدمه: سوال ابتدایی این می‌باشد که چرا قانون‌گذار در وهله اول این محدودیت را ایجاد کرده است؟ کارکرد و پیامدهای این تصمیم قانونی در ساختار و فرهنگ جامعه چیست؟



تبیین ماده ۱۵ از منظر سیستم‌های اجتماعی (در مورد مواردی مانند جرم‌های مرتبط با تخریب یا ایراد خسارت) به دادگاه اجازه می‌دهد که در صورت درخواست شاکی، در مورد جنبه خصوصی (جبران خسارت) یک پرونده کیفری، حتی بدون اینکه شاکی دعوای حقوقی طرح کرده باشد، رسیدگی و حکم صادر کند. بخش اول: دلایل اجتماعی و فرهنگی محدودیت رسیدگی: محدود کردن رسیدگی در ماده ۱۵ به مرحله بدوی، ریشه در چند باور و واقعیت اجتماعی و فرهنگی دارد:

* **فرهنگ ترس از بوروکراسی:** در فرهنگ عامه ایران، فرآیندهای قضایی تجدیدنظر و فرجام‌خواهی به دلیل پیچیدگی، زمان‌بر بودن و هزینه‌های بالا، به عنوان یک کابوس بوروکراتیک شناخته می‌شوند. قانون‌گذار با محدود کردن این رسیدگی به مرحله بدوی، به نوعی به این ترس پاسخ می‌دهد و به مردم این پیام را می‌دهد که مسیری ساده‌تر و سریع‌تر برای جبران خسارت وجود دارد.

* **اولویت سرعت و سادگی:** در منازعات کوچک و روزمره (که معمولاً مشمول ماده ۱۵ می‌شوند)، هدف اصلی شاکی، نه احقاق حق به طور کامل و جامع، بلکه سرعت و سادگی در جبران خسارت است. جامعه در این موارد، ترجیح می‌دهد که با یک فرآیند ساده در دادگاه بدوی به نتیجه برسد، حتی اگر آن نتیجه کاملاً بی‌نقص نباشد، تا اینکه درگیر یک دعوای حقوقی طولانی و پیچیده شود.

* **ترکیب حکم و حل و فصل:** در نگاه فرهنگی، رسیدگی در دادگاه بدوی اغلب با نوعی مصلحت‌اندیشی و صلح و سازش غیررسمی همراه است. قاضی بدوی، به دلیل نزدیکی به فضای اجتماعی پرونده، گاهی نقش میانجی را نیز ایفا می‌کند. این محدودیت، به این رویکرد فرهنگی اجازه می‌دهد که در همان مرحله بدوی، پرونده مختومه شود.

* **کاهش فشار بر نهادهای عالی:** از نظر اجتماعی، نهادهای عالی قضایی (مانند دادگاه‌های تجدیدنظر و دیوان عالی کشور) به عنوان مراجع حل منازعات بزرگ و پیچیده شناخته می‌شوند. ورود دعوای مربوط به خسارت‌های کوچک به این مراجع، نوعی نقض شأن و اتلاف منابع تلقی می‌شود. قانون‌گذار با این محدودیت، از این پدیده جلوگیری می‌کند و تمرکز نهادهای عالی را بر حل و فصل پرونده‌های مهم‌تر حفظ می‌نماید.

بخش دوم: تحلیل محدودیت قانونی از منظر مکتب سیستم‌های اجتماعی

از منظر مکتب سیستم‌های اجتماعی، این محدودیت، یک مکانیسم تنظیم‌کننده (Regulatory Mechanism) در درون خرده‌سیستم قضایی است که برای دو کارکرد اصلی طراحی شده است:

* **افزایش سازگاری (Adaptation):** با اجازه دادن به رسیدگی همزمان به دو جنبه کیفری و حقوقی، سیستم قضایی خود را با نیازهای مردم (کاهش هزینه‌ها و زمان) سازگار می‌کند.

* **مدیریت ریسک درونی سیستم:** محدود کردن این رسیدگی به مرحله بدوی، نوعی مدیریت ریسک برای جلوگیری از تحمیل بار اضافی و پیچیدگی‌های فرآیندهای تجدیدنظر و فرجام‌خواهی است. این مکانیسم، به حفظ کارایی (Efficiency) و یکپارچگی (Integration) سیستم کمک می‌کند.

این محدودیت، از منظر سیستم‌های اجتماعی، یک تصمیم کاملاً کارکردی (Functional) است که پیامدهای زیر را در پی دارد:

۱. کارکرد یکپارچگی (Integration):

* **تقسیم کار در سیستم قضایی:** این محدودیت، به تقسیم کار (Division of Labor) در درون خرده‌سیستم قضایی کمک می‌کند. دادگاه‌های بدوی، مسئول رسیدگی‌های سریع و ساده (در حوزه امور خصوصی) می‌شوند و دادگاه‌های تجدیدنظر، به مسائل پیچیده‌تر و مهم‌تر می‌پردازند. این تقسیم کار، به افزایش انسجام و جلوگیری از تداخل کارکردی بین مراجع مختلف کمک می‌کند.

* **مدیریت ترافیک پرونده‌ها:** این محدودیت، به عنوان یک فیلتر اجتماعی عمل می‌کند و از ورود پرونده‌های ساده به مراحل بالاتر قضایی که منابع بیشتری نیاز دارند، جلوگیری می‌نماید. این فیلتر، به حفظ سلامت عملیاتی و جلوگیری از انسداد در کل سیستم قضایی کمک می‌کند.

۲. کارکرد حفظ الگو (Latency):

* تثبیت الگوی عدالت سریع: این محدودیت، یک الگوی فرهنگی جدید از عدالت سریع و در دسترس را به جامعه ارائه می‌دهد. این الگو به تدریج در باورهای مردم نهادینه می‌شود که برای حل برخی از مشکلات، نیازی به درگیر شدن در فرآیندهای طولانی مدت و پیچیده نیست. این امر به افزایش اعتماد عمومی به نظام قضایی کمک می‌کند.

* **جلوگیری از تورم دعوا:** اگر هر حکم خسارتی در دادگاه بدوی قابل تجدیدنظر بود، این امر می‌توانست به تورم دعاوی و باز شدن دریچه‌ای برای ادامه دادن بی‌پایان یک منازعه منجر شود. محدودیت، به تثبیت این الگو کمک می‌کند که هر دعوا در نهایت یک نقطه پایان دارد.

۳. کارکرد دستیابی به هدف (Goal Attainment) و سازگاری (Adaptation):

* **توازن میان اهداف متناقض:** هدف سیستم قضایی، هم احقاق حق کامل است و هم سرعت در رسیدگی. این دو هدف گاهی با یکدیگر در تضاد هستند. محدود کردن رسیدگی، یک راهبرد سازشکارانه است که تلاش می‌کند میان این دو هدف، تعادل برقرار کند. سیستم با این کار، نیاز به سرعت (با دادن یک امتیاز ساده) را بر نیاز به احقاق حق کامل (که می‌توان با طرح یک دعوای حقوقی مستقل پیگیری کرد) اولویت می‌دهد.

با توجه به تحلیل فوق، یک پیوست فرهنگی و اجتماعی می‌تواند شامل اقدامات زیر باشد:

* **آموزش عمومی برای انتخاب آگاهانه:** باید به مردم آموزش داده شود که ماده ۱۵ یک گزینه سریع و ساده است و نه تنها راه حل. باید به صورت شفاف به آن‌ها گفته شود که در صورت نارضایتی از میزان خسارت تعیین شده، می‌توانند با یک دعوای حقوقی مستقل، فرآیند کامل را طی کنند. این امر، به جای تحمیل یک تصمیم از بالا، به افراد قدرت انتخاب و تصمیم‌گیری آگاهانه می‌دهد.

* **شفاف‌سازی و تبیین در رسانه‌ها:** رسانه‌ها باید با همکاری حقوقدانان، به تبیین این ماده و دلایل اجتماعی پشت آن بپردازند. این امر به تغییر باورهای فرهنگی در مورد عدالت سریع کمک می‌کند.

* **تقویت نقش قاضی بدوی:** باید به قاضی بدوی، به عنوان سنگ بنای عدالت سریع، اعتبار و اقتدار بیشتری داده شود.

* **ایجاد سیستم بازخورد:** باید یک مکانیسم برای جمع‌آوری بازخورد از مردم در مورد میزان رضایت آن‌ها از رسیدگی‌های انجام شده در ماده ۱۵ ایجاد شود. این بازخورد می‌تواند به سیستم قضایی کمک کند تا در آینده، در صورت نیاز، در این محدودیت بازنگری کند.

نتیجه‌گیری

محدود کردن رسیدگی در ماده ۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری به مرحله بدوی، یک اقدام حقوقی ساده نیست، بلکه یک پاسخ ساختاری به پویایی‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه است. از منظر مکتب سیستم‌های اجتماعی، این محدودیت، یک مکانیسم کارکردی برای تقسیم کار، مدیریت ریسک و حفظ سلامت و کارایی سیستم قضایی است. با این حال، موفقیت این مکانیسم در گرو یک پیوست فرهنگی-اجتماعی است که با آموزش، شفافیت و تقویت نقش‌های کلیدی، به نهادینه شدن آن در فرهنگ عمومی کمک کند.

۵. جدا کردن رد مال و دیه از شمول ماده ۱۵

((چون پیوست همراستا با پیشنهاد اصلاحی نیست بررسی و در صورت تایید پیوست این ماده لحاظ گردد در غیر این صورت حذف گردد))

ضرر وزیران گسترده است و می‌تواند شامل رد مال و حتی دیه هم بشود لذا این ماده با ماده ۱۹ همپوشانی پیدا کند.

پیشنهاد: یک تبصره به ماده ۱۵ اضافه شود مبنی بر اینکه رد مال و دیه مشمول این ماده نیست بلکه مشمول ماده ۱۹ است.

**** پیوستار تحلیلی اجتماعی- فرهنگی با رویکرد حقوقی ****

این پیشنهاد چالش‌هایی را به همراه دارد که در ادامه به آن پرداخته می‌شود:

۱. **تأخیر در آگاهی و پیگیری حقوقی:** در بسیاری از موارد، بزهدیده (قربانی جرم) به دلیل شوک ناشی از حادثه، ناآشنایی با مراحل قضایی، یا حتی فشارهای اجتماعی و فرهنگی، قادر نیست در مهلت تعیین شده در ماده ۱۵، دادخواست ضرر و زیان خود را تهیه و به دادگاه ارائه دهد. این امر به خصوص در جرائم مرتبط با خشونت خانگی، جرائم سایبری و یا جرائمی که پیامدهای روحی و روانی عمیق دارند، مشهود است. در جامعه‌ای که آگاهی عمومی از حقوق قانونی هنوز در سطح مطلوب نیست، اعمال چنین محدودیتی می‌تواند به تضییع حقوق بزهدیدگان منجر شود.

۲. **سازش محوری و دوری از فرآیندهای رسمی:** در فرهنگ ایرانی، میل به سازش و حل و فصل اختلافات خارج از چارچوب‌های رسمی قضایی، به ویژه در جرائم خانوادگی یا میان آشنایان، بسیار پررنگ است. بسیاری از بزهدیدگان ابتدا تلاش می‌کنند از طریق گفتگو و میانجی‌گری مشکل را حل کنند و زمانی که این راهکار به نتیجه نمی‌رسد، به ناچار به سیستم قضایی مراجعه می‌کنند. در این فرآیند، ممکن است مهلت قانونی تعیین شده در ماده ۱۵ منقضی شود. این محدودیت قانونی عملاً با این پیوستار فرهنگی جامعه در تعارض است و می‌تواند مانعی بر سر راه جبران خسارات بزهدیدگان باشد.

۳. **تضییع حقوق شاکی و مغایرت با عدالت ترمیمی:** از منظر حقوقی، محدود کردن زمان رسیدگی به ضرر و زیان، با اصول عدالت ترمیمی و اصل حمایت از بزهدیده مغایرت دارد. عدالت ترمیمی بر جبران خسارت بزهدیده و بازگرداندن وی به شرایط پیش از وقوع جرم تأکید دارد. وقتی بزهدیده به دلیل محدودیت زمانی، نتواند خسارت خود را از طریق دادگاه کیفری مطالبه کند، باید فرآیند طولانی و پرهزینه طرح دعوا در دادگاه حقوقی را طی کند. این امر نه تنها باعث تضییع حقوق و تحمیل بار مالی و روانی مضاعف بر شاکی می‌شود، بلکه با هدف اصلی آیین دادرسی کیفری که همانا حمایت از حقوق بزهدیده است، در تضاد قرار می‌گیرد.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

محدودیت زمانی مندرج در ماده ۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری، با نادیده گرفتن واقعیت‌های اجتماعی و فرهنگی، عملاً مانعی بر سر راه احقاق حقوق بزهدیدگان ایجاد می‌کند. پیشنهاد می‌شود برای رفع این چالش، این ماده اصلاح شود تا:

* زمان ارائه دادخواست ضرر و زیان انعطاف‌پذیرتر شود، برای مثال تا زمان صدور حکم قطعی یا حتی پس از آن با دلایل موجه.

* امکان طرح دعوای ضرر و زیان در دادگاه کیفری به صورت مجزا فراهم شود، تا شاکی مجبور به طی فرآیند طولانی و هزینه‌بر در دادگاه حقوقی نباشد.

* قضات اختیار بیشتری در پذیرش دادخواست‌های خارج از مهلت داشته باشند، به خصوص در مواردی که تأخیر به دلایل موجه اجتماعی یا فرهنگی بوده است.

چنین اصلاحی، به افزایش کارآمدی نظام قضایی، تقویت عدالت ترمیمی و انطباق بیشتر قوانین با واقعیت‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه منجر خواهد شد

بر اساس جستجو در قانون آیین دادرسی کیفری، ماده ۱۵ صرفاً به لزوم تسلیم دادخواست ضرر و زیان تا پیش از اعلام ختم دادرسی اشاره می‌کند. با این حال، اگرچه ماده ۱۵ و ماده ۱۹ هر یک به جنبه‌های متفاوتی از دعوای خصوصی (ضرر و زیان ناشی از جرم) می‌پردازند، اما در یک پیوستار حقوقی به هم مرتبط هستند:

* **ماده ۱۵:** به مرحله اولیه دعوای خصوصی مربوط است و شرط طرح دعوا را مشخص می‌کند (مهلت تا قبل از ختم دادرسی).

* **ماده ۱۹ و تبصره آن:** به مرحله نهایی و اجرای حکم مربوط است و شیوه جبران خسارت (رد عین، مثل یا قیمت) و نحوه محاسبه آن (قیمت روز) را تعیین می‌کند.

بنابراین، همپوشانی این دو ماده در هدف مشترک آن‌ها، یعنی جبران ضرر و زیان بزه دیده است. ماده ۱۵ امکان طرح دعوا را فراهم می‌کند و ماده ۱۹ و تبصره آن، ابزارها و قواعد لازم برای اجرای موفقیت‌آمیز و عادلانه حکم مربوط به همان دعوا را مشخص می‌سازند. به عبارت دیگر، ماده ۱۵ دعوا را وارد جریان دادرسی می‌کند و ماده ۱۹ به تضمین اثربخشی و به‌روز بودن اجرای حکم صادره در خصوص رد مال می‌پردازد. تبصره ماده ۱۹ به طور خاص، برای جلوگیری از کاهش ارزش مالی مال مورد دعوا به دلیل تورم یا نوسانات اقتصادی، قیمت زمان اجرای حکم را ملاک قرار می‌دهد که این امر مکمل و تضمین‌کننده هدف ماده ۱۵ است.

۶. ماده ۱۶ در صورت طرح همزمان موضوع در محاکم کیفری و حقوقی ابهام دارد.

بعضی وقتها را جع به یک موضوع همزمان در دو مرجع حقوقی و کیفری اقامه دعوی و شکایت می‌شود. که راهکار مشخصی ندارد.

پیشنهاد: لازم است یک تبصره به ماده ۱۶ اضافه شود مبنی بر اینکه اگر شاکی همزمان در محکمه حقوقی دادخواست داده باشد، رسیدگی در این مرحله تا مشخص شدن نتیجه در محکمه کیفری متوقف می‌شود و نتیجه این محکمه برای دادگاه حقوقی الزام آور است.

****پيوست تحلیلی اجتماعی فرهنگی با رویکرد حقوقی****

ماده ۱۶ قانون آیین دادرسی کیفری بیان می‌دارد که اگر شاکی خصوصی بخواهد ضرر و زیان خود را مطالبه کند، می‌تواند دادخواست خود را به دادگاه کیفری تقدیم کند. اما این ماده درباره شرایطی که همزمان یک موضوع در دادگاه حقوقی و کیفری مطرح می‌شود، صریحاً سکوت کرده و همین امر موجب ایجاد ابهام و رویه‌های متناقض در محاکم می‌شود.

این موضوع از دیدگاه اجتماعی، فرهنگی و حقوقی دارای پیچیدگی‌هایی است که در ادامه به آن پرداخته می‌شود:

۱. بستر حقوقی: جلوگیری از صدور آرای متناقض و اطاله دادرسی

همزمانی رسیدگی به یک موضوع در دو دادگاه (حقوقی و کیفری) می‌تواند به صدور آرای متناقض منجر شود. برای مثال، ممکن است دادگاه کیفری متهم را بی‌گناه تشخیص دهد، در حالی که دادگاه حقوقی وی را به جبران خسارت محکوم کند. این تعارض در آراء، نه تنها اعتبار نظام قضایی را زیر سؤال می‌برد، بلکه موجب سردرگمی افراد و تضییع حقوق آن‌ها می‌شود. همچنین، رسیدگی موازی در دو مرجع قضایی، باعث اطاله دادرسی و افزایش بار کاری سیستم قضایی می‌شود. از منظر حقوقی، حکم دادگاه کیفری درباره وقوع جرم و انتساب آن به متهم، از اصول بنیادین است که باید برای سایر مراجع قضایی الزام‌آور باشد.

۲. بستر اجتماعی: سردرگمی و عدم اعتماد عمومی

وقتی مردم با وضعیت حقوقی پیچیده‌ای مواجه می‌شوند که در آن، دو دادگاه مختلف درباره یک موضوع واحد به نتایج متفاوتی می‌رسند، دچار سردرگمی و بی‌اعتمادی نسبت به نظام قضایی می‌شوند. این ابهام، به خصوص برای قربانیان جرم، می‌تواند بسیار آزاردهنده باشد. این وضعیت، حس بی‌عدالتی را تقویت می‌کند و موجب می‌شود که افراد در پیگیری حقوق خود دچار تردید شوند، زیرا نمی‌دانند کدام مرجع و کدام رأی معتبر است.

۳. بستر فرهنگی: تأثیر رویه‌های قضایی بر فرهنگ حقوقی جامعه

فرهنگ حقوقی یک جامعه بر اساس رویه‌ها و قوانین شکل می‌گیرد. اگر قانون در موارد ابهام‌آمیز، راهکار مشخصی ارائه ندهد، مردم نیز در مواجهه با مشکلات حقوقی خود با سردرگمی مواجه می‌شوند. پیشنهاد ارائه شده برای توقف رسیدگی در دادگاه حقوقی تا زمان تعیین تکلیف در دادگاه کیفری، یک راهکار منطقی و شفاف است. این امر نه تنها از موازی‌کاری و آرای متناقض جلوگیری می‌کند، بلکه فرهنگ احترام به حکم دادگاه کیفری در خصوص اصل وقوع جرم را تقویت می‌کند و به افراد نشان می‌دهد که مسیر صحیح پیگیری حقوقی کدام است این شفاف‌سازی، به ارتقای آگاهی عمومی و افزایش اعتماد به فرآیندهای

قضایی کمک می‌کند.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

با توجه به دلایل حقوقی و اجتماعی فوق، پیشنهاد ارایه شده مبنی بر اضافه شدن تبصره‌ای به ماده ۱۶، کاملاً منطقی و سازنده است. این تبصره می‌تواند به این شکل باشد که اگر موضوع ضرر و زیان همزمان در دادگاه کیفری و حقوقی مطرح شود، رسیدگی در دادگاه حقوقی تا زمان صدور رأی قطعی از سوی دادگاه کیفری متوقف شود و رأی دادگاه کیفری در خصوص انتساب جرم، برای دادگاه حقوقی الزام‌آور باشد. این اقدام، از صدور آرای متناقض و اطاله دادرسی جلوگیری کرده و به تقویت اعتماد عمومی به نظام قضایی کمک شایانی خواهد کرد.

۷. اصلاح ماده ۱۹ در خصوص مال نزد شخص ثالث

توضیح: ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری به موضوع اعاده اموال ناشی از جرم (رد مال) می‌پردازد. در صورتی که مال حاصل از جرم در اختیار شخص ثالثی باشد که از ماهیت مال یا سرقت آن بی‌اطلاع بوده است، قانونگذار شرایطی را برای رد مال از سوی او در نظر گرفته است. با این حال، در متن ماده ۱۹، صراحتاً دادگاه موظف به صدور حکم رد مال در چنین مواردی نشده است و این امر ممکن است در رویه قضایی موجب تردید یا عدم اعمال کامل این حق شود. در جرایم مالی، بازگرداندن مال به صاحب آن، یکی از اهداف اصلی رسیدگی کیفری است.

پیشنهاد: در ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری، در بخشی که به مال نزد شخص ثالث اشاره دارد، عبارت «دادگاه مکلف است در صورت احراز شرایط قانونی، حکم به رد مال از اموال متهم یا جبران ارزش آن را صادر نماید» اضافه شود. همچنین، در صورتی که مال در اختیار شخص ثالثی باشد و او به حکم دادگاه مبنی بر رد مال عمل نکند، قانونگذار باید سازوکار مشخصی برای اجرای این حکم، حتی با در نظر گرفتن حقوق احتمالی ثالث، پیش‌بینی کند.

** پیوست تحلیلی اجتماعی فرهنگی با رویکرد حقوقی در خصوص پیشنهاد اصلاح ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری **

ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری به موضوع رد مال ناشی از جرم می‌پردازد، اما در خصوص اموالی که به دست اشخاص ثالث (که از ماهیت مجرمانه مال بی‌اطلاع بوده‌اند) رسیده، صراحت کافی ندارد. این ابهام می‌تواند در رویه قضایی، به تضییع حقوق بزه‌دیده و عدم بازگشت کامل اموال منجر شود. این پیشنهاد اصلاحی از دیدگاه‌های مختلفی قابل بررسی است:

۱. بستر حقوقی: تضمین حقوق بزه‌دیده و عدالت ترمیمی

اصلاح ماده ۱۹ به شکل پیشنهادی، با اصل عدالت ترمیمی که بر بازگرداندن بزه‌دیده به وضعیت پیش از جرم تأکید دارد، همخوانی کامل دارد. وقتی مال حاصل از جرم به دست شخص ثالث می‌رسد، قانون باید راهکار مشخصی برای بازگرداندن آن به صاحب اصلی‌اش فراهم کند. این امر نه تنها حقوق مالی بزه‌دیده را تضمین می‌کند، بلکه با اصل جبران خسارت نیز مطابقت دارد. فقدان صراحت قانونی در این زمینه می‌تواند منجر به رویه‌های قضایی متفاوت و در نهایت تضییع حقوق بزه‌دیدگان شود. اضافه شدن کلمه مکلف است به این ماده، یک ضمانت حقوقی قوی برای اجرای عدالت و جبران خسارت است.

۲. بستر اجتماعی: افزایش اعتماد عمومی و کاهش آسیب‌های اجتماعی

وقتی یک فرد مالباخته می‌بیند که حتی در صورت شناسایی سارق و مال مسروقه، به دلیل ابهامات قانونی یا انتقال مال به شخص ثالث، نمی‌تواند به اموال خود برسد، اعتماد او به نظام قضایی کاهش می‌یابد. این بی‌اعتمادی می‌تواند موجب سرخوردگی و حس بی‌عدالتی در جامعه شود. اصلاح این ماده، با ایجاد یک سازوکار مشخص و قاطع برای بازگرداندن مال، به مردم این اطمینان را می‌دهد که در صورت وقوع جرم، حقوقشان به طور کامل پیگیری و احیا خواهد شد. این امر به کاهش آسیب‌های روانی و مالی ناشی از جرم کمک می‌کند و در نهایت، یک پیوستار اجتماعی قوی‌تر را شکل می‌دهد.

۳. بستر فرهنگی: مسئولیت‌پذیری و شفافیت قانونی

در یک جامعه سالم، قوانین باید شفاف و مسئولیت‌پذیر باشند. سکوت یا ابهام قانون در خصوص سرنوشت مال مسروقه نزد شخص ثالث، پیام نادرستی را به جامعه منتقل می‌کند و می‌تواند به شکل‌گیری این تصور منجر شود که مسئولیت قانونی تنها محدود به مجرم اصلی است. پیشنهاد اصلاحی، به روشنی مسئولیت دادگاه در صدور حکم و تکلیف اشخاص ثالث در همکاری برای اجرای عدالت را تعیین می‌کند. این شفافیت قانونی، به ارتقاء فرهنگ مسئولیت‌پذیری در جامعه کمک می‌کند و نشان می‌دهد که هدف نهایی قانون، احیای حقوق واقعی و بازگرداندن مال به صاحب اصلی آن است، حتی اگر مسیر پیچیده‌ای را طی کرده باشد. نتیجه‌گیری و پیشنهاد: با توجه به دلایل فوق، اصلاح ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری با افزودن صراحت در خصوص الزام دادگاه به صدور حکم رد مال از اموال شخص ثالث، اقدامی ضروری است. این اصلاح، نه تنها خلأ حقوقی موجود را برطرف می‌کند، بلکه با اصول عدالت ترمیمی و اهداف اجتماعی - فرهنگی مانند افزایش اعتماد عمومی و مسئولیت‌پذیری، کاملاً همسواست. پیشنهاد می‌شود سازوکارهای اجرایی لازم برای اجرای این حکم نیز به طور مشخص در متن قانون پیش‌بینی شود.

پ: دکتر منصور فرخی، عضو هیات علمی دانشگاه و وکیل پایه یک دادگستری

۱. تکمیل ماده ۱۴ در خصوص هزینه‌های درمانی

توضیح: ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری به حقوق بزه‌دیده اشاره دارد، از جمله حق دریافت خسارت وارده. با این حال، دامنه «خسارات وارده» در این ماده به طور کامل روشن نیست و ممکن است در عمل، هزینه‌های درمانی، به خصوص هزینه‌های طولانی‌مدت و بازتوانی، به طور کامل مورد توجه قرار نگیرد. در جرایم خشونت‌آمیز و آسیب‌رسان، هزینه‌های درمانی می‌تواند بخش قابل توجهی از خسارات وارده به بزه‌دیده را تشکیل دهد.

پیشنهاد: در ماده ۱۴، ضمن اشاره به «دریافت خسارت وارده»، عبارت «شامل کلیه هزینه‌های پزشکی، تشخیصی، درمانی، توانبخشی، و از کارافتادگی ناشی از جرم» به صورت صریح اضافه شود تا هیچ‌گونه ابهامی در خصوص شمول این هزینه‌ها باقی نماند. همچنین، قانونگذار باید سازوکار مشخصی برای ارزیابی و مطالبه این هزینه‌ها در طول فرایند دادرسی پیش‌بینی کند.

**** پیوستار تحلیلی اجتماعی فرهنگی با رویکرد حقوقی پیشنهاد تکمیل ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری ****

ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری یکی از مهم‌ترین مواد این قانون در حمایت از حقوق بزه‌دیده است. این ماده به حق دریافت خسارت وارده به بزه‌دیده اشاره دارد، اما به طور دقیق به انواع خسارات، از جمله هزینه‌های درمانی، اشاره نمی‌کند. این ابهام، به خصوص در جرائم خشن که منجر به آسیب‌های جسمی و روانی شدید می‌شوند، می‌تواند به تضییع حقوق قربانیان منجر شود.

این پیشنهاد اصلاحی از سه منظر مهم قابل تحلیل است:

۱. بستر حقوقی: جامعیت و عدالت در جبران خسارت

از منظر حقوقی، اصل کامل بودن جبران خسارت یکی از اصول اساسی است. این اصل بیان می‌کند که خسارت وارده باید به گونه‌ای جبران شود که قربانی به وضعیت پیش از وقوع جرم بازگردد. صرف پرداخت دیه یا ارش، که معمولاً تنها خسارات جسمی را پوشش می‌دهد، کافی نیست. هزینه‌های درمانی، شامل هزینه‌های بیمارستانی، داروها، فیزیوتراپی و حتی هزینه‌های روانی ناشی از جرم، بخش مهمی از خسارت وارده هستند. اگر این هزینه‌ها در نظر گرفته نشوند، اصل عدالت نقض شده و قربانی مجبور است بخش بزرگی از هزینه‌های خود را شخصاً تقبل کند. تکمیل ماده ۱۴

۲. بستر اجتماعی: حمایت از قربانیان آسیب‌دیده و ارتقای امنیت روانی جامعه

در سطح اجتماعی، جرائم خشن علاوه بر آسیب‌های جسمی، آثار روانی عمیقی بر قربانی و خانواده او می‌گذارد. هزینه‌های درمانی و توانبخشی می‌تواند برای قربانیان سنگین و طاقت‌فرسا باشند. عدم پوشش این هزینه‌ها، بار مالی و روانی مضاعفی را بر دوش آن‌ها تحمیل می‌کند و می‌تواند مانعی برای بازگشت آن‌ها به زندگی عادی باشد. با اصلاح قانون و ذکر صریح این هزینه‌ها، جامعه این پیام را دریافت می‌کند که نظام قضایی به صورت فعال از قربانیان آسیب‌دیده حمایت می‌کند. این امر، حس امنیت روانی و اجتماعی را تقویت کرده و اعتماد عمومی به کارآمدی سیستم قضایی را افزایش می‌دهد.

۳. بستر فرهنگی: مسئولیت پذیری و فرهنگ سازی در قبال آسیب دیدگان

فرهنگ هر جامعه‌ای بر اساس میزان همدردی و مسئولیتی که نسبت به افراد آسیب پذیر نشان می‌دهد، سنجیده می‌شود. در فرهنگ ما، حمایت از مظلوم و آسیب دیده یک ارزش بنیادین است. با اصلاح ماده ۱۴، قانونگذار این ارزش را در قالب یک حکم حقوقی ملموس می‌کند. این اصلاحیه، به مجرمان نشان می‌دهد که مسئولیت آن‌ها تنها به دلیل مجازات کیفری نیست، بلکه شامل جبران کامل خساراتی است که به قربانی وارد کرده‌اند. این امر به مرور زمان، به نهادینه شدن فرهنگ مسئولیت‌پذیری و جبران خسارت در میان افراد جامعه کمک می‌کند.

نتیجه‌گیری: با توجه به دلایل حقوقی و اجتماعی فوق، پیشنهاد تکمیل ماده ۱۴ با ذکر صریح هزینه‌های درمانی، توانبخشی و از کار افتادگی، اقدامی ضروری است. این اصلاحیه نه تنها به اجرای کامل عدالت کمک می‌کند، بلکه موجب تقویت اعتماد عمومی و افزایش حمایت از قربانیان جرم در جامعه خواهد شد.

۲. حفظ حقوق متهم در بازرسی و تفتیش

بازرسی و تفتیش از جمله اقدامات محدودکننده حقوق فردی است که نیاز به رعایت دقیق تشریفات قانونی دارد. نقض این تشریفات، مانند ورود بدون حکم به منزل، تفتیش در ساعات غیرمجاز، یا عدم حضور متهم یا نماینده وی، می‌تواند منجر به بی‌اعتباری ادله تحصیل شده و نقض حقوق اساسی فرد گردد. ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی به مجازات مقامات دولتی که از اختیارات خود سوءاستفاده کنند، اشاره دارد، اما ارتباط مستقیم و صریح آن با نقض حقوق متهم در بازرسی و تفتیش، در قانون آیین دادرسی کیفری باید بیشتر مورد تأکید قرار گیرد.

پیشنهاد: ماده‌ای به قانون آیین دادرسی کیفری افزوده شود که به صراحت بیان نماید: «در صورت نقض حقوق متهم یا بزه‌دیده در فرایند بازرسی و تفتیش، به ویژه در خصوص لزوم اخذ مجوز قانونی، رعایت ساعات مجاز، و حضور شخص بازرسی‌شونده یا نماینده وی، ادله تحصیل شده فاقد اعتبار قانونی بوده و مراجع قضایی نباید به آن‌ها استناد نمایند. همچنین، مقام متخلف تحت پیگرد قانونی و انتظامی قرار خواهد گرفت.» این ماده باید به ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی ارجاع دهد یا با آن همسو باشد.

**** پیوستار فرهنگی و اجتماعی با رویکرد حقوقی پیرامون پیشنهاد برای حفظ حقوق متهم در بازرسی و تفتیش ****

بازرسی و تفتیش از اقدامات بسیار حساس در فرایند دادرسی کیفری است که به طور مستقیم با حریم خصوصی و آزادی‌های فردی در ارتباط است. برای جلوگیری از سوءاستفاده از این اختیار، قوانین باید به صراحت و با قاطعیت، ضمانت اجرای لازم را برای رعایت حقوق متهم پیش‌بینی کنند. با وجود اینکه ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی مجازات سوءاستفاده مقامات را بیان می‌کند، اما این ماده به طور مستقیم به بی‌اعتبار شدن ادله حاصل از بازرسی غیرقانونی اشاره‌ای ندارد. این خلاء قانونی، دست مراجع قضایی را در استناد به ادله‌ای که به طور غیرقانونی به دست آمده، باز می‌گذارد. پیشنهاد شما مبنی بر افزودن ماده‌ای به قانون آیین دادرسی کیفری، به صورت صریح این خلاء را پر می‌کند و با ایجاد یک پیوند مستقیم بین تخلف و بی‌اعتباری ادله، حقوق متهم را به شکل مؤثری تضمین می‌کند.

۱. بستر حقوقی: اصل برائت و حاکمیت قانون: در نظام حقوقی مدرن، دو اصل بنیادین اصل برائت و حاکمیت قانون، محوریت دارند. اصل برائت بیان می‌کند که هر فرد بی‌گناه فرض می‌شود مگر اینکه جرم او به صورت قانونی ثابت شود. حاکمیت قانون نیز بر این تأکید دارد که همه اقدامات دولتی، از جمله اقدامات مقامات قضایی، باید بر اساس قانون و با رعایت دقیق تشریفات آن انجام شود. بازرسی و تفتیش غیرقانونی، نقض هر دو اصل است. نه تنها حریم خصوصی فرد را زیر پا می‌گذارد، بلکه شواهد حاصل از آن نیز اعتبار قانونی ندارد. پیشنهاد شما با تأکید بر بی‌اعتبار شدن ادله غیرقانونی، این اصول را تقویت می‌کند. این اقدام نه تنها یک تدبیر حقوقی است، بلکه به مقامات یادآور می‌شود که حتی در جست‌وجوی عدالت، مجاز به نقض قانون نیستند.

۲. **بستر جامعه‌شناسی حقوقی:** اعتماد عمومی و مشروعیت نظام قضایی: در جامعه‌شناسی حقوقی، اعتماد عمومی به نظام قضایی یکی از مهم‌ترین پایه‌های مشروعیت آن است. وقتی مردم می‌بینند که مقامات قضایی بدون رعایت قانون و با نقض حریم خصوصی افراد اقدام به جمع‌آوری دلیل می‌کنند و دادگاه‌ها نیز به این ادله استناد می‌کنند، حس بی‌عدالتی و ناامنی در جامعه افزایش می‌یابد. این وضعیت، به تدریج باعث از بین رفتن اعتماد مردم به سیستم قضایی و تضعیف حاکمیت قانون می‌شود. اضافه شدن ماده پیشنهادی، به جامعه این پیام را می‌دهد که حقوق شهروندان، حتی در شرایط مظنون بودن، محترم است و قوانین به طور جدی از آن‌ها حمایت می‌کنند. این اقدام، به مشروعیت و مقبولیت نظام قضایی در میان مردم کمک شایانی می‌کند.

۳. **بستر فرهنگی:** حریم خصوصی و کرامت انسانی: در فرهنگ ایرانی، حریم خصوصی و خانه دارای قداست و احترام خاصی است. ورود غیرمجاز به خانه و بازرسی بدون رعایت اصول قانونی، می‌تواند احساس کرامت و امنیت فردی را به شدت خدشه‌دار کند. قانونگذاری که به این حساسیت فرهنگی توجه کند، می‌تواند به انسجام اجتماعی کمک کند. وقتی قانون به صراحت بیان کند که حتی مأموران دولتی نیز اجازه ندارند حریم افراد را بدون مجوز قانونی نقض کنند و در صورت نقض، عواقب سنگینی در انتظار آن‌ها است، این پیام فرهنگی تقویت می‌شود که کرامت انسانی فراتر از هر مصلحت دیگری است. این امر به ارتقای فرهنگ حقوقی در جامعه و احترام متقابل میان شهروندان و مقامات کمک می‌کند.

نتیجه‌گیری: افزودن ماده پیشنهادی به قانون آیین دادرسی کیفری، یک گام ضروری برای تقویت حقوق متهم، جلوگیری از سوءاستفاده از قدرت و افزایش اعتماد عمومی به نظام قضایی است. این اصلاحیه، با ایجاد یک ضمانت اجرایی قوی، به هماهنگی بیشتر قانون با اصول حقوقی، ارزش‌های اجتماعی و فرهنگ حاکم در جامعه کمک خواهد کرد.

۳. اصلاح ماده ۱۵۰

ماده ۱۵۰ قانون آیین دادرسی کیفری به شنود و ضبط مکالمات و ارتباطات افراد می‌پردازد. در حال حاضر، در این ماده آمده ... مگر در مواردی که به امنیت داخلی و خارجی کشور مربوط شود... این عبارت مبهم است و می‌تواند باعث تفسیر موسع شود. پیشنهاد: عبارت به این صورت اصلاح شود ... مگر آنکه به برای کشف جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی کشور و یا

***** پیوستار فرهنگی و اجتماعی با رویکرد حقوقی پیرامون اصلاح ماده ۱۵۰ قانون آیین دادرسی کیفری *****

ماده ۱۵۰ قانون آیین دادرسی کیفری، به یکی از حساس‌ترین مسائل حقوقی، یعنی شنود و کنترل ارتباطات افراد، می‌پردازد. این ماده، حریم خصوصی شهروندان را در برابر اقداماتی که می‌تواند به آزادی‌های فردی آن‌ها خدشه وارد کند، محافظت می‌کند. با این حال، استثناء قائل شدن برای موارد مرتبط با امنیت داخلی و خارجی کشور، به دلیل ابهام و گستردگی آن، می‌تواند به تفسیر موسع و سوءاستفاده از این اختیار منجر شود.

پیشنهاد ارایه شده مبنی بر جایگزینی این عبارت با ... مگر آنکه برای کشف جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی کشور و یا... گامی مهم در جهت شفاف‌سازی و محدود کردن دامنه این استثناست. این اصلاحیه، به جای واژه‌های کلی و قابل تفسیر (امنیت)، به واژه‌های حقوقی و مشخص (جرم) اشاره می‌کند. این تغییر، دست مقامات را برای شنود و ضبط مکالمات در موارد غیرضروری کوتاه کرده و به طور مشخص هدف آن را به کشف جرم محدود می‌سازد.

۱. بستر حقوقی: اصل تناسب و حاکمیت قانون

از منظر حقوقی، کنترل ارتباطات افراد، نقض حقوق بنیادین آن‌هاست. بنابراین، هرگونه اقدام در این خصوص باید بر اساس اصل تناسب انجام شود. اصل تناسب بیان می‌کند که برای رسیدن به یک هدف مشروع (مانند حفظ امنیت)، نباید حقوق و آزادی‌های افراد به صورت نامتناسب محدود شود.

عبارت امنیت داخلی و خارجی بسیار گسترده است و می‌تواند شامل موارد غیر جرم‌انگیز نیز باشد، که این امر اصل تناسب را نقض می‌کند. پیشنهاد شما با محدود کردن هدف نشود به کشف جرم، این تناسب را برقرار می‌کند. این اصلاحیه، نه تنها حاکمیت قانون را تقویت می‌کند، بلکه به مراجع قضایی نیز یادآوری می‌کند که این اختیار تنها برای اهداف مشخص و قانونی (جرم‌انگاری شده) قابل اعمال است.

۲. بستر جامعه‌شناسی حقوق: اعتماد عمومی و احساس امنیت

در جامعه‌شناسی حقوقی، اعتماد شهروندان به حکومت و نهادهای آن، از جمله سیستم قضایی، بسیار حیاتی است. وقتی مردم احساس کنند که حریم خصوصی آن‌ها به سادگی و تحت عناوین کلی مانند امنیت نقض می‌شود، احساس ناامنی در جامعه افزایش می‌یابد. این وضعیت، به تدریج باعث از بین رفتن اعتماد عمومی به نهادهای حاکمیتی می‌شود. اصلاح ماده ۱۵۰ و شفاف‌سازی آن، به جامعه این پیام را می‌دهد که دولت به حریم خصوصی افراد احترام می‌گذارد و اقدامات محدودکننده را تنها در موارد ضروری و با رعایت دقیق قانون انجام می‌دهد. این امر، به تقویت اعتماد عمومی، ایجاد حس امنیت و افزایش مشروعیت نظام در نزد مردم کمک می‌کند.

۳. بستر فرهنگی: حریم خصوصی و کرامت انسانی

در فرهنگ ایرانی، احترام به حریم خصوصی افراد و خانواده یک ارزش بنیادین است. شنود و ضبط مکالمات، به طور مستقیم به این حریم خصوصی تعدی می‌کند و می‌تواند به کرامت انسانی افراد لطمه بزند. از دیدگاه فرهنگی، هرچند حفظ امنیت جامعه یک هدف مهم است، اما نباید به بهای پایمال شدن کرامت و حقوق فردی انجام شود. اصلاح ماده ۱۵۰ و محدود کردن آن به کشف جرم، نشان‌دهنده توجه قانونگذار به این ارزش فرهنگی است. این تغییر به مردم اطمینان می‌دهد که حتی در شرایط خاص، حقوق بنیادین آن‌ها به طور کامل نادیده گرفته نخواهد شد و این امر به تعمیق فرهنگ احترام به حقوق فردی در جامعه کمک می‌کند.

نتیجه‌گیری: با توجه به تحلیل‌های فوق، اصلاح ماده ۱۵۰ قانون آیین دادرسی کیفری، اقدامی ضروری برای جلوگیری از سوءاستفاده از قدرت، تقویت حاکمیت قانون و افزایش اعتماد عمومی است. این اصلاحیه، با شفاف‌سازی دامنه اختیارات مقامات، به هماهنگی بیشتر قانون با اصول حقوقی مدرن و ارزش‌های فرهنگی جامعه کمک شایانی خواهد کرد.

۴. اصلاح ماده ۱۶۵ قانون آیین دادرسی کیفری

ماده ۱۶۵ قانون آیین دادرسی کیفری به وظایف دادگاه در خصوص ارجاع پرونده به کارشناس می‌پردازد. این ماده، لزوم دعوت از کارشناس برای ادای شهادت و توضیح را بیان می‌کند، اما تأکید کافی بر لزوم دعوت اولیه و حضور او در جلسه رسیدگی برای رفع ابهامات و ارائه توضیحات لازم ندارد. در مواردی که نظر کارشناس پیچیده یا مبهم است، حضور و امکان پرسش و پاسخ مستقیم از او برای کشف حقیقت ضروری است.

پیشنهاد: در ماده ۱۶۵، بر لزوم دعوت اولیه از کارشناسان برای حضور در جلسات رسیدگی و ادای شهادت تأکید شود. همچنین، این ماده باید بیانگر این موضوع باشد که دادگاه مکلف است تا زمان رفع کامل ابهامات کارشناسی و حصول اطمینان از صحت نظر کارشناس، به بررسی پرونده ادامه دهد و در صورت لزوم، از کارشناسان دیگر نیز استعانت جوید.

**** پیوستار فرهنگی و اجتماعی با رویکرد حقوقی پیرامون اصلاح ماده ۱۶۵ قانون آیین دادرسی کیفری ****

ماده ۱۶۵ قانون آیین دادرسی کیفری به نقش کارشناس در فرایند کشف حقیقت در محاکم قضایی می‌پردازد. این ماده، ارجاع پرونده به کارشناس را مجاز دانسته و بر لزوم دعوت از او برای ادای توضیح تأکید دارد، اما این تأکید به گونه‌ای نیست که حضور و پاسخگویی او را به یک اصل اجباری در تمام موارد لازم‌الاجرا تبدیل کند. در واقع، ابهام در این ماده ممکن است به عدم حضور کارشناس و صرفاً اکتفا به گزارش مکتوب او منجر شود، در حالی که در بسیاری از پرونده‌های پیچیده، امکان پرسش و پاسخ مستقیم از کارشناس برای روشن شدن زوایای مبهم پرونده ضروری است.

۱. بستر حقوقی: اصل کشف حقیقت و دادرسی عادلانه

در نظام حقوقی مدرن، هدف اصلی دادرسی کیفری، کشف حقیقت و سپس اجرای عدالت است. نظر کارشناس، به ویژه در پرونده‌های فنی و تخصصی (مانند پرونده‌های پزشکی، مالی یا مهندسی)، نقش حیاتی در رسیدن به این هدف ایفا می‌کند. عدم شفافیت در گزارش کارشناسی یا وجود ابهام در آن، می‌تواند مسیر کشف حقیقت را منحرف کند و به صدور حکم غیرعادلانه منجر شود. از منظر حقوقی، حق دفاع متهم نیز ایجاب می‌کند که او و وکیلش بتوانند به صورت مستقیم از کارشناس سؤال کنند و ابهامات موجود را برطرف سازند. پیشنهاد شما با تأکید بر لزوم حضور و پاسخگویی کارشناس، این اصول را تقویت کرده و به تحقق یک دادرسی عادلانه و مبتنی بر شواهد متقن کمک می‌کند.

۲. بستر جامعه‌شناسی حقوقی: اعتماد عمومی و شفافیت قضایی

در یک جامعه، اعتماد مردم به سیستم قضایی، به میزان شفافیت و کارآمدی آن بستگی دارد. وقتی مردم مشاهده می‌کنند که دادگاه‌ها صرفاً به گزارش‌های مکتوب و بدون امکان پرسش و پاسخ بسنده می‌کنند، ممکن است این تصور در آن‌ها شکل بگیرد که فرآیند دادرسی سطحی و غیرشفاف است. حضور کارشناس در جلسه دادگاه، این فرصت را فراهم می‌کند که جزئیات فنی و پیچیده پرونده به صورت علنی و در حضور طرفین توضیح داده شود. این شفافیت، به افزایش آگاهی عمومی از فرآیندهای قضایی و در نتیجه، به تقویت اعتماد مردم به نظام عدالت کمک می‌کند. این اقدام، به مردم اطمینان می‌دهد که احکام صادرشده، بر اساس بررسی دقیق و همه‌جانبه تمام جوانب پرونده است.

۳. بستر فرهنگی: مسئولیت‌پذیری و احترام به تخصص

در فرهنگ اجتماعی، مسئولیت‌پذیری و احترام به تخصص از ارزش‌های مهم هستند. یک کارشناس، به عنوان فردی متخصص، در قبال نظری که ارائه می‌دهد مسئولیت دارد. حضور او در دادگاه و پاسخگویی مستقیم به سؤالات، این حس مسئولیت‌پذیری را تقویت می‌کند. از سوی دیگر، این امر به جامعه این پیام را می‌دهد که نظر تخصصی، تا زمانی که به طور کامل مورد ارزیابی قرار نگیرد و ابهامات آن برطرف نشود، مبنای تصمیم‌گیری قرار نخواهد گرفت. این رویکرد، فرهنگ احترام به دانش و تخصص را در جامعه ارتقاء می‌بخشد و نشان می‌دهد که مقامات قضایی به دنبال درک عمیق مسائل هستند.

نتیجه‌گیری: با توجه به تحلیل‌های فوق، اصلاح ماده ۱۶۵ قانون آیین دادرسی کیفری، اقدامی ضروری برای تقویت عدالت ترمیمی، افزایش شفافیت قضایی و ارتقاء فرهنگ مسئولیت‌پذیری است. این اصلاحیه، به قضات اختیار و الزام بیشتری برای اطمینان از صحت و شفافیت نظرات کارشناسی می‌دهد، که در نهایت به صدور احکام عادلانه‌تر منجر خواهد شد.

۵. اصلاح ماده ۱۹ طرح وصول شده برای اصلاح قانون

ماده ۱۹ طرح وصول شده به این صورت اصلاح شود که جرایم منافی عفت یا اطفال

**** پیوستار فرهنگی و اجتماعی با رویکرد حقوقی بپرامون اصلاح ماده ۱۹ طرح وصول شده (جرایم منافی عفت و اطفال) ****

**

ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری کنونی به موضوع رد مال ناشی از جرم می‌پردازد، اما در طرح جدیدی که به مجلس ارائه شده، بحث جرایم منافی عفت و جرایم مربوط به اطفال نیز به آن اضافه شده است. این تغییر نشان‌دهنده توجه قانونگذار به پیچیدگی‌های این نوع جرایم و لزوم حمایت ویژه از قربانیان آن‌هاست. در جرایم منافی عفت و جرایم مربوط به اطفال، به دلیل حساسیت‌های اجتماعی و فرهنگی، بزه دیده معمولاً از حقوق خود آگاه نیست یا به دلیل ترس و فشارهای اجتماعی، قادر به پیگیری حقوق خود نیست. اضافه شدن این جرایم به ماده ۱۹، گامی مثبت است، اما باید به گونه‌ای باشد که به طور کامل از حقوق بزه دیده حمایت کند. پیشنهاد ما مبنی بر اصلاح این ماده، با هدف پر کردن خلاءهای احتمالی و تضمین حمایت کامل از این قربانیان ارائه شده است.

۱. بستر حقوقی: حمایت از بزه دیده و اصل دادرسی تخصصی

از منظر حقوقی، جرائم منافی عفت و جرائم مربوط به اطفال، نیازمند رویکردی تخصصی و متفاوت از سایر جرائم هستند. این جرائم علاوه بر آسیب‌های جسمی، آسیب‌های روانی و اجتماعی عمیقی بر قربانیان وارد می‌کنند که جبران آن‌ها از طریق قوانین عمومی دشوار است. برای مثال، یک کودک بزه دیده یا یک قربانی جرائم منافی عفت، ممکن است سال‌ها پس از وقوع جرم، از نظر روانی با مشکلات جدی دست و پنجه نرم کند. بنابراین، قانون باید به صراحت، دادگاه را مکلف کند که نه تنها به جبران خسارات مالی، بلکه به جبران خسارات روانی و اجتماعی ناشی از این جرائم نیز حکم دهد. اصلاح ماده ۱۹، با لحاظ کردن این موارد، اصل حمایت جامع از بزه دیده را تقویت می‌کند و به دادرسی تخصصی‌تر در این زمینه کمک می‌کند.

۲. بستر جامعه‌شناسی حقوقی: کاهش موانع فرهنگی و افزایش اعتماد

در بسیاری از جوامع، از جمله ایران، جرائم منافی عفت و جرائم مربوط به اطفال به دلیل حساسیت‌های فرهنگی و تابوهای اجتماعی، کمتر گزارش می‌شوند. قربانیان، به ویژه زنان و کودکان، ممکن است از ترس انگ اجتماعی یا شرمساری، از طرح شکایت خودداری کنند. قانون باید با ارائه سازوکارهای حمایتی، این موانع فرهنگی را کاهش دهد. اصلاح ماده ۱۹ به گونه‌ای که بر لزوم حمایت کامل از این بزه دیدگان (اعم از مالی، روانی و درمانی) تأکید کند، به جامعه این پیام را می‌دهد که نظام قضایی حامی آن‌هاست و از حقوقشان به طور کامل دفاع می‌کند. این امر، به مرور زمان، باعث افزایش اعتماد عمومی و تشویق قربانیان به پیگیری حقوق خود خواهد شد.

۳. بستر فرهنگی: مسئولیت‌پذیری جامعه و حفظ کرامت قربانیان

در فرهنگ اجتماعی، حمایت از آسیب‌پذیران و حفظ کرامت آن‌ها یک ارزش بنیادین است. قربانیان جرائم منافی عفت و اطفال، به دلیل آسیب‌پذیری بالا، نیازمند حمایت ویژه‌تری هستند. قانون باید این ارزش فرهنگی را در خود منعکس کند. اصلاح ماده ۱۹ و ذکر صریح جرائم منافی عفت و اطفال در کنار جرائم مالی، به جامعه این پیام را می‌دهد که حمایت از قربانیان این جرائم، یک اولویت مهم است. این تغییر در نگرش قانونی، به تدریج فرهنگ جامعه را به سمتی سوق می‌دهد که به جای سرزنش قربانی، بر مسئولیت‌پذیری مجرم و حمایت از آسیب‌دیدگان تأکید کند.

نتیجه‌گیری: با توجه به تحلیل‌های فوق، اصلاح ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری، برای درج صریح جرائم منافی عفت و اطفال، یک گام ضروری برای تقویت عدالت ترمیمی و حمایت جامع از قربانیان است. این اصلاحیه نه تنها به اجرای کامل عدالت کمک می‌کند، بلکه به افزایش اعتماد عمومی و ارتقاء فرهنگ مسئولیت‌پذیری و حمایت در جامعه نیز منجر خواهد شد.

۶. اصلاح تبصره ۶ الحاقی به ماده ۵۹۷ در طرح وصول شده

در طرح وصول شده، تبصره ۶ الحاقی به ماده ۵۹۷ به این صورت اصلاح شود:

در جرایمی که تحقق آن‌ها منوط به رفتار دو یا چند نفر است یا وقوع آن‌ها ملازمه با یکدیگر دارند مانند رشاء و ارتشاء یا جرمی مقدمه‌ای برای وقوع جرم دیگر باشد در صورتی که رسیدگی به اتهام متهم اصلی در صلاحیت دادگاه‌های نظامی باشد، رسیدگی به اتهامات کلیه متهمان در دادگاه‌های نظامی به عمل می‌آید.

** پیوستار فرهنگی و اجتماعی با رویکرد حقوقی پیرامون اصلاح تبصره ۶ الحاقی به ماده ۵۹۷ (جرائم مربوط به دادگاه نظامی) **

طرح پیشنهادی برای اصلاح تبصره ۶ الحاقی به ماده ۵۹۷، به یک چالش مهم در نظام دادرسی کیفری ایران می‌پردازد: صلاحیت رسیدگی به جرائم مرتبط با کارکنان نظامی و سایر افراد عادی. در حال حاضر، این موضوع به دلیل عدم وجود یک قاعده روشن و جامع، می‌تواند به موازی‌کاری و تداخل در صلاحیت مراجع قضایی منجر شود.

این پیشنهاد به دنبال ایجاد یک قاعده مشخص است تا در جرائمی مانند رشوه (که یک طرف آن کارمند یا مقام دولتی و طرف دیگر یک فرد عادی است)، یا جرائمی که یک جرم مقدمه برای جرم دیگر است (مانند سرقت منجر به قتل)، اگر متهم اصلی در صلاحیت دادگاه نظامی باشد، کلیه متهمان در همان دادگاه نظامی محاکمه شوند. این امر به جلوگیری از پراکندگی پرونده‌ها و اطاله دادرسی کمک می‌کند.

۱. بستر حقوقی: جلوگیری از تشمت در صلاحیت و اجرای عدالت یکپارچه

از منظر حقوقی، اصل یکپارچگی رسیدگی و جلوگیری از صدور آرای متناقض بسیار حائز اهمیت است. وقتی یک جرم واحد، به دلیل مشارکت افراد با وضعیت‌های شغلی متفاوت، در دو دادگاه مجزا (نظامی و عمومی) رسیدگی می‌شود، احتمال صدور آرای متناقض افزایش می‌یابد. برای مثال، ممکن است دادگاه نظامی، متهم نظامی را مجرم تشخیص دهد، اما دادگاه عمومی، شریک غیرنظامی او را تبرئه کند. این وضعیت، به اعتبار نظام قضایی لطمه زده و عدالت را زیر سؤال می‌برد. پیشنهاد شما با تمرکز بر متهم اصلی و ارجاع کل پرونده به یک مرجع، از این تشمت جلوگیری می‌کند. این رویکرد، به تحقق عدالت سریع‌تر و شفاف‌تر کمک کرده و با اصول حقوقی مدرن همخوانی دارد.

۲. بستر جامعه‌شناسی حقوقی: اعتماد عمومی و کارآمدی سیستم قضایی

در جامعه‌شناسی حقوقی، اعتماد مردم به کارآمدی و عادلانه بودن سیستم قضایی، یکی از مهم‌ترین پایه‌های ثبات اجتماعی است. وقتی مردم با رویه‌های قضایی پیچیده و موازی‌کاری در محاکم روبرو می‌شوند، احساس می‌کنند که فرآیند دادرسی ناکارآمد و غیرشفاف است. این مسئله، به‌ویژه در جرائمی مانند رشاء و ارتشاء که حساسیت عمومی بالایی دارند، می‌تواند به بی‌اعتمادی گسترده به سیستم قضایی منجر شود. اصلاح تبصره ۶ و ایجاد یک رویه واحد و شفاف، به مردم این اطمینان را می‌دهد که پرونده‌ها به صورت متمرکز و با رعایت اصول قانونی رسیدگی می‌شوند. این امر، به افزایش مشروعیت و مقبولیت نظام قضایی در میان شهروندان کمک شایانی می‌کند.

۳. بستر فرهنگی: مسئولیت‌پذیری مقامات و ارتقای فرهنگ پاسخگویی

در فرهنگ اجتماعی، شفافیت و پاسخگویی، به ویژه در میان مسئولان و کارکنان دولتی، یک ارزش مهم محسوب می‌شود. در جرائم مرتبط با مقامات (نظامی یا غیرنظامی)، مردم انتظار دارند که با دقت و جدیت بیشتری برخورد شود. موازی‌کاری در محاکم می‌تواند به ابهام در مسئولیت‌ها و حتی فرار از پاسخگویی منجر شود. با اصلاح تبصره ۶، این پیام به جامعه داده می‌شود که در صورت وقوع جرم، صرف‌نظر از جایگاه فرد، مسئولیت متهمان به صورت یکپارچه بررسی و پاسخگویی آن‌ها تضمین می‌شود. این امر، به ارتقای فرهنگ مسئولیت‌پذیری در میان مقامات و کارکنان نظامی کمک کرده و نشان می‌دهد که هیچ فردی فراتر از قانون نیست.

نتیجه‌گیری: با توجه به تحلیل‌های حقوقی و جامعه‌شناختی فوق، اصلاح تبصره ۶ الحاقی به ماده ۵۹۷، اقدامی ضروری برای تقویت عدالت ترمیمی، افزایش کارآمدی قضایی و ارتقای اعتماد عمومی است. این اصلاحیه، با شفاف‌سازی رویه‌ها، به هماهنگی بیشتر قانون با اصول حقوقی مدرن و ارزش‌های اجتماعی جامعه کمک خواهد کرد.

ت: دکتر عبدالجبار هاشمی، وکیل پایه یک دادگستری

۱. ایجاد دادرسی مرحله تجدیدنظر

در حال حاضر، دادرسی در مرحله بدوی فعالیت می‌کند و پس از صدور رأی از سوی دادگاه بدوی، نقش دادستان در فرآیند تجدیدنظر صرفاً به عنوان طرف دعوا و دادستان کل در دادگاه تجدیدنظر خلاصه می‌شود. در بسیاری از نظام‌های حقوقی پیشرفته، سازوکاری به نام «دادرسی تجدیدنظر» وجود دارد که مسئولیت پیگیری و تعقیب پرونده در مرحله تجدیدنظر را بر عهده دارد. این امر می‌تواند به کارآمدی بیشتر روند قضایی، ارزیابی مجدد دلایل و ادله از سوی یک مرجع تعقیب، و ارتقای کیفیت احکام تجدیدنظر کمک کند.

پیشنهاد: طرحی برای ایجاد «دادرسی تجدیدنظر» در نظام قضایی کشور تدوین شود. این دادرسی وظیفه انجام امر تعقیب در دادگاه تجدیدنظر استان را بر عهده خواهد داشت. تشکیل چنین دادرسی، می‌تواند منجر به تخصص‌گرایی بیشتر در امر تعقیب، بررسی دقیق‌تر پرونده‌ها در مرحله تجدیدنظر، و تسریع در رسیدگی به دعاوی در این مرحله گردد.

*** پیوستار فرهنگی و اجتماعی با رویکرد حقوقی پیرامون تحلیل و پیشنهاد ایجاد دادرسی تجدیدنظر ***

نظام قضایی ایران، بر اساس الگوی دادرسی-دادگاه بنا شده است.



در این الگو، دادسرا مسئولیت تحقیق و تعقیب جرم در مرحله بدوی را بر عهده دارد و پس از صدور کیفرخواست، پرونده به دادگاه ارسال می‌شود. در مرحله تجدیدنظر، این ساختار ادامه نمی‌یابد و دادستان صرفاً به عنوان یک طرف دعوا در برابر دادگاه تجدیدنظر قرار می‌گیرد، بدون اینکه یک واحد سازمانی مستقل، مسئولیت تعقیب پرونده را بر عهده داشته باشد. این امر، به ویژه در پرونده‌های پیچیده، می‌تواند به ضعف در پیگیری دلایل و ادله و کاهش کارآمدی در مرحله تجدیدنظر منجر شود. پیشنهاد ارایه شده مبنی بر ایجاد دادسرای تجدیدنظر یک راه‌حل ساختاری برای رفع این کاستی است. این نهاد می‌تواند با تخصص‌گرایی در امر تعقیب، به بررسی دقیق‌تر پرونده‌ها، تکمیل تحقیقات در صورت لزوم و ارائه لایحه‌های قوی‌تر به دادگاه تجدیدنظر کمک کند. این تغییر، نه تنها به نفع دادستان و طرفین دعوا است، بلکه کیفیت کلی دادرسی را نیز ارتقا می‌دهد.

۱. بستر حقوقی: اصل کشف حقیقت و تخصصی‌سازی عدالت

از منظر حقوقی، هدف نهایی هر دادرسی، کشف حقیقت و اجرای عدالت است. در مرحله تجدیدنظر، این هدف همچنان ادامه دارد. حضور یک دادسرای تخصصی در این مرحله، به تکمیل تحقیقات و ارائه دلایل متقن به دادگاه کمک می‌کند. این امر، از صدور آرای شتابزده یا غیردقیق جلوگیری کرده و به تضمین یک دادرسی عادلانه و مبتنی بر شواهد قوی منجر می‌شود. همچنین، ایجاد چنین نهادی، اصل تخصصی‌سازی در عدالت کیفری را تقویت می‌کند. در دنیای امروز، با پیچیدگی روزافزون جرائم، نیاز به متخصصین در هر مرحله از دادرسی، به ویژه در مرحله حساس تجدیدنظر، بیش از پیش احساس می‌شود.

۲. بستر جامعه‌شناسی حقوقی: افزایش اعتماد و کارآمدی سیستم قضایی

در یک جامعه، اعتماد عمومی به نظام قضایی بر اساس میزان شفافیت، سرعت و دقت آن شکل می‌گیرد. زمانی که مردم مشاهده می‌کنند که پرونده‌ها به دلیل نقص در تحقیقات یا ضعف در پیگیری، در مرحله تجدیدنظر به نتیجه نمی‌رسند، احساس ناامیدی و بی‌اعتمادی در آن‌ها شکل می‌گیرد. ایجاد دادسرای تجدیدنظر، با تقویت فرآیند تعقیب و تسریع در رسیدگی، به کارآمدی کلی سیستم قضایی کمک می‌کند. این کارآمدی، به نوبه خود، به مردم اطمینان می‌دهد که حقوقشان به درستی پیگیری می‌شود و در نتیجه، اعتماد عمومی به دستگاه قضایی افزایش می‌یابد.

۳. بستر فرهنگی: مسئولیت‌پذیری و تقویت پاسخگویی

در فرهنگ اجتماعی، مسئولیت‌پذیری نهادها و افراد اهمیت بالایی دارد. در حال حاضر، نبود یک مرجع مشخص برای تعقیب پرونده در مرحله تجدیدنظر، می‌تواند به ابهام در مسئولیت‌ها منجر شود. با ایجاد دادسرای تجدیدنظر، مسئولیت پیگیری پرونده به یک نهاد مشخص محول می‌شود که این امر، فرهنگ پاسخگویی را در نظام قضایی تقویت می‌کند. این نهاد، به صورت تخصصی و متمرکز، مسئولیت دارد که ابهامات پرونده را رفع کرده و شواهد لازم را برای صدور حکم نهایی فراهم آورد. این امر، نه تنها به اجرای عدالت کمک می‌کند، بلکه به جامعه نشان می‌دهد که هیچ پرونده‌ای رها نخواهد شد و پیگیری حقوق تا آخرین مرحله دادرسی ادامه دارد.

نتیجه‌گیری: با توجه به تحلیل‌های حقوقی و جامعه‌شناختی فوق، ایجاد دادسرای تجدیدنظر، یک اقدام اساسی و مترقی برای تقویت نظام دادرسی کیفری است. این اصلاحیه، با افزایش تخصص‌گرایی، شفافیت و کارآمدی، به اجرای عدالت عادلانه‌تر و افزایش اعتماد عمومی کمک شایانی خواهد کرد.

۲. اصلاح ماده ۲۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری

برای تعیین حداکثر مدت زمان بازداشت موقت، حد اکثر میزان حبس در ماده ۲۴۲ آمده است ولی فقط ملاک مجازات حبس در نظر گرفته شده است. در مورد جرایمی که مجازات حبس ندارند یا مجازات حبس با سایر جرایم همراه است تکلیف چیست؟

پیشنهاد: متن ماده با توجه به سایر جرایم نیز اصلاح شود.

**** پیوستار فرهنگی و اجتماعی با رویکرد حقوقی پیرامون پیشنهاد اصلاحی ماده ۲۴۲ قانون**

آیین دادرسی کیفری **

اصلاح ماده ۲۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری، در خصوص تعیین حداکثر مدت بازداشت موقت، یک موضوع حساس و چندبعدی است که بررسی آن، نیازمند تلفیق دلایل حقوقی، اجتماعی و فرهنگی است.

بخش اول: دلایل حقوقی اصلاحیه

* **اصل تناسب (Proportionality):** مهمترین دلیل حقوقی برای اصلاح ماده ۲۴۲، رعایت اصل تناسب است. بازداشت موقت، شدیدترین نوع قرار تأمین کیفری است که با اصل برائت و آزادی‌های فردی در تضاد است. لذا باید متناسب با مجازات نهایی جرم باشد. وقتی ماده ۲۴۲ تنها مجازات حبس را ملاک قرار می‌دهد، این تناسب در مورد جرائمی که مجازات جایگزین حبس (مانند جزای نقدی، شلاق، یا خدمات عمومی) دارند، از بین می‌رود.

* **رفع ابهام و خلأ قانونی:** در حال حاضر، این ماده در مورد جرائمی که مجازات حبس ندارند یا مجازات حبس آن‌ها با سایر مجازات‌ها همراه است، ابهام دارد. این ابهام، به قضات اجازه می‌دهد که سلیقه‌ای عمل کنند و ممکن است منجر به نقض حقوق متهم شود.

* **اصل حاکمیت قانون (Rule of Law):** حاکمیت قانون، به معنای شفافیت و پیش‌بینی‌پذیری قانون است. ماده ۲۴۲ در وضعیت فعلی، این اصل را نقض می‌کند. اصلاح این ماده، با تعیین معیارهای مشخص و دقیق، به تقویت حاکمیت قانون کمک می‌کند.

بخش دوم: پیوست اجتماعی و فرهنگی (دلایل اجتماعی)

* **از منظر مکتب سیستم‌های اجتماعی:** بازداشت موقت، یک مکانیسم کنترل اجتماعی است. اگر این مکانیسم به صورت نامتناسب و بدون دلیل موجه اجرا شود، به اعتماد عمومی به سیستم قضایی آسیب می‌زند. مردم از سیستم قضایی انتظار دارند که حتی در مورد متهمان نیز، عدالت و انصاف را رعایت کند.

* **نقض حقوق بشر و کرامت انسانی:** بازداشت موقت، می‌تواند آسیب‌های جبران‌ناپذیری به متهم و خانواده‌اش وارد کند. این آسیب‌ها نه تنها مالی (از دست دادن شغل)، بلکه روانی (انگ ننگ، انزوای اجتماعی) نیز هستند. محدود کردن بازداشت موقت به جرائمی با مجازات سنگین‌تر، به حفظ کرامت انسانی و حمایت از حقوق بشر در جامعه کمک می‌کند.

* **فرهنگ زندان‌محور در برابر مجازات‌های جایگزین:** در حال حاضر، بخش قابل توجهی از فرهنگ حقوقی در کشور، به سمت زندان‌محور بودن گرایش دارد. اصلاح ماده ۲۴۲، با لحاظ کردن سایر مجازات‌ها، به نهادینه شدن فرهنگ مجازات‌های جایگزین کمک می‌کند. این امر نشان می‌دهد که جامعه، به دنبال راه‌هایی برای مجازات است که کمتر به حقوق و کرامت انسانی آسیب می‌رساند.

* **اقتصاد و اجتماع:** بازداشت موقت طولانی‌مدت، می‌تواند به بیکاری و از هم پاشیدن خانواده‌ها منجر شود. این امر، هزینه‌های اقتصادی و اجتماعی سنگینی را بر دوش جامعه تحمیل می‌کند. اصلاح این ماده، به کاهش این هزینه‌ها کمک می‌کند.

بخش سوم: پیوست تحلیلی (ارتباط میان دلایل حقوقی و اجتماعی)

دلایل حقوقی و اجتماعی برای اصلاح ماده ۲۴۲، با یکدیگر در ارتباطند. اصل تناسب (حقوقی)، ریشه در حس عدالت و انصاف (اجتماعی) دارد. شفافیت قانون (حقوقی)، به افزایش اعتماد عمومی (اجتماعی) منجر می‌شود. حفظ کرامت انسانی (حقوقی و اجتماعی)، باعث می‌شود که جامعه، خود را از یک سیستم قضایی که به حقوق افراد احترام می‌گذارد، جدا نداند.

نتیجه‌گیری: اصلاح ماده ۲۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری، نه تنها یک اصلاح فنی و حقوقی، بلکه یک گام مهم به سوی عدالت اجتماعی است. این اقدام، با ایجاد یک نظام قضایی منسجم‌تر و انسانی‌تر، به افزایش اعتماد عمومی به نظام حقوقی و در نهایت، به تحقق عدالت برای همه کمک می‌کند.

۳. تعیین مرجع تعقیب جرایمی که مستقیماً در دادگاه مطرح می‌شود

در مورد این جرایم که پرونده ابتدائاً در دادسرای تعقیب و تحقیق آن شروع نمی‌شود، معلوم نیست که تعقیب آن با چه مقامی است.

پیشنهاد: میبایست با تصویب یک ماده قانونی تکلیف این قضیه روشن شود.

* **پیوستار فرهنگی و اجتماعی با رویکرد حقوقی پیرامون تعیین مرجع تعقیب جرایمی که مستقیماً در دادگاه مطرح می‌شود****

تعیین مرجع تعقیب جرایمی که مستقیماً در دادگاه مطرح می‌شوند، یک موضوع پیچیده و چندبعدی است که ریشه در ساختار نظام قضایی و انتظارات اجتماعی از عدالت دارد.

برای تحلیل این موضوع، از منظر دلایل حقوقی و اجتماعی، می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:

۱- دلایل حقوقی

* **اصل تفکیک وظایف:** یکی از اصول بنیادین دادرسی کیفری، تفکیک میان وظایف تحقیق و تعقیب (دادسرا) و قضاوت (دادگاه) است. دادسرا به عنوان نهاد تعقیب، وظیفه جمع‌آوری دلایل علیه متهم و طرح کیفرخواست را بر عهده دارد، در حالی که دادگاه، به عنوان یک مرجع بی‌طرف، به بررسی ادله و صدور حکم می‌پردازد. اگر دادگاه مستقیماً وارد امر تعقیب شود، این اصل مهم نقض شده و بی‌طرفی آن زیر سؤال می‌رود.

* **رعایت حقوق متهم:** در صورت عدم وجود یک نهاد تعقیب مستقل، ممکن است حقوق متهم در مراحل اولیه تضییع شود. دادسرا وظیفه دارد که به صورت همزمان، دلایل له و علیه متهم را جمع‌آوری کند و از حقوق او دفاع نماید. این وظیفه در صورت طرح مستقیم پرونده در دادگاه، ممکن است نادیده گرفته شود.

* **ایجاد رویه واحد و جلوگیری از تشتت آرا:** نبود مرجع تعقیب مشخص، می‌تواند منجر به ایجاد رویه‌های متفاوت در دادگاه‌های مختلف شود. برخی از قضاات ممکن است خود را موظف به تحقیق و تعقیب بدانند و برخی دیگر نه، که این امر به تشتت آرا و عدم انسجام در نظام قضایی منجر می‌شود.

۲- دلایل اجتماعی و فرهنگی

* **نقش نهاد تعقیب در ایجاد اعتماد عمومی:** دادسرا، به عنوان یک نهاد عمومی، نماینده جامعه در امر مبارزه با جرم است. در فرهنگ عمومی، دادسرا، نمادی از اراده جمعی برای برقراری نظم است. در صورت حذف این نهاد در برخی جرایم، مردم ممکن است احساس کنند که نظم عمومی نادیده گرفته شده است.

* **پاسخ به نیاز به شفافیت:** در پرونده‌های مهم، مردم انتظار دارند که فرآیند تحقیق و تعقیب به صورت شفاف و مستند انجام شود. دادسرا، با ثبت تمام مراحل تحقیقات، این نیاز به شفافیت را برآورده می‌کند. در مقابل، طرح مستقیم پرونده در دادگاه، ممکن است به عنوان یک فرآیند غیرشفاف و پشت درهای بسته تلقی شود.

* **اهمیت پاسخگویی:** دادسرا، نهادی است که باید در قبال تصمیمات خود (مانند صدور قرار منع تعقیب) پاسخگو باشد. این پاسخگویی، به افزایش اعتماد عمومی به نظام قضایی کمک می‌کند. در صورت عدم وجود نهاد تعقیب، این مسئولیت و پاسخگویی تضعیف می‌شود.

۳- پیوست تحلیلی

در تحلیل نهایی، پیشنهاد ارایه شده برای تصویب یک ماده قانونی جهت روشن شدن تکلیف این قضیه، کاملاً منطقی و ضروری است. این اصلاحیه، یک پاسخ ساختاری به نیازهای حقوقی و اجتماعی است. از منظر حقوقی، این اصلاحیه، با تثبیت اصل تفکیک قوا و وظایف، به افزایش کارایی و بی‌طرفی نظام قضایی کمک می‌کند. از منظر اجتماعی، با ایجاد یک رویه شفاف و پاسخگو، به تقویت اعتماد عمومی و حفظ نظم اجتماعی منجر می‌شود. در نهایت، قانون‌گذار با این اقدام، می‌تواند از تضادهای درونی در نظام قضایی جلوگیری کرده و با ایجاد یک مسیر روشن و قابل پیش‌بینی، به نیازهای جامعه برای یک نظام قضایی عادلانه و کارآمد پاسخ دهد.

ث: دکتر علیرضا رحمانی نعیم آبادی، عضو هیات علمی دانشگاه، وکیل پایه یک دادگستری

۱. اصلاح ماده ۱ در مورد تعریف قانون آیین دادرسی کیفری

ماده ۱ قانون آیین دادرسی کیفری، قانون مزبور را تعریف و دامنه شمول آن را مشخص می‌کند. اما در عصر حاضر و با توجه به تحولات حقوقی و قضایی، بازتعریف جامع و کامل این قانون با تأکید بر اهداف اصلی آن (مانند تضمین دادرسی منصفانه، رعایت حقوق شهروندان، و کارآمدی نظام عدالت کیفری) می‌تواند مفید باشد. توجه به رویکردهای نوین در حقوق جزا و آیین دادرسی، از جمله تأکید بر رویکردهای ترمیمی و پیشگیرانه، می‌تواند در این بازتعریف لحاظ شود.

پیشنهاد: ماده ۱ قانون آیین دادرسی کیفری، با توجه به تحولات حقوقی داخلی و بین‌المللی، بازتعریف و اصلاح شود. این بازتعریف باید با تأکید بر اهداف اصلی قانون، از جمله تضمین دادرسی منصفانه، رعایت حقوق طرفین دعوا، شفافیت رویه‌ها، و کارآمدی نظام عدالت کیفری، صورت پذیرد.

همچنین، ممکن است شمول قانون به برخی حوزه‌های خاص (مانند جرایم رایانه‌ای یا جرایم اقتصادی) نیاز به شفاف‌سازی بیشتر داشته باشد.

**** پیوستار فرهنگی و اجتماعی با رویکرد حقوقی پیرامون اصلاح ماده ۱ قانون آیین دادرسی کیفری ****

اصلاح ماده ۱ قانون آیین دادرسی کیفری، یک گام بسیار مهم و ضروری است. این اصلاحیه، نه تنها یک تغییر حقوقی، بلکه یک بازنگری عمیق در فلسفه و رویکرد نظام عدالت کیفری ایران است. این بازنگری، نیازمند یک تحلیل جامع از ابعاد اجتماعی، فرهنگی و حقوقی این تغییر است. بخش اول: دلایل حقوقی اصلاحیه: اصلاح ماده ۱ قانون آیین دادرسی کیفری از نظر حقوقی، دلایل محکمی دارد:

*** اصل جامع‌نگری و به‌روزرسانی قوانین:** قوانین، به ویژه قوانین مادر مانند قانون آیین دادرسی کیفری، باید همواره با تحولات جامعه و اصول حقوقی نوین همگام باشند. تعریف فعلی ماده ۱، ممکن است به طور کامل، تمام ابعاد و اهداف این قانون را در عصر حاضر پوشش ندهد. اصلاح آن، به قانون اجازه می‌دهد که با تحولات حقوقی داخلی و بین‌المللی (مانند تأکید بر حقوق بشر و دادرسی منصفانه) هماهنگ شود.

*** تضمین دادرسی منصفانه:** یکی از مهمترین اهداف یک نظام حقوقی پیشرفته، تضمین دادرسی منصفانه است. این اصل، فراتر از صرف رعایت تشریفات قانونی است و شامل حقوقی مانند حق دفاع، حق دسترسی به وکیل، حق سکوت و ... می‌شود. اصلاح ماده ۱ می‌تواند با ذکر صریح این حقوق در تعریف قانون، به عنوان یک سند راهبردی برای کل نظام قضایی عمل کند.

*** شفافیت در حوزه شمول قانون:** تعریف فعلی ممکن است در مورد برخی جرائم نوین، مانند جرائم سایبری و اقتصادی که نیازمند قوانین و رویه‌های خاص هستند، ابهام داشته باشد. اصلاح ماده ۱ می‌تواند با روشن کردن دامنه شمول، از بروز تشتت و رویه‌های سلیقه‌ای در دادگاه‌ها جلوگیری کند.

*** تأکید بر کارآمدی و سرعت:** در کنار عدالت، کارآمدی و سرعت در رسیدگی به پرونده‌ها نیز یک ارزش حقوقی مهم است. اصلاح ماده ۱ می‌تواند با گنجاندن این اهداف در تعریف قانون، به عنوان یک معیار برای ارزیابی عملکرد نظام قضایی عمل کند.

بخش دوم: پیوست اجتماعی و فرهنگی

اصلاح ماده ۱ قانون آیین دادرسی کیفری، در سطح اجتماعی و فرهنگی، پیامدهای عمیقی دارد:

*** از منظر مکتب سیستم‌های اجتماعی:** در این چارچوب، قانون آیین دادرسی کیفری، یک خرده‌سیستم حیاتی است که وظیفه حفظ نظم، کنترل انحراف و یکپارچگی جامعه را بر عهده دارد. تعریف جامع و نوین این قانون، به این خرده‌سیستم اجازه می‌دهد که به طور کارآمدتر و هماهنگ‌تر به اهداف خود برسد. در صورت عدم اصلاح، ممکن است این خرده‌سیستم به دلیل عدم سازگاری با نیازهای جامعه، دچار کارکردی شود.

*** فرهنگ‌سازی عدالت ترمیمی در برابر عدالت تنبیهی:** در فرهنگ عمومی ایران، عدالت کیفری عمدتاً با مجازات و انتقام گره خورده است. رویکردهای نوین حقوقی، بر عدالت ترمیمی (جبران خسارت برده‌دیده، بازگشت مجرم به جامعه) تأکید دارند. اصلاح ماده ۱ می‌تواند با ذکر صریح این اهداف، به یک مکانیسم فرهنگی برای تغییر این نگاه در جامعه تبدیل شود. این امر، به تدریج به نهادینه شدن فرهنگ مسئولیت‌پذیری و ترمیم آسیب در برابر انتقام کمک می‌کند.

*** افزایش مشروعیت و اعتماد عمومی:** مردم زمانی به نظام قضایی اعتماد می‌کنند که آن را عادلانه، شفاف و حامی حقوق خود بدانند. یک تعریف جامع و شفاف از اهداف قانون، به مردم این پیام را می‌دهد که نظام قضایی نه تنها به دنبال مجازات، بلکه به دنبال احقاق حقوق آن‌ها نیز هست. این شفافیت، به افزایش مشروعیت و پذیرش اجتماعی قوانین کمک می‌کند.

*** تثبیت الگوی حقوق شهروندی:** یک قانون آیین دادرسی کیفری که به صراحت بر حقوق شهروندی تأکید می‌کند، به نهادینه شدن این الگو در فرهنگ سیاسی جامعه کمک خواهد کرد. این امر، به تدریج منجر به تبدیل شهروندان از تابعین منفعل به افرادی آگاه از حقوق خود می‌شود.

جمع‌بندی: پیوست تحلیل‌هایی: اصلاح ماده ۱ قانون آیین دادرسی کیفری، یک اقدام چندوجهی و ضروری است. از منظر حقوقی، این اصلاحیه به بهبود کارایی، شفافیت و انطباق قانون کمک می‌کند. از منظر اجتماعی و فرهنگی، به تغییر نگرش‌های عمومی، افزایش مشروعیت نظام قضایی و نهادینه شدن حقوق شهروندی منجر خواهد شد. در نهایت، این اصلاحیه می‌تواند به عنوان یک نقطه عطفی در تاریخ حقوقی کشور عمل کند که فلسفه نظام عدالت کیفری را از یک نظام صرفاً تنبیهی به یک نظام ترمیمی و پیشگیرانه تبدیل می‌کند. این تغییر، یک فرآیند طولانی‌مدت است که با یک گام کوچک اما مهم در ابتدای قانون آغاز می‌شود.

۲. پیش‌بینی ضمانت اجرای دادرسی منصفانه

دادرسی منصفانه، ستون فقرات نظام عدالت کیفری است و شامل مجموعه‌ای از اصول و قواعد است که باید در تمام مراحل رسیدگی رعایت شود. این اصول، مانند حق دفاع، حق دسترسی به وکیل، اصل برائت، حق محاکمه در مدت زمان معقول، و اصل بی‌طرفی، باید دارای ضمانت اجرایی قاطع باشند تا نقض آن‌ها قابل جبران و قابل پیگیری باشد. اگرچه قانونگذار به این اصول اشاره کرده است، اما ضمانت‌های کیفری و انتظامی صریح برای نقض آن‌ها، به اندازه کافی تعریف نشده است.

پیشنهاد: قانون آیین دادرسی کیفری، با شناسایی صریح اصول دادرسی منصفانه، برای هرگونه نقض این اصول، ضمانت‌های قاطع و مؤثر (مانند ابطال دادرسی، سلب اعتبار ادله، یا پیگرد کیفری و انتظامی مقام متخلف) پیش‌بینی نماید. این ضمانت‌ها باید به گونه‌ای باشد که هرگونه تلاش برای دور زدن یا نقض این اصول، با پیامدهای جدی برای افراد خاطی همراه باشد.

**** پیوستار فرهنگی و اجتماعی با رویکرد حقوقی پیرامون پیش‌بینی ضمانت اجرای دادرسی منصفانه ****
بررسی پیشنهاد ارائه شده برای پیش‌بینی ضمانت‌های قاطع برای دادرسی منصفانه، از منظر جامعه‌شناسی، یک تحلیل عمیق و چندبعدی را می‌طلبد. این پیشنهاد، نه تنها یک اصلاح حقوقی، بلکه یک مکانیسم ترمیمی (Restorative Mechanism) برای بازسازی اعتماد اجتماعی و تقویت مشروعیت نظام قضایی است.

۱- دلایل حقوقی

*** اصل حاکمیت قانون (Rule of Law):** حاکمیت قانون، تنها به معنای وجود قانون نیست، بلکه به معنای اجرای صحیح و بی‌طرفانه آن است. اصول دادرسی منصفانه، سنگ بنای این اصل هستند. در صورت عدم وجود ضمانت اجرای قاطع، این اصول صرفاً به قواعدی اخلاقی تبدیل می‌شوند که نقض آن‌ها پیامد حقوقی مشخصی ندارد.

*** اصل برائت و حق دفاع:** این دو اصل، به عنوان مهمترین حقوق متهم، نیاز به حمایت قانونی قوی دارند. اگر نقض آن‌ها (مانند بازداشت طولانی‌مدت غیرموجه یا عدم دسترسی به وکیل) با ضمانت اجرای صریح همراه نباشد، عملاً بی‌اثر می‌شوند.

*** تأمین عدالت ترمیمی:** در بسیاری از نظام‌های حقوقی پیشرفته، هدف نهایی، تنها مجازات مجرم نیست، بلکه ترمیم آسیب وارده به بزه‌دیده و جامعه است. نقض اصول دادرسی منصفانه، به حقوق جامعه و کرامت انسانی آسیب می‌زند. ضمانت‌های کیفری و انتظامی، به نوعی ابزاری برای ترمیم این آسیب است.

۲- پیوستار اجتماعی و فرهنگی

از منظر جامعه‌شناختی، پیشنهاد شما در چند بعد قابل بررسی است:

*** از منظر مکتب سیستم‌های اجتماعی:** در این چارچوب، نظام قضایی یک خرده‌سیستم حیاتی است که وظیفه حفظ یکپارچگی (Integration) و اعتماد اجتماعی (Social Trust) را بر عهده دارد. نقض دادرسی منصفانه، مانند یک بیماری برای این سیستم عمل می‌کند. این نقض، نه تنها به متهم، بلکه به کل جامعه آسیب می‌زند، چرا که اعتماد مردم به نهادهای دولتی را از بین می‌برد. پیش‌بینی ضمانت اجرای قاطع، به سیستم اجازه می‌دهد که به این بیماری پاسخ داده و خود را ترمیم و بازسازی کند.

*** از منظر نظریه کنش متقابل نمادین (Symbolic Interactionism):** قانون و فرآیندهای قضایی، مجموعه‌ای از نمادها و معانی هستند.

یک دادگاه که در آن حقوق متهم نقض می‌شود، به عنوان یک نماد بی‌عدالتی و سوءاستفاده از قدرت در ذهن مردم حک می‌شود. این نماد، می‌تواند به تدریج به بی‌اعتمادی و مقاومت در برابر قانون منجر شود. در مقابل، یک قانون که به صراحت نقض حقوق را مجازات می‌کند، به عنوان یک نماد عدالت و پاسخگویی در جامعه شناخته می‌شود.

*** فرهنگ‌سازی مسئولیت‌پذیری نهادی:** در فرهنگ اجتماعی، اغلب مسئولیت به فرد محدود می‌شود. این پیشنهاد، با پیش‌بینی ضمانت اجرا برای مقامات متخلف، یک پیام مهم فرهنگی را به جامعه می‌فرستد: مسئولیت، تنها محدود به افراد عادی نیست، بلکه شامل نهادها و مقامات دولتی نیز می‌شود. این امر، به تدریج به نهادینه شدن فرهنگ پاسخگویی نهادی در جامعه کمک می‌کند و از فرهنگ خودسری مقامات جلوگیری می‌نماید.

*** کاهش فاصله میان قانون در کتابها و قانون در عمل:** در بسیاری از موارد، مردم احساس می‌کنند که آنچه در قانون نوشته شده، در عمل اجرا نمی‌شود. این شکاف، به تدریج مشروعیت قانون را از بین می‌برد. پیشنهاد شما، با ایجاد یک پیوند قاطع میان قاعده قانونی و پیامد اجرایی، به کاهش این فاصله کمک می‌کند و مردم را به این باور می‌رساند که قانون، نه تنها یک ابزار تئوریک، بلکه یک نیروی عملی برای برقراری عدالت است.

نتیجه‌گیری: پیش‌بینی ضمانت اجرای قاطع برای دادرسی منصفانه، نه تنها یک ضرورت حقوقی، بلکه یک پاسخ‌ساختاری به نیازهای اجتماعی و فرهنگی است. این اقدام، با تقویت اعتماد عمومی، نهادینه کردن فرهنگ پاسخگویی و بازسازی مشروعیت نظام قضایی، به ایجاد یک جامعه عادلانه‌تر و باثبات‌تر کمک می‌کند. در نهایت، این پیشنهاد به عنوان یک گام مهم به سوی تبدیل نظام حقوقی از یک نظام صرفاً حقوقی به یک نظام حقوقی-اجتماعی قابل دفاع است.

۳. اصلاح مواد ۸ و ۹ در خصوص مفاهیم دعوی عمومی و خصوصی، حق الله و حق الناس

مواد ۸ و ۹ قانون آیین دادرسی کیفری به تعریف و حدود دعوای عمومی و دعوای خصوصی در فرایند کیفری می‌پردازند. این مواد، نقش مهمی در تعیین صلاحیت دادگاه‌ها و طرفین دعوا دارند. با این حال، برخی ابهامات در خصوص دامنه شمول هر یک از این دعوای، و همچنین ارتباط میان آن‌ها، ممکن است در عمل بروز کند. تحدید دقیق حدود دعوای عمومی و خصوصی، به جلوگیری از سردرگمی و اطلاع دادرسی کمک می‌کند. مفاهیم «حق الناس» و «حق الله» در حقوق کیفری ایران، دارای اهمیت فراوانی هستند، اما تعریف صریح و قانونی آن‌ها در قانون آیین دادرسی کیفری، به طور کامل صورت نگرفته است. این ابهام می‌تواند منجر به برداشت‌های متفاوت در مورد جرایم قابل گذشت و جرایم غیرقابل گذشت، و در نتیجه، تأثیرگذاری بر روند رسیدگی و اعمال مجازات شود. تطبیق این مفاهیم با مبانی فقهی و حقوقی، به وحدت رویه قضایی کمک می‌کند.

پیشنهاد: مواد ۸ و ۹ قانون آیین دادرسی کیفری، با هدف تعیین دقیق‌تر حدود دعوای عمومی (که به منافع جامعه مربوط است) و دعوای خصوصی (که به منافع فردی بزه‌دیده مربوط است)، مورد اصلاح قرار گیرند. این اصلاح باید به گونه‌ای باشد که تمایز میان این دو دسته از دعوای، کاملاً روشن شده و موارد مشمول هر یک، با وضوح بیان گردد. همچنین قانون آیین دادرسی کیفری، تعریفی روشن و مدون از «حق الناس» و «حق الله» ارائه دهد. این تعریف باید با مبانی فقهی و حقوقی موجود همخوانی داشته باشد و در عمل، راهگشای تعیین جرایم قابل گذشت از جرایم غیرقابل گذشت، و همچنین حدود اختیارات دادستان و شاکی خصوصی باشد.

**** پیوستار فرهنگی و اجتماعی با رویکرد حقوقی پیرامون اصلاح مواد ۸ و ۹ در خصوص مفاهیم دعوی عمومی و خصوصی، حق الله و حق الناس ****

در خصوص پیشنهاد ارائه شده برای اصلاح مواد ۸ و ۹ قانون آیین دادرسی کیفری، باید یک تحلیل جامع از ابعاد حقوقی، اجتماعی و فرهنگی با رویکرد تضاد منافع قشرها و مردم ارائه شود. این اصلاحیه، در واقع، یک میدان نبرد نمادین برای قدرت، منابع و ارزش‌های متضاد در جامعه است.

بخش اول: دلایل حقوقی اصلاحیه

* **اصل شفافیت و وحدت رویه:** مهمترین دلیل حقوقی برای این اصلاحیه، رفع ابهام و ایجاد وحدت رویه قضایی است. در حال حاضر، نبود تعریف صریح از حق الله و حق الناس و همچنین مرزبندی‌های مبهم میان دعوای عمومی و دعوای خصوصی، موجب تفسیرهای متفاوت قضات و در نتیجه، صدور احکام متناقض می‌شود. این ابهام، با اصل حاکمیت قانون که بر شفافیت و پیش‌بینی‌پذیری تأکید دارد، در تضاد است.

* **تضمین حقوق طرفین دعوا:** در یک نظام حقوقی عادلانه، حقوق شاکی، متهم و جامعه باید به طور متوازن رعایت شود. ابهام در این مواد، موجب می‌شود که گاهی حقوق شاکی خصوصی نادیده گرفته شود و گاهی نیز، جامعه (دعوای عمومی) در مورد جرایم کوچک، هزینه‌های اضافی را متحمل شود.

* **اصل سرعت و کارآمدی:** ابهام در این مواد، به اطلاع دادرسی و کندی در رسیدگی به پرونده‌ها منجر می‌شود. تعیین دقیق حدود، به دادگاه‌ها اجازه می‌دهد که با سرعت و کارآمدی بیشتری پرونده‌ها را به نتیجه برسانند.

بخش دوم: پیوستار تحلیلی اجتماعی و فرهنگی (تضاد منافع)

اصلاح این مواد، به صورت مستقیم با تضادهای منافع در جامعه در ارتباط است:

* تضاد میان منافع فردی و منافع جمعی (حق الناس در برابر حق الله):

* **منافع فردی (حق الناس):** افرادی که در یک جرم (مانند توهین، افترا یا سرقت) بزه‌دیده شده‌اند، تمایل دارند که قدرت بیشتری در روند قضایی داشته باشند و حق گذشت داشته باشند. آن‌ها ممکن است به دنبال ترمیم آسیب خود، و نه صرفاً مجازات مجرم باشند.

* **منافع جمعی (حق الله/دعوای عمومی):** در مقابل، نهادهای حاکمیتی و بخشی از جامعه، به دنبال حفظ نظم و امنیت عمومی هستند. آن‌ها ممکن است اعتقاد داشته باشند که حتی در جرایم کوچک، آبروی جامعه خدشه‌دار شده است و گذشت از آن، به بی‌نظمی منجر می‌شود. اصلاحیه، در واقع یک میدان رقابت برای تعیین این است که کدام یک از این دو منفعت، در نهایت در قانون اولویت پیدا خواهد کند.

* تضاد میان قشرها: فقرا در برابر ثروتمندان:

* **تضاد در مورد قدرت:** در جامعه، قشرهای ضعیف‌تر و فقیرتر، اغلب دسترسی کمتری به نهادهای قضایی دارند. آن‌ها ممکن است ترجیح دهند که با صلح و سازش در بیرون از دادگاه (و در قالب یک سازش‌نامه) مشکل خود را حل کنند. از سوی دیگر، ثروتمندان و قدرتمندان، به دلیل دسترسی به وکلای متخصص و منابع مالی، ممکن است از ابهام قانونی به نفع خود استفاده کنند و از طریق فرآیندهای پیچیده قضایی، به اهداف خود برسند.

* **تضاد در مورد گذشت:** در جرایم قابل گذشت، افراد ثروتمند می‌توانند با پرداخت خسارت یا جلب رضایت شاکی، از مجازات فرار کنند، در حالی که این امکان برای افراد فقیر ممکن است وجود نداشته باشد. اصلاحیه، باید این تضاد را در نظر بگیرد و اطمینان حاصل کند که قانون، به طور عادلانه بر همه قشرها اعمال می‌شود.

* تضاد فکری و فرهنگی: نگاه سنتی در برابر نگاه مدرن:

* **نگاه سنتی:** در این نگاه، حق الله و حق الناس مفاهیمی فقهی هستند که نمی‌توان آن‌ها را به صورت حقوقی و مدون تعریف کرد. طرفداران این دیدگاه معتقدند که این مفاهیم باید در چارچوب فقهی خود باقی بمانند.

* **نگاه مدرن:** در مقابل، دیدگاه‌های مدرن بر کدگذاری و شفاف‌سازی قوانین تأکید دارند. طرفداران این دیدگاه معتقدند که برای جلوگیری از سلیقه‌ای عمل کردن قضات و ایجاد وحدت رویه، باید این مفاهیم به صورت قانونی تعریف شوند. اصلاحیه، به این تضاد فکری-فرهنگی پاسخ می‌دهد.

نتیجه‌گیری: اصلاح مواد ۸ و ۹ قانون آیین دادرسی کیفری، نه تنها یک اصلاح حقوقی، بلکه یک نقطه عطف در تضادهای اجتماعی و فرهنگی جامعه است. این اصلاحیه، به صورت نمادین، یک میدان نبرد برای قدرت (میان افراد و جامعه)، ثروت (میان قشرها) و فرهنگ (میان سنت و مدرنیته) است. برای اینکه این اصلاحیه به طور کامل در جامعه نهادینه شود، باید به صورت شفاف، این تضادها را در نظر بگیرد

و با یک رویکرد جامع، به هر یک از آن‌ها پاسخ دهد. تنها در این صورت است که قانون می‌تواند به عنوان یک مکانیسم حل تضاد در جامعه عمل کرده و به تحقق عدالت برای همه قشرها و افراد کمک کند.

۴. تعیین ضابطه برای تأثیر جنون در مجازات‌ها

توضیح: تأثیر وضعیت روانی فرد (مانند جنون) بر مسئولیت کیفری او، از مباحث مهم حقوق جزا است. قانون مجازات اسلامی به این موضوع پرداخته است، اما قانون آیین دادرسی کیفری، به عنوان ناظم فرایند رسیدگی، باید ضوابط مشخصی برای تشخیص و اعمال تأثیر جنون در مراحل مختلف دادرسی، از جمله در صدور قرار تأمین، چگونگی تحقیقات، و در نهایت، در تعیین نوع مجازات (حد، قصاص، یا دیات) ارائه دهد. در حال حاضر وضعیت روشنی در قوانین مجازات و آیین دادرسی کیفری ما در این خصوص نیست و ابهاماتی وجود دارد.

پیشنهاد: قانون آیین دادرسی کیفری، با ارجاع به قوانین ماهوی (مانند قانون مجازات اسلامی)، ضابطه و فرایند مشخصی را برای تشخیص و اعمال تأثیر جنون در مراحل مختلف دادرسی، از جمله در تعیین نوع مجازات (حد، قصاص، یا دیات)، تعیین نماید. این ضوابط باید به گونه‌ای باشد که از هرگونه سوءاستفاده یا تفسیر نادرست جلوگیری شود.

** پیوستار فرهنگی و اجتماعی با رویکرد حقوقی پیرامون تعیین ضابطه برای تأثیر جنون در مجازات‌ها **

بررسی و تحلیل پیشنهاد این موضوع برای تعیین ضابطه برای تأثیر جنون در مجازات‌ها، یک موضوع چندوجهی و حساس است. برای این تحلیل، از مکتب کنش متقابل نمادین (Symbolic Interactionism) به عنوان یکی از مرتبط‌ترین مکاتب جامعه‌شناسی پیشرو استفاده می‌کنیم. این مکتب، بر معانی (Meanings)، نمادها (Symbols) و کنش‌های اجتماعی (Social Interactions) تمرکز دارد. در این چارچوب، قانون و فرآیندهای قضایی، تنها مجموعه‌ای از قواعد نیستند، بلکه یک سیستم نمادین هستند که به جامعه و افراد، درباره عدالت و مسئولیت پیام می‌دهند.

مقدمه: تبیین مسئله از منظر کنش متقابل نمادین

از دیدگاه این مکتب، جنون در نظام قضایی یک مفهوم ساده پزشکی نیست، بلکه یک نماد اجتماعی است. این نماد، مرز میان فرد مسئول و فرد غیرمسئول را مشخص می‌کند. نحوه برخورد سیستم قضایی با این نماد، به جامعه این پیام را می‌رساند که چه کسی و چرا باید پاسخگو باشد.

* **نماد مسئولیت‌پذیری:** جامعه بر این باور است که هر فردی که جرمی مرتکب می‌شود، باید پاسخگو باشد. این باور، سنگ بنای نظم اجتماعی است.

* **نماد جنون:** این نماد، استثنایی بر قاعده مسئولیت‌پذیری است. این نماد، به این معناست که فرد به دلیل عدم توانایی در درک پیامدهای رفتار خود، از پاسخگویی معاف است.

ابهام در قانون در مورد نحوه اعمال این نماد، یک تضاد نمادین در سیستم ایجاد می‌کند: آیا سیستم، فرد را مسئول می‌داند یا غیرمسئول؟ این تضاد، به بی‌اعتمادی و سردرگمی در جامعه منجر می‌شود.

بخش اول: دلایل حقوقی

* **اصل تقصیر (Mens Rea):** از نظر حقوقی، مبنای مسئولیت کیفری، قصد مجرمانه یا تقصیر است. فرد مجنون، به دلیل بیماری، فاقد این قصد است. لذا، مجازات او با اصل تقصیر در تضاد است. قانون باید به صراحت این اصل را در مورد افراد مجنون اعمال کند.

* **رفع ابهام و وحدت رویه:** در حال حاضر، نبود ضوابط مشخص، به قضات اجازه می‌دهد که به صورت سلیقه‌ای عمل کنند. این امر، به تشتت آرا و بی‌عدالتی منجر می‌شود.

* **تضمین حقوق متهم و جامعه:** ابهام در قانون، می‌تواند به حقوق متهم مجنون (که ممکن است به جای درمان، مجازات شود) و همچنین به حقوق جامعه (که ممکن است از یک فرد خطرناک محافظت نشود) آسیب بزند.

بخش دوم: پیوستار اجتماعی و فرهنگی

از منظر کنش متقابل نمادین، این پیشنهاد دارای پیامدهای اجتماعی و فرهنگی عمیقی است:



* **نمادسازی عدالت و انصاف:** یک سیستم قضایی که به شرایط روانی فرد توجه می‌کند، یک نماد انسانیت و انصاف است. این سیستم به جامعه پیام می‌دهد که به جای دیدن جرم به عنوان یک رفتار صرف، آن را به عنوان یک پدیده پیچیده در نظر می‌گیرد که ممکن است ناشی از بیماری باشد. این پیام، می‌تواند به افزایش مشروعیت و پذیرش اجتماعی نظام قضایی منجر شود.

* **مدیریت انگ اجتماعی (Social Stigma):** در بسیاری از فرهنگ‌ها، جنون یک انگ اجتماعی است. فرد مجنون نه تنها از نظر حقوقی، بلکه از نظر اجتماعی نیز غیرطبیعی تلقی می‌شود. یک قانون شفاف، می‌تواند به جامعه کمک کند که جنون را به عنوان یک بیماری، و نه یک انحراف اخلاقی، بپذیرد.

* **کنش نمادین برای بازتولید امنیت روانی:** وقتی قانون، به جای مجازات فرد مجنون، به دنبال درمان و نگهداری از اوست، یک کنش نمادین برای بازتولید امنیت روانی در جامعه انجام می‌دهد. این کنش به جامعه می‌گوید که افراد آسیب‌پذیر نیز در چارچوب قانون مورد حمایت قرار می‌گیرند.

* **تغییر معنای مجازات:** در فرهنگ عامه، مجازات اغلب به معنای انتقام یا قصاص است. اما در مورد فرد مجنون، این معنا تغییر می‌کند. این فرد، به جای مجازات، نیاز به درمان دارد. قانون شفاف، به جامعه کمک می‌کند تا معنای مجازات را از تنبیه به ترمیم و درمان تغییر دهد.

* **جمع‌بندی: پیوستار تحلیلی نهایی:** اصلاح قانون و تعیین ضابطه برای تأثیر جنون در مجازات‌ها، نه تنها یک ضرورت حقوقی، بلکه یک گام مهم در جهت اصلاح باورهای اجتماعی و فرهنگی است. این اصلاحیه، از منظر مکتب کنش متقابل نمادین، یک بازنگری در نمادهای مسئولیت، جنون و مجازات است. برای اینکه این اصلاحیه به طور کامل در جامعه نهادینه شود، باید به صورت شفاف، این نمادها را در نظر بگیرد و با یک رویکرد جامع، به هر یک از آن‌ها پاسخ دهد. تنها در این صورت است که قانون می‌تواند به عنوان یک مکانیسم حل تضاد در جامعه عمل کرده و به تحقق عدالت برای همه افراد، از جمله افراد آسیب‌پذیر، کمک کند.

۵. اصلاح ماده ۲۰ در مواردی که پرونده در دادسرا مختومه شود.

ماده ۲۰ قانون آیین دادرسی کیفری به زمانی اشاره دارد که رسیدگی به دعوای حقوقی منوط به تشخیص وقوع یا عدم وقوع جرمی باشد. در این حالت، دادگاه حقوقی رسیدگی را متوقف و منتظر رأی دادگاه کیفری می‌ماند. اما در مواردی که پرونده مختومه شده در دادسرا، قابلیت طرح در دادگاه حقوقی را داشته باشد، این ماده به صراحت به نحوه هدایت پرونده به دادگاه حقوقی اشاره‌ای ندارد.

* **پیشنهاد:** در ماده ۲۰، بند یا تصریحی افزوده شود که در خصوص پرونده‌های مختومه شده در دادسرا (اعم از قرار منع تعقیب یا موقوفی تعقیب) که قابلیت طرح در دادگاه حقوقی را دارند (مانند مواردی که دادسرا به دلیل عدم کفایت دلیل، قرار منع تعقیب صادر کرده ولی جنبه حقوقی موضوع همچنان باقی است)، نحوه هدایت پرونده به دادگاه حقوقی و فرایند مربوطه را مشخص کند.

* **پیوستار فرهنگی و اجتماعی با رویکرد حقوقی پیرامون تعیین ضابطه برای تأثیر جنون در مجازات‌ها** *

با درود، بررسی پیشنهاد شما برای اصلاح ماده ۲۰ قانون آیین دادرسی کیفری، یک موضوع پیچیده و چندوجهی است که از منظر حقوقی و جامعه‌شناختی قابل تحلیل است. برای این منظور، از مکتب سیستم‌های اجتماعی به عنوان یکی از مکاتب پیشرو استفاده می‌کنیم که بر روابط و کارکردهای متقابل اجزای یک سیستم تأکید دارد.

تحلیل حقوقی اصلاحیه

* **اصل استقلال حقوقی و کیفری:** مهمترین دلیل حقوقی برای این اصلاحیه، استقلال دعوای حقوقی از دعوای کیفری است. یک جرم، دو جنبه دارد: جنبه کیفری (مربوط به نظم عمومی) و جنبه حقوقی (مربوط به جبران خسارت بزه‌دیده). در حال حاضر، ماده ۲۰ به درستی، دادگاه حقوقی را متوقف می‌کند، اما در پایان فرایند کیفری (مختومه شدن در دادسرا)، مسیر پرونده حقوقی مبهم است.

* **اصل دسترسی به عدالت (Access to Justice):** در یک نظام حقوقی عادلانه، بزه‌دیده باید به راحتی بتواند به حق خود برسد. در صورت عدم وجود یک ماده قانونی صریح، بزه‌دیده مجبور است مجدداً از ابتدا دعوای حقوقی طرح کند، که این امر فرآیند رسیدگی را طولانی و پرهزینه می‌کند و دسترسی او به عدالت را دشوار می‌سازد.

* **بهینه‌سازی فرآیند قضایی:** اصلاح ماده ۲۰، با ایجاد یک مسیر شفاف و مشخص برای پرونده‌های مختومه‌شده، به کاهش سردرگمی و اطاله دادرسی کمک می‌کند. این امر، کارآمدی کل سیستم قضایی را افزایش می‌دهد و از هدر رفتن منابع جلوگیری می‌نماید.

پیوستار تحلیلی اجتماعی و فرهنگی
از منظر مکتب سیستم‌های اجتماعی، نظام قضایی یک سیستم واحد است که از دو خرده‌سیستم اصلی (کیفری و حقوقی) تشکیل شده است. این دو خرده‌سیستم، برای عملکرد مؤثر، باید با یکدیگر هماهنگ باشند. ابهام در ماده ۲۰، یک ناهماهنگی کارکردی در سیستم ایجاد می‌کند.

* **ناهماهنگی کارکردی و بی‌اعتمادی اجتماعی:**

* **خلأ درونی سیستم:** وقتی یک پرونده کیفری در دادسرا مختومه می‌شود (برای مثال به دلیل عدم کفایت دلیل)، اما جنبه حقوقی آن باقی می‌ماند، سیستم قضایی یک خلأ کارکردی پیدا می‌کند. این خلأ، به جامعه این پیام را می‌فرستد که سیستم، قادر به حل کامل منازعات نیست.

* **تضاد میان عدم اثبات جرم و لزوم جبران خسارت:** از نظر حقوقی، عدم کفایت دلیل برای جرم به معنای عدم وقوع ضرر و زیان نیست. اما در ذهنیت جامعه، مختومه شدن پرونده، اغلب به معنای پایان کامل ماجرا تلقی می‌شود. این ناهماهنگی، بی‌اعتمادی به سیستم را افزایش می‌دهد.

* **فرهنگ مبارزه تا پایان در برابر حل و فصل مؤثر:**

* **در فرهنگ عمومی،** به ویژه برای بزه‌دیدگان، فرآیندهای قضایی به صورت یک میدان مبارزه دیده می‌شود. ابهام در ماده ۲۰، این مبارزه را طولانی‌تر و فرسایشی‌تر می‌کند. این امر، به جای حل و فصل مؤثر، تنش اجتماعی را افزایش می‌دهد.

* **اصلاحیه پیشنهادی،** با ایجاد یک مسیر روشن و مستقیم، به فرهنگ حل و فصل مؤثر کمک می‌کند و این پیام را به جامعه می‌فرستد که سیستم قضایی، به جای اطاله دادرسی، به دنبال رفع سریع و کامل مشکلات است.

* **تقویت نقش حمایتی قانون:**

* **در بسیاری از موارد،** بزه‌دیدگان احساس می‌کنند که سیستم قضایی بیشتر به مجازات مجرم توجه دارد تا جبران خسارت آنها. این امر، می‌تواند به کاهش مشارکت بزه‌دیده در فرآیند قضایی منجر شود.

* **اصلاح ماده ۲۰** با حمایت از بزه‌دیده و تسهیل مسیر حقوقی او، به تقویت نقش حمایتی قانون کمک می‌کند. این اقدام، به تدریج به افزایش مشروعیت و پذیرش اجتماعی قوانین منجر خواهد شد.

جمع‌بندی: پیوستار تحلیلی نهایی

اصلاح ماده ۲۰ قانون آیین دادرسی کیفری، نه تنها یک اصلاح فنی در یک ماده قانونی، بلکه یک گام مهم به سوی یکپارچه‌سازی و بهینه‌سازی سیستم قضایی است. این اقدام، با رفع ابهامات حقوقی، به تقویت کارایی و عدالت در نظام کمک می‌کند. در بعد اجتماعی و فرهنگی، با کاهش بی‌اعتمادی و تسهیل دسترسی به عدالت، به افزایش آرامش و نظم اجتماعی منجر می‌شود. این اصلاحیه، یک نمونه بارز از تعامل پویا میان قانون، جامعه و نهادهای آن است که به نفع همه بازیگران عمل می‌کند.

۶. اصلاح ماده ۲۱ در موارد طرح همزمان موضوع در محاکم حقوقی و کیفری

توضیح: ماده ۲۱ قانون آیین دادرسی کیفری نیز به ارتباط دعوای کیفری و حقوقی می‌پردازد و در مواردی که موضوع مشترک میان هر دو دعوا وجود داشته باشد، رسیدگی به دعوای حقوقی را تا تعیین نتیجه در دادگاه کیفری موکول می‌کند. این رویکرد برای جلوگیری از صدور احکام متناقض، صحیح است. اما در مواردی که شاکی در دادگاه حقوقی هم به عنوان خواهان طرح دعوی کرده باشد تکلیف چیست؟

پیشنهاد: در مورد ماده ۲۱ اگر دو جنبه از یک موضوع در دادگاه کیفری و حقوقی مطرح شود میبایست دادگاه ها حقوقی تا مشخص شدن نتیجه در دادگاه کیفری صبر کند لا لازم است تبصره ای در این خصوص تدوین شود.

**** پیوستار فرهنگی و اجتماعی با رویکرد حقوقی پیرامون تعیین ضابطه برای تأثیر جنون در مجازات‌ها ****

پیشنهاد ارایه شده برای افزودن یک تبصره به ماده ۲۱ قانون آیین دادرسی کیفری، یک اقدام حیاتی و هوشمندانه است. این پیشنهاد، نه تنها یک اصلاح حقوقی، بلکه یک پاسخ ساختاری به تضادهای کارکردی و انتظارات اجتماعی است. برای تحلیل این موضوع، از منظر جامعه‌شناسی حقوقی و مکتب سیستم‌های اجتماعی بهره می‌گیریم.

دلایل حقوقی اصلاحیه

*** جلوگیری از تشدد آرا:** اصلی‌ترین دلیل حقوقی برای توقف رسیدگی در دادگاه حقوقی تا زمان مشخص شدن تکلیف در دادگاه کیفری، جلوگیری از صدور احکام متناقض است. اگر دادگاه حقوقی پیش از دادگاه کیفری رأی دهد، ممکن است این رأی با حکم کیفری در تضاد باشد، که این امر اعتبار کل نظام قضایی را زیر سؤال می‌برد.

*** تسهیل فرایند قضایی:** رسیدگی همزمان به یک موضوع در دو دادگاه، باعث اتلاف منابع و زمان می‌شود. توقف رسیدگی، به سیستم اجازه می‌دهد تا به صورت متمرکز و کارآمد به پرونده رسیدگی کند.

*** اصل استقلال حقوقی و کیفری:** گرچه این دو دعوا از هم مستقل هستند، اما در صورت وجود موضوع مشترک، اولویت با رسیدگی کیفری است. زیرا اثبات جرم، در بسیاری از موارد، شرط اثبات مسئولیت حقوقی است.

پیوستار اجتماعی و فرهنگی

از منظر جامعه‌شناسی حقوقی، قانون، تنها ابزار کنترل اجتماعی نیست، بلکه یک بازتاب از فرهنگ و ارزش‌های جامعه است. اصلاح ماده ۲۱، با توجه به دلایل اجتماعی و فرهنگی زیر، ضروری به نظر می‌رسد:

*** مدیریست ناهماهنگی کارکردی:** در این چارچوب، نظام قضایی یک سیستم واحد است که از دو خرده‌سیستم (کیفری و حقوقی) تشکیل شده. هر خرده‌سیستم وظایف مشخصی دارد، اما در موارد مشترک، باید با هم هماهنگ عمل کنند. ابهام در ماده ۲۱، نوعی ناهماهنگی کارکردی ایجاد می‌کند. این ناهماهنگی به جامعه این پیام را می‌فرستد که سیستم قضایی، فاقد انسجام و هماهنگی لازم برای حل مشکلات پیچیده است.

*** فرهنگ مبارزه با ظلم در برابر سردرگمی:** در فرهنگ عمومی، بزه‌دیده (خواهان در دادگاه حقوقی) خود را در حال مبارزه با ظلم می‌بیند. اگر این مبارزه به دلیل ابهامات قانونی، او را دچار سردرگمی کند و پرونده‌اش برای مدت طولانی بلا تکلیف بماند، احساس ناامیدی و بی‌اعتمادی به سیستم قضایی در او تقویت می‌شود.

*** تثبیت الگوهای رفتاری:** در حال حاضر، به دلیل ابهام قانونی، ممکن است طرفین دعوا و وکلا، برای پیش‌انداختن کار خود، از راه‌های غیرقانونی یا فشارهای غیرمتعارف استفاده کنند.

نتیجه‌گیری: این اصلاحیه، با تثبیت یک الگوی رفتاری شفاف (توقف رسیدگی)، به نهادینه شدن فرهنگ تمکین از قانون کمک می‌کند. این امر، به تدریج منجر به کاهش فساد و رفتارهای غیرقانونی در نظام قضایی خواهد شد. اصلاح ماده ۲۱ قانون آیین دادرسی کیفری، یک پاسخ ساختاری به نیازهای حقوقی و اجتماعی است. این اقدام، با ایجاد یک نظام کارآمدتر و منسجم‌تر، به افزایش اعتماد عمومی، کاهش تنش‌های اجتماعی و در نهایت، تحقق عدالت برای همه کمک می‌کند. این اصلاحیه، نمونه‌ای از تعامل پویا میان قانون، جامعه و نهادهای آن است که به نفع همه بازیگران عمل می‌کند.

ج: دکتر بیژن قاسمی، دکتری جامعه‌شناسی و وکیل پایه یک دادگستری

قانون آیین دادرسی کیفری به‌عنوان یکی از ارکان اصلی نظام عدالت کیفری، نه تنها تعیین کننده سازوکارهای رسیدگی به جرایم است، بلکه بازتابی از روابط قدرت، نابرابری‌های اجتماعی و ارزش‌های حاکم بر جامعه محسوب می‌شود. از منظر جامعه‌شناسی حقوق، قوانین کیفری همواره تحت تأثیر ساختارهای اقتصادی، جنسیت، قومیت و مناسبات نهادی و مذهب و عرف شکل می‌گیرند، که خود در عمل می‌تواند به ابزاری برای تثبیت نابرابری یا ابزاری برای تحقق عدالت تبدیل شود. حال سوالی که بهتر است در همین راستا از خود بپرسیم این است که؛ چرا تحلیل جامعه‌شناختی و مطالعات فرهنگی ضروری است؟ پاسخ به این سوال می‌تواند موضوع تحقیقی جدا باشد ولی به طور خلاصه باید ذکر نمود که جامعه‌شناسی حقوق با بررسی تأثیر متقابل قانون و ساختارهای اجتماعی نشان می‌دهد که: اول: قوانین کیفری خنثی نیستند؛ آن‌ها می‌توانند نابرابری‌های موجود را تشدید یا کاهش دهند. دوم: سیستم قضایی یک نهاد خودکفا نیست، بلکه تحت تأثیر نهادهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی عمل می‌کند. سوم: اصلاحات حقوقی بدون توجه به بستر اجتماعی و فرهنگی محکوم به شکست هستند. و مکاتب نظری دپارتمان فرهنگی در جامعه‌شناسی فرهنگی بر این نکته تأکید دارند که قوانین و مقررات باید با ویژگی‌های فرهنگی، مذهبی، اجتماعی و تاریخی، جامعه‌ای که در آن اعمال می‌شود، هماهنگ باشد. این دیدگاه معتقد است که قانون باید انعکاس‌دهنده تنوع فرهنگی جامعه باشد و از تحمیل یک گفتمان یا رویکرد خاص به همه اقشار جامعه اجتناب کند. در این چارچوب، قانون آیین دادرسی کیفری ایران را می‌توان از جنبه‌های زیر نقد و بررسی کرد:

۱. **بی توجهی قانون آیین دادرسی کیفری به گوناگونی فرهنگی و مذهبی:** این قانون در بسیاری از موارد، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم تحت تأثیر گفتمان مذهبی غالب قرار دارد. برای مثال: ماده ۱۰۰: شرط "مطالب خلاف شرع" برای انتشار اطلاعات پرونده، خود نشان‌دهنده تحمیل ارزش‌های مذهبی خاص به کل جامعه است. این ماده ممکن است بر خلاف نظر قانونگذار حقوق اقلیت‌های مذهبی و فرهنگی، را نقض کند، زیرا ارزش‌های شرعی ممکن است برای همه گروه‌های اجتماعی و مذهبی قابل پذیرش نباشد. یا ماده ۴۸ آیین دادرسی کیفری می‌تواند نشان‌دهنده محدودیت برای برخی گروه‌های اجتماعی و فرهنگی باشد. این موارد نشان‌دهنده و نتیجه یکسان‌سازی قانونی است که تنوع فرهنگی و مذهبی جامعه ایران را نادیده گرفته است. چنین رویکردی ممکن است باعث تضاد اجتماعی و کاهش اعتماد عمومی به نظام قضایی کشور شود.

۲. تعارض با ارزش‌های مدرن و چندفرهنگی:

ایران یک جامعه چندفرهنگی است که در آن اقوام، مذاهب و گروه‌های اجتماعی مختلف با ارزش‌ها و باورهای متنوع زندگی می‌کنند. قانون آیین دادرسی کیفری، به‌ویژه در مواردی مانند جرایم اخلاقی، جرایم امنیتی، و محدودیت‌های مربوط به انتشار اطلاعات، بیشتر بر ارزش‌های سنتی و مذهبی غالب تمرکز دارد و کمتر به ارزش‌های مدرن و حقوق اقلیت‌ها توجه می‌کند. این عدم انعطاف‌پذیری، با ارزش‌های مدرن حقوق بشری مانند آزادی بیان، حق دفاع، و احترام به تنوع فرهنگی در تضاد است.

۳. تحمیل گفتمان مذهبی به حوزه عمومی:

بسیاری از مواد قانون آیین دادرسی کیفری ایران، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، تحت تأثیر فقه قرار دارند. این امر باعث می‌شود که قوانین کیفری به جای انعکاس تنوع فرهنگی جامعه، بیشتر به بازتولید ارزش‌های فقهی خاص بپردازند. برای مثال، در مواردی مانند جرایم منافی عفت یا انتشار مطالب خلاف شرع، قانون به جای توجه به واقعیت‌های فرهنگی جامعه (مانند تغییر در سبک زندگی یا ارزش‌های رفتاری و اخلاقی نسل‌های نوین)، بر کنترل اجتماعی از طریق مذهب تمرکز دارد. این تحمیل گفتمان مذهبی ممکن است باعث بیگانگی اقشار غیرمذهبی یا اقلیت‌های مذهبی دیگر از نظام قضایی شود و احساس تبعیض فرهنگی را در جامعه تقویت کند.

نکته دیگر آن است که برخی از چالش‌هایی که قانون آیین دادرسی کیفری با آنها روبه‌روست ریشه در مشکلات ساختاری و نظام طبقاتی و نابرابری اقتصادی جامعه امروز ایران دارد از جمله این مشکلات ساختاری:

الف - نابرابری طبقاتی: در دسترسی به امکانات دفاعی (مانند وکیل، وثیقه، آزادی موقت و حتی مدارک و مستندات دفاعی) بسیاری از مردم خصوصاً طبقه پایین اجتماع در مقایسه با طبقات بالاتر و دی نفوذ و سرمایه دار و قدرتمند در شرایط بسیار نامطلوبی به سر می برند.

ب - تبعیض جنسیتی: در شهادت، دیه و رسیدگی به پرونده‌های مرتبط با خشونت خانگی عملاً یکی از مهمترین و اصلی ترین تاسیس حقوقی در راستای نقض حقوق جنسیتی (زنان) و ایجاد نابرابری جنسیتی در کشور رقم خورده است.

ج - فقدان شفافیت: در فرآیند دادرسی که منجر به کاهش اعتماد عمومی می‌شود از جمله قرار منع دسترسی به پرونده برای وکلا و متهمین پرونده، که این قرار نشان‌دهنده تقابل "کنترل سیستم قضایی" با "انتظارات سیستم‌های مدنی" است و ممکن است به کاهش شفافیت و اعتماد عمومی ختم شود.

حال پس از طرح موضوع به شکلی خلاصه و مصداقی از منظر جامعه شناختی برخی مواد قانونی و مفاهیم حقوقی در قانون آیین دادرسی کیفری که نیاز به اصلاح دارند را بررسی و به صورت خلاصه پیشنهاد می‌گردد:

۴- بررسی جامعه شناختی نقش شاهد در آیین دادرسی کیفری ایران و نقد سیستمی با رویکرد تطبیقی به قوانین کشورهای پیشرفته: در حالی که کشورهای پیشرفته به سمت عقلانی‌سازی و برابری پیش رفته‌اند، ایران با چالش مهم مشروعیت سنتی و مدرن روبروست. اصلاح این نظام نیازمند بازتعریف رابطه بین سیستم قضایی، مذهبی و بین‌المللی است. این تحول اگرچه دشوار است، اما برای همگام شدن با استانداردهای جهانی حقوق کیفری اجتناب‌ناپذیر است. در حقوق ایران، شاهد یکی از ادله اثبات جرم محسوب میشود (مواد ۲۰۴ تا ۲۱۶ قانون آیین دادرسی کیفری و مواد ۱۷۴ تا ۲۰۰ قانون مجازات اسلامی) که ویژگی‌های اصلی شهود را داشتن شرایط ذیل می‌داند: ایمان، عدالت، طهارت، تعداد شهود (مثلاً در حدود: ۲ مرد یا ۱ مرد + ۲ زن)، عدم وجود رابطه خصومت یا نفع شخصی.

از جمله نکات مهم و متناقض این ویژگی‌ها با فقه پویا و عدالت ترمیمی در قوانین کیفری تفاوت‌های جنسیتی در موضوع شاهد پذیری دادگاهها می‌باشد (تبعیض جنسیتی در شهادت متناقض با ماده ۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر). به طور مثال در برخی جرایم (مثل زنا)، شهادت زنان به تنهایی پذیرفته نیست (ماده ۱۹۹ ق.م.ا). در جرایم مالی، شهادت دو زن معادل یک مرد است. از منظر نظریه سیستم‌های اجتماعی، نظام شاهدپذیری ایران نشان‌دهنده تعامل سیستم قضایی با سیستم‌های مذهبی، فرهنگی و جنسیتی بوده و قواعد شهادت بر اساس شاخه‌ای از فقه شکل گرفته و سیستم قضایی را به سیستم مذهبی وابسته کرده است. این وابستگی باعث کاهش انعطاف‌پذیری سیستم قضایی می‌شود (مثلاً در پذیرش شهادت دیجیتال یا شهود غیرمسلمان). در حالیکه در جامعه امروز با سیستم‌های اجتماعی مدرن اعتبار شاهد باید بر اساس قابلیت اعتماد (و نه جنسیت یا مذهب) باشد. در کشورهای مدرن، نظام شاهدپذیری مبتنی بر عقلانیت حقوقی و برابری می‌باشد ولی در این برهه زمانی سیستم شاهدپذیری ایران در تقاطع سنت و مدرنیته هنوز متکی به انگاره‌های صرف مذهبی است در حالیکه مذهب شاهد نمی‌بایست تأثیری در اعتبار شهادت داشته باشد یا موضوع دیگر احراز صفات ایمان و عدالت و طهارت شاهد چگونه و با چه معیاری می‌تواند رخ بدهد و در عمل سالهاست میبیم این ویژگی‌ها صرفاً در لفظ بیان می‌شوند.

پیشنهادات اصلاحی: با الهام از سیستم‌های حقوقی کشورهای پیشرفته برای کاهش تنش بین سیستم قضایی ایران و سیستم‌های حقوقی بین‌المللی، می‌توان این تغییرات را پیشنهاد داد: الف) حذف تبعیض جنسیتی در شهادت (برابری کامل زن و مرد در ارزش شهادت). ب) پذیرش ادله دیجیتال (شهادت از طریق ویدئوکنفرانس، پیام‌های الکترونیکی). ج) وضع معیارهای مدرن برای "اعتبار شاهد" (به جای عدالت و ایمان و طهارت فقهی، از معیارهای روان‌شناختی و رفتاری و سو پیشینه استفاده شود). د) کاهش وابستگی به شهادت سنتی و افزایش نقش دلایل علمی و کارشناسی.

۵ - اصلاح موادی از قانونی آیین دادرسی کیفری که باعث توسعه جرم انگاری می‌شوند:

مواد قانونی که باعث افزایش جرم‌انگاری می‌شوند، نه تنها به تقویت کنترل اجتماعی رسمی منجر می‌شوند، بلکه می‌توانند به بازتولید نابرابری‌های اجتماعی و تقویت سلطه قدرت گروه‌های سیاسی خاص کمک کنند

این امر در بلندمدت باعث افزایش تضاد اجتماعی، کاهش اعتماد عمومی به نظام قضایی، و ایجاد بحران مشروعیت در ساختار حقوقی و اجتماعی می‌شود. اصلاح این مواد قانونی می‌تواند به تقویت عدالت اجتماعی و افزایش سرمایه اجتماعی در جامعه کمک نماید. مواد قانونی که جرم‌انگاری را گسترش می‌دهند، معمولاً به طور نامتناسب بر اقشار آسیب‌پذیر جامعه (مانند فقرا، اقلیت‌های مذهبی و قومی، زنان، و گروه‌های حاشیه‌نشین) تأثیر می‌گذارند. برخی مواد قانونی (مانند الزام به گزارش جرایم یا همکاری با مقام قضایی) ممکن است رفتارهای عادی را جرم تلقی کنند. این امر به طور خاص بر افراد فاقد آگاهی حقوقی یا کسانی که در شرایط اجتماعی ضعیف‌تری قرار دارند، تأثیر منفی می‌گذارد. در نتیجه، قانون به جای کاهش نابرابری‌ها، باعث بازتولید و تثبیت شکاف‌های طبقاتی می‌شود. در قانون آیین دادرسی کیفری ایران مواد متعددی وجود دارند که به نحوی به توسعه عناوین مجرمانه، مداخله در حریم خصوصی و عدم توجه به تنوع فرهنگی و مذهبی (جرم‌انگاری رفتارهای شخصی و سبک زندگی) می‌پردازند. در ادامه، مهم‌ترین این مواد را با ذکر شماره ماده و تحلیل مختصر از منظر جامعه‌شناسی ارائه می‌کنیم:

الف - مطابق مفاد ماده ۱۷۹ هرگاه متهم در مرحله تحقیقات مقدماتی بدون عذر موجه حاضر نشود، قاضی می‌تواند دستور جلب او را صادر کند. «این ماده قانونی می‌تواند منجر به دستگیری‌های گسترده برای جرایم کم‌اهمیت شود. که می‌بایست نوع جرایم در این ماده به جرایم بسیار مهم و خطرناک تقلیل داده شود.

ب - ماده ۱۳۷ (آیین دادرسی کیفری): «بازپرس می‌تواند دستور تفتیش منازل، اماکن و اشیاء را صادر کند.» این اختیار گسترده می‌تواند منجر به سوءاستفاده و سلب آزادی‌ها و حقوق ملت ذیل اصول قانون اساسی گردد. بنابراین نوع جرایم به صورت محدود و شرایط تفتیش کاملاً مشخص گردیده و در صورت سواستفاده یا سهل‌انگاری قاضی یا ضابطان برخورد قانونی بسیار شدیدی برای ناقضان حقوق ملت تعیین شود. نکته دیگر اینکه ماده ۱۳۹ آیین دادرسی کیفری که جهت تعدیل این ماده تنظیم شده عملاً ماده‌ای کلی و غیر کاربردی می‌باشد.

ج) ماده ۱۰۰ قانون آیین دادرسی کیفری: «متن ماده: شاکی می‌تواند در هنگام تحقیقات، شهود خود را معرفی کند و صورت‌مجلس تحقیقات مقدماتی یا سایر اوراق پرونده را که با ضرورت کشف حقیقت منافات ندارد، مطالعه کند. در صورت درخواست شاکی، اگر بازپرس دسترسی به اوراق را منافی ضرورت کشف حقیقت بداند، قرار رد درخواست را صادر می‌کند.»

اثرات جرم‌انگاری: محدودیت در دسترسی شاکی به پرونده در این ماده می‌تواند باعث پنهان‌کاری در تحقیقات شود، به‌ویژه در پرونده‌های حساس، که ممکن است شاکی یا متهم نتوانند به اطلاعات حیاتی دسترسی پیدا کنند. محدودیت دسترسی به پرونده ممکن است باعث افزایش اتهامات نادرست یا محکومیت‌های اشتباه شود، که خود زمینه‌ساز جرم‌انگاری بیشتر است.

همچنین نادیده گرفتن تنوع فرهنگی در ماده ۱۰۰ ق.ا.د.ک: «شاکی باید از انتشار مطالب و مدارکی که انتشار آنها به موجب شرع ممنوع است، خودداری کند.» این تبصره نیز تنوع مذهبی و فرهنگی را نادیده می‌گیرد و معمولاً از این قبیل مواد قانونی سواستفاده‌های زیادی می‌گردد چرا که تفاسیر و نظرات گوناگون از ممنوعیت‌های شرعی در انتشار مطالب زیاد می‌باشد. لذا در خصوص اصلاح این تبصره می‌بایست دقیقاً عنوان مطالبی که منع شرعی دارند قید گردد.

د) ماده ۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری «الزام به گزارش جرایم»

متن ماده: «هرگاه مقامات و مأموران رسمی در حین انجام وظیفه از وقوع جرم مطلع شوند، مکلفاند موضوع را به مرجع قضایی اعلام کنند.»

اثرات جرم‌انگاری: این ماده می‌تواند باعث افزایش گزارش‌های غیرضروری یا حتی اتهامات بی‌اساس شود، زیرا مقامات ممکن است برای جلوگیری از مسئولیت خود، هر مورد مشکوکی را به عنوان جرم گزارش کنند. همچنین، این الزام ممکن است به گسترش دامنه جرم‌انگاری در مواردی منجر شود که جرم واقع نشده اما گزارش شده است.

پیشنهاد اصلاحی: به جای الزام‌های شدید، باید مکانیسم‌های جایگزین (مانند نظارت الکترونیکی یا مشاوره حقوقی رایگان) برای کاهش جرم‌انگاری اعمال شوند.



۶. احضار مطلع، شاهد و شاکی به دادسرا

این امر از منظر جامعه‌شناختی و روان‌شناختی با آسیب‌هایی همچون برجسب‌زنی اجتماعی، آسیب آبرویی و اضطراب روانی همراه است، زیرا حضور فیزیکی افراد در محیط دادسرا، به‌ویژه در پرونده‌های حساس، ممکن است باعث کاهش اعتبار اجتماعی و ایجاد فشار روانی شود. همچنین، ابهام در احضاریه‌ها و عدم شفافیت درباره نقش فرد در پرونده (شاکی، شاهد یا مطلع) باعث افزایش استرس و سوءتفاهم می‌شود. برای اصلاح این فرآیند، پیشنهاد می‌شود احضاریه‌ها با توضیحات دقیق و شفاف ارسال شوند و امکان ابلاغ و ارسال مدارک و لوايح از طریق سامانه الکترونیک قضایی فراهم شود تا نیازی به حضور فیزیکی نباشد. ضمناً ارسال پیامک ثبت پرونده برای متهم و مطلع و حتی شکات احتمالی برای طرح شکایت نیز بسیار استرس‌زا می‌باشد به همین دلیل این پیامک‌ها باید همراه با توضیحات دقیق و دلایل و مدارک باشد. اجرای این رویکرد علاوه بر کاهش شدید آسیب‌های اجتماعی و خصوصاً روانی و جسمی برای افراد بیمار و مستعد، به حفظ محرمانگی و آبرویی افراد کمک کرده و کارآمدی نظام قضایی را افزایش می‌دهد. ۷. اصلاح ماده ۴۷۷ ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری که به رئیس قوه قضاییه اجازه می‌دهد آرای قطعی را به دلیل «خلاف شرع بین» بودن برای رسیدگی مجدد به دیوان عالی کشور ارجاع دهد، از منظر جامعه‌شناسی دارای نقاط ضعف عمده‌ای است. این ماده به دلیل تمرکز قدرت قضایی در دست رئیس قوه قضاییه، ابهام در تعریف «خلاف شرع بین» و تداخل با استقلال قضات، زمینه‌ساز کاهش اعتماد عمومی به نظام قضایی و تقویت اقتدارگرایی است. همچنین، این ماده ممکن است به بازتولید نابرابری اجتماعی منجر شود، زیرا افراد صاحب نفوذ می‌توانند از آن برای تغییر آرای قضایی به نفع خود بهره‌برداری کنند. برای اصلاح این ماده، لازم است مفهوم «خلاف شرع بین» به صورت دقیق تعریف شود، اختیارات رئیس قوه قضاییه محدود گردد و نظارت یک هیئت مستقل قضایی بر تصمیمات وی اعمال شود. همچنین، شفافیت در روند ارجاع پرونده‌ها و دلایل آن باید تضمین شود تا اعتماد عمومی تقویت شود. الگوگیری از نظام‌های قضایی پیشرفته با تأکید بر استقلال قضات و نظارت جمعی می‌تواند به کاهش تمرکز قدرت و افزایش عدالت قضایی کمک کند.

۸. تحلیل جامعه‌شناختی نظام قرارهای تأمین در ایران (مواد ۲۳۷ و ۲۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری) با رویکرد مکتب تلفیقی:

متن مواد قانونی مرتبط: ماده ۲۳۷ قانون آیین دادرسی کیفری:

«صدور قرار تأمین باید با توجه به اهمیت و دلایل و اسباب اتهام، شدت مجازات، احتمال فرار یا مخفی شدن متهم، از بین بردن آثار و ادله جرم و سابقه متهم، وضعیت جسمانی، سن، جنس، شخصیت و حیثیت او، موقعیت اجتماعی، تأثیر در امنیت جامعه و جبران ضرر و زیان بزه‌دیده صورت گیرد. قرار تأمین کیفری باید به گونه‌ای صادر شود که از بازداشت غیرضروری متهم جلوگیری کند.»

ماده ۲۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری:

«مدت بازداشت موقت نباید از حداقل مجازات حبس مقرر در قانون برای آن جرم تجاوز کند و در هر حال، این مدت نباید بیش از دو سال باشد؛ مگر در جرایم موجب مجازات سلب حیات که این مدت می‌تواند تا سه سال باشد. در صورت انقضای این مواعد و عدم صدور حکم قطعی، مرجع صادرکننده قرار مکلف به فک بازداشت است.»

مواد ۲۳۷ و ۲۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری ایران به دلیل استفاده گسترده از بازداشت موقت و عدم توجه کافی به تناسب و حداقل‌گرایی در صدور قرارهای تأمین، مورد انتقاد قرار گرفته‌اند. بازداشت موقت به عنوان یکی از رایج‌ترین ابزارهای تأمین، نه تنها باعث محدودیت غیرضروری آزادی افراد می‌شود، بلکه به دلیل طولانی بودن مدت آن (تا دو یا سه سال)، با استانداردهای جهانی حقوق بشری در تضاد است. علاوه بر این، قرارهای مالی مانند وثیقه اغلب متناسب با وضعیت اقتصادی متهمان صادر نمی‌شوند و به نفع اقشار ثروتمند عمل می‌کنند، در حالی که افراد فقیر و آسیب‌پذیر بیشتر در معرض بازداشت‌های طولانی مدت قرار دارند. همچنین نبود سازوکارهای جایگزین مانند نظارت الکترونیکی یا ضمانت‌های غیرمالی، و ضعف در نظارت قضایی بر بازداشت‌ها، موجب تقویت نابرابری اجتماعی و کاهش اعتماد عمومی به نظام قضایی شده است.

در مقایسه با کشورهای پیشرفته که اصل تناسب و حداقل گرایی را رعایت کرده و از سازوکارهای جایگزین مانند نظارت الکترونیکی و آزادی مشروط استفاده می‌کنند، نظام تأمین ایران نیازمند اصلاحات جدی برای کاهش بازداشت‌های غیرضروری، تضمین عدالت اجتماعی، و تقویت نظارت قضایی است.

۹. تحلیل نظام وثیقه در حقوق کیفری از منظر جامعه‌شناسی:

متن ماده ۲۲۶ قانون آیین دادرسی کیفری: «متهمی که در مورد او قرار کفالت یا وثیقه صادر می‌شود تا معرفی کفیل یا سپردن وثیقه به بازداشتگاه معرفی می‌گردد؛ اما در صورت بازداشت، متهم می‌تواند تا مدت ده روز از تاریخ ابلاغ قرار بازپرس، نسبت به اصل قرار منتهی به بازداشت یا عدم پذیرش کفیل یا وثیقه اعتراض کند.»

«تبصره - مرجع صادرکننده قرار و رئیس یا معاون زندان مکلفند تمهیدات لازم را به منظور دسترسی متهم به افرادی که وی برای یافتن کفیل یا وثیقه گذار معرفی می‌کند، فراهم کنند و هر زمان متهم، کفیل یا وثیقه معرفی نماید هر چند خارج از وقت اداری باشد، در صورت وجود شرایط قانونی، مرجع صادرکننده قرار یا قاضی کشیک مکلف به پذیرش آن هستند.»

نظام وثیقه در حقوق کیفری ایران از منظر جامعه‌شناسی نشان‌دهنده تأثیرات مستقیم بر عدالت اجتماعی و بازتولید نابرابری‌های طبقاتی است. این نظام، که به متهم اجازه می‌دهد با پرداخت وثیقه از بازداشت موقت آزاد شود، عملاً به نفع اقشار ثروتمند عمل می‌کند، زیرا آن‌ها توانایی مالی برای تأمین وثیقه را دارند، در حالی که افراد فقیر یا آسیب‌پذیر، حتی در صورت داشتن اتهامات مشابه یا کمتر، به دلیل ناتوانی در پرداخت وثیقه، در بازداشت باقی می‌مانند. این وضعیت، نابرابری ساختاری را در نظام قضایی تقویت کرده و باعث می‌شود عدالت کیفری به جای حفظ حقوق برابر، به ابزاری برای تثبیت شکاف‌های اجتماعی تبدیل شود. همچنین، وابستگی به وثیقه مالی می‌تواند اعتماد عمومی به عدالت کیفری را کاهش دهد و احساس تبعیض و بی‌عدالتی را در میان اقشار پایین‌تر جامعه افزایش دهد. اصلاح این نظام با استفاده از سازوکارهای جایگزین مانند نظارت الکترونیکی یا تعهدات غیرمالی می‌تواند به کاهش این نابرابری‌ها کمک کند. بنابراین جز در موارد جرایم مالی یا خسارات قراردادن وثیقه عملاً مخالف نص صریح قانون اساسی و اصول بنیادین حقوق بشر و کرامت انسانی می‌باشد. و می‌بایست نقض شود. همچنین تبصره ماده مذکور و اعمال سلیقه‌های گوناگون بازپرسان و دادیاران باعث تضییع بیشتر حقوق متهمان می‌گردد. در کشورهای پیشرفته، جایگزین‌های نظام وثیقه شامل نظارت الکترونیکی (مانند دستبند یا پابند الکترونیکی)، تعهدات کتبی یا قول شرف، ضمانت‌های غیرمالی (مانند ضمانت شخصی)، نظارت قضایی مداوم، خدمات اجتماعی یا برنامه‌های اصلاحی، محدودیت‌های جغرافیایی (بازداشت خانگی)، و ارزیابی خطر توسط دادگاه می‌باشد که این روش‌ها با هدف کاهش بازداشت‌های غیرضروری، جلوگیری از نابرابری‌های اجتماعی، و حفظ عدالت کیفری طراحی شده و امنیت جامعه و روند دادرسی را تضمین می‌کنند. ایران نیز می‌تواند با بهره‌گیری از این تجربیات، نظام وثیقه گذاری را اصلاح کند و ابزارهای جایگزین را به کار گیرد.

۱۰. ماده ۳۴۷ قانون آیین دادرسی کیفری (ق.آ.د.ک):

«دادگاه‌های کیفری موظفاند حق دفاع متهمان را رعایت کنند و فرصت استفاده از وکیل را برای آنان فراهم آورند. در صورتی که متهم نتواند برای خود وکیل انتخاب کند، دادگاه باید شرایط تعیین وکیل تسخیری را فراهم کند.» و تبصره ۲ ماده ۱۹۰ قانون آیین دادرسی کیفری (ق.آ.د.ک) که اشعار وی دارد «در جرایمی که مجازات آنها سلب حیات، حبس ابد یا قطع عضو است، اگر متهم شخصاً وکیل معرفی نکند، تعیین وکیل تسخیری برای او الزامی است.» از دیدگاه نظریه سیستم‌های اجتماعی، ماده ۳۴۷ و تبصره ۲ ماده ۱۹۰ نشان‌دهنده تلاش سیستم قضایی برای حفظ نظم و کاهش پیچیدگی در فرآیند دادرسی کیفری است. این مواد با تعیین وکیل تسخیری در موارد خاص، سعی دارند کارکرد سیستم قضایی را بهینه کنند و از ایجاد اختلال در روند رسیدگی جلوگیری نمایند. اما با این حال به علت اینکه در سیستم قضایی ایران متهمانی که توانایی مالی برای انتخاب وکیل خصوصی ندارند، مجبور به پذیرش وکلای تسخیری می‌شوند، که کیفیت دفاع آنها معمولاً پایین‌تر از وکلای خصوصی است. این امر خود نشان‌دهنده تضاد طبقاتی در سیستم قضایی است.

همچنین فرآیند تعیین وکیل تسخیری توسط دادگاه‌ها که می‌تواند به محدود شدن استقلال دفاع وکیل و اعمال نفوذ بر دفاع متهم منجر شود. برای حل این مهم بهتر است سیستم قضایی با تخصیص منابع بیشتر، و افزایش تعداد وکلای تسخیری و حق الوکاله مناسب و فراهم نمودن آموزش‌های تخصصی به بهبود کیفیت دفاع از متهمان کمک نماید. همچنین نکته اصلاحی دیگر در این زمینه می‌توان به گسترش دامنه جرایم مشمول وکیل تسخیری پرداخت و علاوه بر جرایم سنگین، باید جرایم دیگری که ممکن است تأثیر جدی بر زندگی متهم داشته باشند نیز مشمول الزام تعیین وکیل تسخیری نمود.

۱۱- متن ماده ۲۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری: «مدت بازداشت موقت نباید از حداقل مجازات حبس مقرر در قانون برای آن جرم تجاوز کند و در هر حال، این مدت نباید بیش از دو سال باشد؛ مگر در جرایم موجب مجازات سلب حیات که این مدت می‌تواند تا سه سال باشد. در صورت انقضای این مواعد و عدم صدور حکم قطعی، مرجع صادرکننده قرار مکلف به فک بازداشت است.» نقاط ضعف این ماده قانونی از نگاه جامعه شناختی به شرح زیر می‌تواند باشد:

۱. وابستگی سیستم قضایی به محیط امنیتی و سیاسی:

سیستم قضایی با استفاده از بازداشت موقت به عنوان ابزاری برای کنترل متهمان، وابستگی شدید به سیستم امنیتی دارد. این ماده نشان‌دهنده تلاش سیستم قضایی برای کاهش پیچیدگی‌های محیطی (مانند فشارهای سیاسی یا امنیتی) از طریق نگاه‌داشتن متهمان در بازداشت طولانی‌مدت است. این وابستگی باعث اختلال در خودارجاعی سیستم قضایی می‌شود، زیرا تصمیم‌گیری قضایی به جای مبتنی بر اصول عدالت، به اولویت‌های امنیتی و سیاسی گره خورده است.

۲. تعارض با گوناگونی فرهنگی و حقوق بشری:

این ماده یک رویکرد یکسان‌نگر را به همه متهمان اعمال می‌کند، بدون توجه به تنوع فرهنگی، مذهبی یا اجتماعی. بازداشت موقت طولانی‌مدت ممکن است برای برخی اقشار آسیب‌پذیر (مانند اقلیت‌های مذهبی یا فرهنگی) به ابزاری برای بی‌عدالتی اجتماعی تبدیل شود. از منظر سیستم‌های اجتماعی، این ماده نشان‌دهنده تعارض بین سیستم قضایی و سایر سیستم‌های اجتماعی (مانند سیستم حقوق بشری یا فرهنگی) است.

۳- ایرادات حقوق بشری و ناقض عدالت اجتماعی:

بازداشت موقت طولانی‌مدت بدون صدور حکم قطعی، با اصول حق آزادی و دادرسی عادلانه (ماده ۹ و ماده ۱۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر و اصول ۱۹ تا ۴۲ قانون اساسی و اصلی کرامت انسانی در اسلام) در تضاد است. نگهداری افراد در بازداشت برای مدت‌های طولانی، در صورت عدم اثبات جرم، نقض آشکار اصل برائت است و می‌تواند به بازداشت خودسرانه و سو استفاده برخی قضات منجر شود. این ماده به طور غیرمستقیم به نفع اقشار قدرتمند عمل می‌کند، زیرا متهمان ثروتمند یا دارای نفوذ سیاسی و اجتماعی معمولاً از بازداشت موقت فرار می‌کنند (از طریق وثیقه یا ضمانت‌های مالی)، در حالی که افراد فقیر یا اقلیت‌های اجتماعی به دلیل عدم توانایی مالی یا عدم حمایت اجتماعی، در بازداشت طولانی‌مدت باقی می‌مانند. این امر باعث تقویت شکاف طبقاتی در عدالت کیفری می‌شود. که اصلاح ماده ۲۴۲ می‌تواند به کاهش وابستگی سیستم قضایی به محیط سیاسی و امنیتی کمک کند و عدالت کیفری را با اصول حقوق بشری و عدالت اجتماعی همسو سازد. پیشنهادات اصلاحی از این منظر: ۱- مدت بازداشت موقت باید به حداقل ممکن کاهش یابد و تنها در موارد خاص (مانند جرایم سنگین یا خطر فرار متهمان خطرناک) اعمال شود. همچنین، بازداشت موقت باید تحت نظارت دادگاه‌های مستقل با امکان اعتراض فوری بدون اعمال محدودیت زمان ده روزه قرار گیرد.

۴. جایگزین برای بازداشت موقت

به جای بازداشت موقت طولانی‌مدت، می‌توان از مکانیسم‌های جایگزین شامل نظارت الکترونیکی، وثیقه‌های مالی متناسب با توان اقتصادی متهم، یا تعهدات قضایی استفاده کرد. این مکانیسم‌ها می‌توانند وابستگی سیستم قضایی به سیستم امنیتی را کاهش داده و عدالت اجتماعی را تقویت کنند.

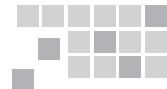


لازم به توضیح است که این پیشنهادات با هدف ارتقاء کیفیت نظام دادرسی کیفری، تضمین حقوق شهروندان، و همسو با معیارهای دادرسی منصفانه، تدوین و ارائه شده است. اجرای این اصلاحات می‌تواند گامی مهم در جهت شفاف‌سازی، کارآمدی، و عدالت‌محوری نظام قضایی کشور باشد.

خواهشمند است دستور فرمایید پس از بررسی در هیات مدیره کانون، مراتب به مراجع قانون‌گذاری و کمیسیون‌های تخصصی ذی‌ربط ارسال گردد تا اقدامات لازم جهت تصویب این پیشنهادات صورت پذیرد.

با احترام

دکتر سیروس ضرغامی به نمایندگی از اعضای کارگروه اصلاحات قانون آیین دادرسی کیفری



کارگروه اصلاح قانون آیین دادرسی کیفری

دکتر علی قاسمی- رئیس کانون وکلای دادگستری
استان هرمزگان



دکتر سیروس ضرغامی دکتری حقوق جزا و جرم شناسی
وکیل پایه یک دادگستری عضو هیات علمی دانشگاه



دکتر بیژن قاسمی دکتری جامعه شناسی
وکیل پایه یک دادگستری مدرس دانشگاه



دکتر منصور فرخی دکتری حقوق بین الملل
وکیل پایه یک دادگستری عضو هیات علمی دانشگاه



دکتر عبدالجبار هاشمی دکتری حقوق جزا و جرم شناسی
وکیل پایه یک دادگستری مدرس دانشگاه



دکتر ابوذر سالاری فر دکتری حقوق جزا و جرم شناسی
وکیل پایه یک دادگستری عضو هیات علمی دانشگاه



دکتر علی رضا رحمانی دکتری حقوق جزا و جرم شناسی
وکیل پایه یک دادگستری عضو هیات علمی دانشگاه



صفحه آرایی و گرافیکست: آصفه جهانی

